

گزارش قتل‌ها

و

اقتراعات سعید امامی

دانلود شده از

www.najor.blogfa.com



سعید امامی

علیرضا نوری زاده

مهرنگار

یا سپاس از : رضا انعمی و مسعود مافان

**گزارش قتل ها
و
اعترافات سعید امامی**

علی رضا نوری زاده

ISBN: 91-88297-30-6

BARAN

Baran

Box 4048

163 04 SPÅNGA, SWEDEN

Tel: +46 (0) 8 464 83 91

Fax: +46 (0) 8 464 83 92

Email: baran@mail.bip.net

گزارش قتل‌ها و اعترافات سعید امامی

علی‌رضا نوری‌زاده

نشر باران، سوئد

چاپ اول، ژانویه ۲۰۰۰

چاپ دوم، ۱۳۷۸ - فوریه ۲۰۰۰

قیمت: معادل ۲۵ دلار

آن چه در این کتاب می خوانید:

عنوان شماره صفحه

-	فاطمه و سیامک پاشنه آشیل فلاحیان و ...
-	سونای زعفرانیه
۹	نخستین هشدار
۲۸	پیشدرآمد
۴۹	چشم انداز
۵۶	فصل اول : اعترافات
۶۲	فصل دوم : برخورد با آل قلم
۶۶	فصل سوم : فعالیت های فرهنگی
۶۹	فصل چهارم : شنود در بیت رهبری و مرگ احمد خمینی
۷۴	فصل پنجم : شبکه جهانی توزیع مواد مخدر
۷۸	فصل ششم : وزارت اطلاعات پایگاه ترور
۱۰۵	فصل هفتم : وزارت اطلاعات پس از قتلها
۱۱۴	فصل هشتم : سازمان اطلاعات سپاه
۱۴۵	ضمائم
۱۴۷	۱ : نامه به هوشنگ وزیری
۱۵۱	۲ : اطلاعیه سازمان قضائی نیروهای مسلح
۱۶۵	۳ و ۴ : نوشته های یالثارات و کیهان علیه نوری زاده
۱۶۸	۵ : دفاعیات عبدالله نوری
۲۰۸	۶ : تاریخ خانه اشباح
۲۱۶	۷ : هویت، کیهان، سعید امامی
۲۳۴	۸ : متن سخنان حسینیان در مدرسه حقانی

شماره صفحه

عنوان

- ۲۶۴ : ۹ پاسخ گنجی به حسینیان
- ۲۸۵ : ۱۰ مدرسه حقانی
- ۲۹۷ : ۱۱ ابراهیم تبوی و «جلسات دوشنبه‌ها»
- ۳۰۲ : ۱۲ روایت عماد الدین باقی
- ۳۲۲ : ۱۳ روایت صفا پورینده از قتل‌ها
- ۳۲۲ : ۱۴ امامی در متن
- ۳۴۱ : ۱۵ مجلس ترحیم امامی
- ۳۴۴ : ۱۶ سخنرانی امامی در دانشگاه بوعلی همدان
- ۴۰۲ تصاویر
- ۴۱۱ به همین قلم

فاطمه و سیامک پاشنه آشیل فلاحیان

و چشم اسفندیار باند محفلی

دو قتل در جریان رسیدگی به پرونده قتل های زنجیره ای، بار سیاسی نداشت. اما پاشنه آشیل علی فلاحیان و چشم اسفندیار باند محفلی بود. «فاطمه قائم مقامی» میهماندار شرکت هواپیمائی آسمان، همسر یک جراح با سه فرزند که سه سال معشوقه فلاحیان و دارای روابط نامشروع با او بود او آخر سال ۱۳۷۶ به دستور فلاحیان به قتل رسید. فلاحیان از معشوقه اش در شبکه محفلی قاچاق کلان هروئین و تریاک و عتیقه به خارج استفاده می کرد. در دو نوبت نیز او وسیله به دام کشیدن دو نفر از چهره های جامعه روشنفکری ایران شده بود.

قریانی دوم سیامک سنجری نام داشت. او که صاحب یک بنگاه فروش اتومبیل های گران قیمت بود در سال ۱۳۷۵ با پسر ۲۰ ساله فلاحیان که عشق به ماشین های شکاری داشت آشنا شد و از طریق او، چندی بعد با سعید امامی و خود فلاحیان نیز ارتباط دوستانه برقرار ساخت. سیامک سنجری به علت داشتن موقعیت ویژه در بین ورزشکاران و جوانان و دست و دلبازی بسیار، شخصی محبوب و دارای دوستان زیادی بوده در عین حال آشنائی پدر او در گذشته با چهره های سرشناس فرهنگ و ادب و سیاست، از جمله جلال آل احمد و احمد شاملو، از دید فلاحیان و سعید امامی می توانست امتیازی در زمینه استفاده از او برای شکار مخالفان به حساب آید. سیامک به سونای زعفرانیه نیز آمد و شد می کرد آخرین بار نیز در همان جا با قاتلانش رو به رو شد.

تا اینجا روشن شده است که سیامک سنجری در جریان کارهای باند فلاحیان در دوران صدارتش بر وزارت اطلاعات قرار گرفته بود، و به احتمال زیاد چون زیربار همکاری با فلاحیان نرفته بود به دستور او به قتل رسید.

سیامک سنجری در آبان ۱۳۷۵ با دختری از بستگانش نامزد شد و بعد با گرفتن وقت به سراغ فلاحیان رفت و به او گفت قصد ازدواج دارد و به دنبال زندگی سالم و طبیعی است و حاضر به همکاری با وزارت اطلاعات نمی باشد او همچنین سوگند خورده بود که در رابطه با بعضی تمایلات پسر فلاحیان هرگز سخنی به زبان نیاورد. فلاحیان ظاهراً به سیامک سنجری قول می دهد کاری به کار او نداشته باشد، چون سنجری به یک دوست نزدیکش که از ماجرا باخبر بوده، پس از ملاقات با فلاحیان گفته است: حاج اقا مرا بخشید. اما سه روز بعد جنازه او را زیر پیل صدر کاوه پیدا کردند ...

در جریان تحقیقات کمیته سه نفری ریاست جمهوری، قاتلان سیامک سنجری اعتراف کردند او را به دستور فلاحیان کشته اند. فلاحیان پسرش را بعد از برکنارش از وزارت اطلاعات، به خارج فرستاد و احتمالاً او در حال حاضر در کانادا است. گفته می شود اسناد محرمانه زیادی را در رابطه با عملکرد وزارت اطلاعات، در اختیار دارد تا در صورت بازداشت و محکومیت پدرش آن ها را منتشر کند.

سونای زعفرانیه

داستان سونای زعفرانیه که مدت‌ها پاتوقی فلاحیان و سعیدامامی و کاظمی (موسوی نژاد) معروف بود از جمله مهم‌ترین فصل‌های حکایت محفل خود سراسر است.

در این سونا مهم‌ترین مسائل امنیتی کشور حل و فصل می‌شده و فلاحیان در چند مورد دستور قتل‌ها را در همان سونا (حتی بعد از برکناریش) صادر می‌کرده. در همین سونا اکبر خوش‌کوش با حسین شیخ عطار دیدار می‌کند و طرح قتل دکتر بختیار را می‌ریزند تا پنجره رو به «میتران» بسته شود. (قرار بود میتران به تهران برود).

اما آنچه در این سونا رخ می‌داده تنها مسائل امنیتی نبوده بلکه حجت الاسلام و المسلمین علی فلاحیان عضو مجلس خبرگان و مشاور ولی امر مسلمانان جهان و اصحاب خاصه اش با دختر ۱۹ ساله‌ای به نام سحر که دوست مدیر سونا بوده در رفت و آمدهایشان ارتباط برقرار می‌کنند و بعد به عنوان «لقمه‌ی مشترک» هرکدام در يك روز هفته از او متنعم می‌شدند. سرانجام سحر نصیب سعید امامی می‌شود که برایش از پول وزارت‌خانه به عنوان منبع، خانه و اتومبیل می‌خرد و در سفر به بلژیک نیز او را با خود می‌برد. سحر نیز همراه با رئیس دفتر سعید امامی «قبه» برادر غلام رضا قبه معاون کرباسچی در شهرداری تهران (که به جرم اختلاس محاکمه و زندانی شد) و همسر سعید امامی و اکبر خوش‌کوش مرد صد میلیاردر تومانی دستگیر شد و هم اکنون وضع او و روابطش با چهارتن در يك زمان که تنها با یکی از آن‌ها «سعید امامی» به عنوان همسر موقت محرمیت داشته، به صورت يك معضل بزرگ در آمده است.

نخستین هشدار

همه چیز بایک نوار آغاز شد. اواخر شهریور ۱۳۷۷ بود. در یک بسته ارسالی از دوستی نواری بود با توضیحاتی از حجت‌الاسلام پروازی، فردی که صدایش در نوار ضبط شده بود.

پروازی، از کسانی است که در تکوین مجموعه‌ای که امروز «انصار حزب الله» نام گرفته است، نقشی بنیادین داشته است. لذا حرفهایش از هر نظر برای من قابل توجه بود. به همین دلیل با پیاده کردن نوار و افزودن توضیحاتی، مهمترین بخش‌های آن را در ماهنامه روزگار نو و هفته‌نامه

کیهان لندن به چاپ رساندم (مدتها بعد آقای بنی صدر با انتشار آنچه در کیهان و روزگار نو به چاپ رسیده بود، البته با تحریفاتی و نیز اضافه کردن بعضی اسم‌ها و مرتبط ساختن این اسم‌ها به افرادی که هیچ نسبتی با آن‌ها به جز مشابهت اسمی نداشتند، مدعی شدند که پروازی، را کشف کرده‌اند. و ایشان آلمان هستند که البته دو هفته بعد با اطلاعیه پروازی در ایران معلوم شد منبع آقای بنی صدر به ایشان بی لطفی کرده است)

به هر حال پیش از آن که وارد متن اصلی کتاب در رابطه با قتل‌ها و سعید امامی شویم، عین مطلب چاپ شده در روزگارانو را درآبان ماه ۱۳۷۷ نقل می‌کنم. خواندن این مطلب آشکار می‌کند که زمینه قتل‌های زنجیره‌ای درچه زمانی ریخته شد، و چه عواملی در طراحی و اجرای احکام ارتداد دگراندیشان نقش داشتند.

نخستین بار عنوان «حزب الله» یا «حزب خدا» را پیرمردی که برای مقام و منزلت مستعدی قائل بود و مریدانش او را قطب عالم امکان خطاب می کردند، در دهه چهل شمسی بر سر زبان‌ها انداخت. از ذکر نام او معذورم گو این که دیرسالی است که به هفت هزارسالگان پیوسته و بازماندگانش نیز امتیاز حزب خدا را سال‌ها پیش از انقلاب به دکان داران دین واگذار کردند. بعد از این ماجرا در جریان انقلاب، «هادی غفاری» معروف، حزب الله، را راه انداخت. سی‌چهل تن از اویش شهباز و میدان فوزیه (که شهناز و بعد امام حسین شد. اما همچنان از نظر ما فوزیه است) و کوچه حریرچیان دور «هادی خان غفاری» جمع شدند، و با نام خدا به غارت خانه مردم و کسب و کار مغازه داران منطقه در دستگیری نظامیان و چهره های سرشناس عهد پهلوی از فردای ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ پرداختند. «هادی غفاری» پس از آن که در دوره اول مجلس با پرتاب نعلین به سوی مهندس «معین فر» و گاز گرفتن گوش

او، ارادت خود را به خمینی و ایمانش را به ضد انقلاب ثابت کرد، با دریافت سهمیه‌ای ناچیز! (کارخانجات «استارلایت» به اضافه منزل درندشت مرحوم «احمد شارق» و يك ویلای قصر مانند در دماوند به اضافه يك خانه در قم و يك چاپخانه مجهز در تهران) «بنیادالهادی» را بنیان گذاشت و همسر جوانی در کنار همسر اولش اختیار کرد و به سیر و سفر پرداخت و يك بار در لندن وقتی رویش را برای کار کنان زن «ایران ار» و کنسولگری زیاد کرد و عربده کشید که چادرتان کو؟! مملکت، مملکت اسلامی است! چنان با خفت او را بیرون انداختند که ترجیح داد از آن پس در سفر به خارج کت و شلوار بپوشد و کاری به کار سفارت و دفاتر تابعه رژیم نداشته باشد. برپایه خبرهائی که درباره او دریافت کرده‌ام «هادی خان» این روزها قبل و منقل بزرگی دارد و ظهرها دور منقلش، معضلات مملکتی حل می‌شود و شیخنا نیز کاری به معقولات ندارد بلکه با درآمد چندمیلیونی که پس از اعاده کارخانجات «استارلایت» و چاپخانه مربوطه نصیبش شد مشغول دود کردن گل کوکنار و ستایش کردن خدا به خاطر خلق کردن دختران و زنان زیباست! اما تخم لقی که او با برپائی «حزب الله» در دهان رژیم شکست همچنان جوجه می‌کند، و در حالی که نوع لبنانش حالا بزرگ شده است و اسباب دردسر مردم لبنان و منطقه و حتی آمریکا را فراهم کرده است و انواع سعودی و کویتی آن برنیامده با بال و پر ریخته به گوشه‌ای خزیده‌اند، تازه انواع ایرانی آن

سربلند کرده‌اند که جمعی شان در مجلس پرچم «حزب الله» را برداشته‌اند و گروهی در بیرون مجلس با نام «حزب الله» به برهم زدن اجتماعات، درهم شکستن بساط روزنامه نگاران، آتش زدن کتابفروشی‌ها، خرابکاری در سینماها و مراکز هنری و بالاخره کتک زدن دگراندیشان از دانشجو و فیلمساز گرفته تا وزیر ارشاد و معاون رئیس جمهوری مشغولند. و در این میان آن چه از «انصار حزب الله» یعنی همین گروه دوم گفته شده محدود است به این که سرتیپ بسیجی «حسین الله کرم» رهبر گروه است و دو جناح آن را «مسعود ده نمکی» (جناح سیاسی) و «حاج بخشی» (جناح ضربت) اداره می‌کنند. دو نشریه «بالمشارات الحسین» «جبهه» که به جای شلمچه منتشر می‌شود ارگان‌های انصار حزب الله است. و شیخ احمد جنتی، سخنگوی شورای نگهبان نقش پدرخوانده انصار را دارد. فرزند او علی جنتی که اخیراً به سفارت ایران در کویت انتخاب شد، پیش از رفتن به کویت، گهگاه عملیات ویژه انصار را (مثل حمله به خانه آیت الله منتظری) رهبری می‌کرد.

پدیده انصار حزب الله که از سال ۱۳۷۱ به صورت جدی در صحنه سیاسی ایران مطرح شد، هرچند ممکن است از دید عده ای صرفاً به عنوان افرادی که از طرف مراکز قدرت با پرداخت پول به عنوان مزدور عمل می‌کنند، به حساب آیند، اما واقعیت امر ابعاد پیچیده تری دارد. پایه گذاران این گروه که اغلب از بسیجی‌ها و جبهه دیده‌ها بودند، در بافت اولیه

خود رؤیاهای نوستالژیک و آرزوهای ذهنی خود را در سال‌های نخستین انقلاب جستجو می‌کردند که واقعیت‌های اجتماعی و شکم خالی ملت و پرشدن جیب آخوندها مجاللی برای دوام آن‌ها باقی نگذاشته بود. نقش «حجت الاسلام پروازی» در ایجاد يك تشکل از انقلابی زده‌های جبهه رفته در این مرحله بسیار مهم بود. در واقع او به عنوان تنورسین به تشکیلات انصار حزب الله بعد سیاسی - فرهنگی داد و تا زمان انتخابات ریاست جمهوری در واقع او بود که سخنش مثل وحی منزل از سوی انصار پذیرفته می‌شد. در جریان انتخابات «پروازی» که آدم صادقی بود، در برخورد با تحلیل‌های جناح راست از خاتمی دچار مشکل شد. او خاتمی را نه آنطور که «جنتی» و «عسکراولادی» و «ناطق نوری» می‌گفتند، بلکه آنطور که «کروبی» و «ظاهری» توصیف می‌کردند پذیرا شده بود. «پروازی» يك چند کوشید انصار را به راه آورد، اما زمانی که دریافت «الله کرم» و «حاج بخشی» نقشه ترور خاتمی را در دست دارند، حسابی جوش آورد و سر و صدا راه انداخت. چندی بعد دچار افسردگی شدیدی شد به گونه‌ای که ناچار به مراجعه به روانکاو گردید و بعد از عزل عبدالله نوری که این آخری‌ها سخت به او دل بسته بود در جلسه‌ای با حضور ارکان انصار حزب الله و شماری از طلبه‌ها و بسیجی‌ها سخنانی ایراد کرد که من فشرده آن را از روی نوار پیاده کرده‌ام و فکر می‌کنم گویا ترین گزارش در رابطه با انصار ونحوه عمل آن‌ها

به ویژه بعد از انتخابات خاتمی است. این شما و این سخنان بنیانگذار و تئوریسین انصار حزب الله «حجت الاسلام پروازی» که سی و هفت هشت ساله است و هنوز هم سری پرشور دارد، منتهی این بار او در جبهه ای قرار گرفته که شاگردان سابقش در انصار حزب الله قصد ریشه کنی اش را دارند.

سخنان پروازی:

«بچه های رزمنده، خالص و مخلص هستند. امروز آقای خاتمی ۲۰ میلیون رأی آورده یعنی مشروعیت ملی دارد. با این همه در تهران و قم اتفاقاتی در جریان است که باید وزارت اطلاعات و وزارت کشور از آن مطلع شوند. شماری از این آدم‌ها - انصار حزب الله - در وزارت کشور و اطلاعات و ارشاد دست دارند و مشغول سازماندهی هستند و تا به حال در چند استان نیز موفق عمل کرده‌اند.

واقعاً جایگاه بچه‌های جبهه رفته کجاست؟ چرا آن‌ها به این نقطه رسیده‌اند؟ به عقیده من اقدامات این‌ها به مسائل اعتقادی مردم ضربه شدیدی زده و می‌زند. لذا ما باید سعی کنیم جلوی آن‌ها را بگیریم. جلوی کسانی را که با ما رفاقت داشتند ولی امروز خط ما و آن‌ها جدا شده است. یکی از این بچه‌ها «الله کرم» است. افراد دیگری هم هستند که من خوب

آن‌ها را فی شناسم مثل «سلطانپور» و «عبداللهی». سابقه ما با این بچه‌ها به سال ۱۳۶۳ بر می‌گردد. در آن تاریخ ما محفلی داشتیم به نام «رزمندگان»، در جریان حوادث جبهه و مشکلاتی که پیش آمده بود ما مدتی سکوت کردیم و بعد در سال ۶۷ بر آن شدیم که راه پیمائی ولایت را به راه اندازیم اما امام جلوی ما را گرفت. در این سال هیئت رزمندگان تهران به وجود آمد مرحوم «سیدعلی نجفی» و من، سخنرانان هیئت بودیم. جمع خوبی بود اما این وضع دوام نداشت. بعد از سال ۷۱ راه ما به گونه دیگری ادامه پیدا کرد. من تقصیر را می‌گذارم به گردن کارگذاران که ما را در مسیری درست هدایت نکردند و من اینجا می‌گویم آقای خاتمی رئیس جمهور منتخب ایران، بچه‌های جنگ برای شما خطر زا هستند. «عبداللهی» امروز از بچه‌های دار و دسته سرتیپ پاسدار ذوالقدر است. جانشین فرمانده کل سپاه پاسداران - و «سلطانپور» را مهندس «باهنر» نماینده مجلس و چهره سرشناس جناح راست و مدیر تبلیغات ناطق نوری در انتخابات ریاست جمهوری - هدایت می‌کند. من مدت‌ها با این‌ها بودم. چند سال قبل مسائل امر به معروف و نهی از منکر را مطرح می‌کردند. «عبداللهی» که يك چشم‌اش را در جنگ از دست داده اصرار می‌کرد که مرا هم به دنبال خودشان بکشانند. اما من وقتی فهمیدم او به زن‌ها اسید پاشیده، بسیار ناراحت شدم و او خودش موضوع را فهمید و دررفت.

در سال ۱۳۷۲ ما «انصار» را کامل کردیم. تعداد مؤسسان انصار ۱۸ نفر بودند که به سه گروه تقسیم می‌شدند. گروه وابسته به «ذوالقدر» که تعدادشان ۷ نفر بود، هفت نفر هم با «عبداللہی» بودند و چهار نفر هم با «اللہ کرم» بچه‌ها همگی، من و مرحوم نجفی را قبول داشتند. کار ما با سخنرانی‌های نجفی شروع شد و بعد از رحلت ایشان از من خواستند کار او را ادامه دهم. اسم انصار در آن تاریخ اصلاً مطرح نبود. می‌گفتند برو بچه‌های هیئت رزمندگان، به مرور اسم انصار به میان آمد و با قوی شدن حضور وابستگان «ذوالقدر» و «اللہ کرم»، حضور رزمندگان کم‌رنگ شد. با من هم که ملای رزمندگان بودم و عضو مؤسس انصار با تردید برخورد می‌شد. بچه‌های مسجد شهدا مثل «حسین پورصالح» و «امیر نوجوان» مرا از جریان‌ات پشت پرده باخبر می‌کردند. تدریجاً معلوم شد که به هر حال تشکیلاتی شکل گرفته و قرار شده در گروه ما نفوذ کند. يك روز «اللہ کرم» نزد من آمد و گفت چون نمی‌خواهم به شما پشت پا بزنم دلم می‌خواهد «راسته حسینی» مسئله‌ای را به من بگوئید و سعی کنید دروغ هم نگوئید. گفتم موضوع چیست؟ گفت: «آیا شما در جایی به آقای خامنه‌ای فحش داده‌اید؟ چهارده نفر از بچه‌های انصار موضوع را فهمیده‌اند و آشوبی برپا شده است». گفتم امکان ندارد. اگر کسی جلوی من هم حرفی به آقای خامنه‌ای بزند دهانش را خرد می‌کنم. آنچه گفته‌ام این بوده که من و امثال من از «امام خمینی»

شخصیت حقوقی ولایت را داریم. در واقع امام متکای مردم بوده است. اما امروز مردم متکای آقای خامنه ای هستند. به هرحال «حسین الله کرم» برای انتخابات، انصار را بسیج کرد. در قم و در تهران، وجوهات هم می‌رسید و پشت پرده نیز معاملاتی صورت می‌گرفت. (توضیح: از جمله سه هفته پیش از انتخابات، جنتی «الله کرم» را خواسته بود و با دادن پنج میلیون تومان به او گفته بود تهران و قم را از «خاتم‌یون» پاک کنید).

در این میان «الله کرم» اصرار داشت مرا هم وارد بازی کند. روزی مرا نزد «سلطانپور» برد که در وزارت صنایع مشغول بود. او را قبلاً در بیت خامنه ای دیده بودم. از من دعوت کرد سرپرستی امور تبلیغات و مطبوعات را در انصار بر عهده بگیرم. من زیر بار نرفتم «الله کرم» به «سلطانپور» گفت این همان آقای است که به خامنه ای فحش داده. بعد به بیت خامنه ای رفتیم. من با «معزی» و «محمدی گلپایگانی» دو رکن دفتر رهبر قبلاً دعوا کرده بودم. یکبار «معزی» در «دوکوهه» - از نقاطی که رهبر رژیم برای استراحت و چله نشینی انتخاب کرده یا برایش انتخاب کرده‌اند - «معزی» گفت حکایت روی مین رفتن بچه‌ها در جبهه را ما خودمان ساخته ایم حالا شما قضیه را جدی گرفته اید؟ این گفته خیلی سنگین بود. گریبانش را گرفتم که مردك این چه حرفی است که می‌زنی؟ ما را ۴۵ دقیقه معطل کرد بعد به دیدن آقای

«خامنه‌ای» رفتیم. ایشان به «الله کرم» گفت: «آقای الله کرم شما مسئول حزب الله هستی» واقعاً تکان خوردم. ایشان نپرسید «الله کرم» آیاتو مسئول انصار حزب الله هستی؟ بلکه طوری گفت که یعنی بنده رهبر، تو را به عنوان مسئول حزب الله قبول دارم. در آن لحظه متوجه شدم «الله کرم» مرا آورده است تا به چشم خود ببینم آقای «خامنه‌ای» او را تأیید می‌کند. وقتی بیرون آمدیم آقای «میرحجازی» نظر دیگری داد که عکس حرف آقای «خامنه‌ای» بود. ایشان گفت تعیین مسئول انصار باید با رأی اکثریت انجام گیرد. در هیئت سرپرستی چهار تن از رزمندگان حضور داشتند. حسین و محمد ژولیده، «فرج مرادیان» و «مسعود ده نمکی»، بقیه از عوامل جامعه روحانیت و سرسپردگان «جنتی» و «ذوالقدر» بودند. بعد از برپائی مجلس پنجم افتراق «حسین الله کرم» با انصار حزب الله آغاز شد. بچه‌های مخلص در انصار می‌خواستند با ما کار فرهنگی بکنند. در دانشگاه برنامه گذاشتند و من و «حداد عادل» و «شریعتمداری» سردبیر کیهان سخنان بودیم. اما چون حسین شریعتمداری دید نمی‌تواند در صحنه گفتگو حریف ما بشود کار را به آتش زدن «سینما قدس» و «انتشارات مرغ آمین» کشاند. در این مرحله «میرحجازی» - عضو سرشناس دفتر «خامنه‌ای» معاون سابق وزیر اطلاعات و سرپرست امور امنیتی و محرمانه دفتر رهبر رژیم - مجبور شد به ظاهر جلوی «الله کرم» را بگیرد با این توجیه که او با

چپ‌ها رفیق است. «الله کرم» هم در چنبر «مهدی نصیری» -
 مدیر ماهنامه صبح - «حسین شریعتمداری - سردبیر کیهان -
 «ذوالقدر» معاون فرمانده سپاه، «یوسفعلی میرشکاک» - قلم
 به دست هفتاد خط ... - افتاد. «حسین الله کرم» در این
 مرحله به تبلیغ علیه رزمندگان پرداخت و سرانجام هیئت در سال
 ۷۵ منحل شد. تمام تلاش «الله کرم» این بود که من در وسط
 نباشم. محرم امسال برای رحلت امام رفتم. گفتند مراسم در
 مسجد ارگ است. رفتم درهای مسجد بسته بود. ناچار سراغ
 بقایای هیئت رزمندگان رفتم گفتند ببخشید اشتباهی رخ داده
 است. دو سال است نزد این جماعت منبر نمی‌روم، منبری
 این‌ها آقای «علم الهدی» است. او در مسجد مهدی خیابان
 ستارخان جانشین من و آقای نجفی شده است.

سرانجام «حسین الله کرم» انصار را به شکل فعلیش
 راه انداخت. این‌ها جلسه‌ای داشتند در قم که من هم رفتم.
 در آنجا گفتند باید ستاد تشکیل بدهیم. يك نظامی مثلاً
 شریعتی فرمانده لشکر ۳۱ عاشورا - با شریعتی کیهان فرق
 دارد - و یا «محمد کوثری» در تهران، يك روحانی و يك
 دانشگاهی در هر ستاد فعالیت کنند. برای تأمین هزینه‌ها هم
 مؤسسه امیرالمؤمنین را «واعظ طبسی» پشت قضیه گذاشته
 بود. مؤسسه فرهنگی «امام خمینی» هم بود که خوب پول
 تقسیم می‌کرد. جناح راست نیز با مطرح کردن وحدت استراتژیک
 و تشکل‌های همسو، به حمایت از انصار پرداخت. جالب این

که وقتی من با این‌ها روبرو می‌شدم، می‌گفتند: تو راحت را از سال ۷۳ جدا کرده‌ای. يك روز یکی از سرکردگان جناح راست گفت بقای انقلاب در چیست؟ گفتم در پیوند حکومت با مردم. گفت این را از کجا آورده‌ای گفتم از فرمایشات امام. گفت امام مرده است خدا رحمتش کند. آقای ما حالا سیدعلی است. گفتم در امر تاکتیک رهبر می‌تواند نظر متفاوت بدهد اما در اصول حق تخطی ندارد. امیرالحاج را می‌شود عوض کرد اما حج را نمی‌توان تغییر داد. ایشان گفت ما بچه‌های سپاه نشستیم و بحث کردیم و آقای خامنه‌ای نیز با ما هم‌عقیده است که راز بقای نظام در ایجاد رعب و وحشت در مردم است. خیلی زیبا تحلیل می‌کرد. گفتم: «تحلیل شما زیباست اما مرده شوی نتیجه‌گیری‌تان را ببرد». گفت:

«اگرما مردم را ول کنیم بر اساس طبیعت حرکت می‌کنند و آزادی می‌خواهند. ما باید مردم را با توسری به سوی اسلام ببریم. در فقه داریم که حرکت به سوی معرفت قسری است با زور اسلحه و پس گردنی و زندان. امکان پذیر است».

حرفهای این‌ها را به آقای عبدالله نوری گفتم. با آرامش گفت صبر کن ببین مردم با این‌ها چه خواهند کرد انتخابات می‌رسد و خواهی دید که این‌ها رسوا می‌شوند. این‌ها يك عده یهودای منافقند که برای مقام و مال دنیا مادر و خواهرشان را هم واگذار می‌کنند. آقای نوری گفت اگر سپاه با این‌ها همراه شود از چشم مردم می‌افتد درمباحث وحدت استراتژیک،

از هیئت مؤتلفه و جامعه روحانیت آدم‌هایی می‌آمدند از قبیل «سلطانپور» «موحدی ساوجی»، پسر «جنتی»، «ذوالقدر»، «علی رضا افشار» و بحث می‌کردند که آقای «خامنه‌ای» با «ناطق نوری» يك روح دردو قالب هستند و انصار باید از قدرت خود برای پس زدن خاتمی که ضد ولایت فقیه است استفاده کند. در قم وضع فرق می‌کرد. «جوادی آملی» و «مشکینی» و «امینی» امام جمعه‌های قم در جریان انتخابات، هر سه مشروط عمل کردند. اما بعد از سفر به آمل و دیدار با آقای خامنه‌ای گفتند ما به ناطق نوری رأی می‌دهیم چون آقا این طور خواسته است. من هم به آمل رفتم «میرحجازی» به دیدنم آمد و گفت باید به ناطق نوری رأی بدهی. گفتم چهار شرط من در مورد ناطق محقق نبود و من به خاتمی رأی می‌دهم.

خلاصه با همه‌زوری که زدند همانطور که آقای «عبدالله نوری» پیش بینی کرده بود آبرویشان در انتخابات رفت و «الله کرم» و «ده نمکی» هم رسوا شدند. اما بلافاصله بعد از انتخابات با رسیدن پول و وعده، عملیات شروع شد. این که می‌بینید نوری این همه مورد حمله قرار می‌گیرد و حتی این‌ها قصد جانش را کرده‌اند، برای این است که می‌دانند او و خاتمی بر سر عهد و پیمان خود با مردم هستند.

این‌ها علاوه بر طرح‌های حمله به روزنامه‌ها و زدن و بردن و کشتن آزادیخواهان با کمک جناح راست، طرح راه‌اندازی يك روزنامه به نام «عصر» را دارند که بعد از

ظهِرها منتشر خواهد شد هفته نامه ای را نیز به نام «فهمیده» تدارك می بینند.

آقای خامنه ای در شب محرم سال ۱۳۷۵ برای سپاه سخنرانی کرد که قسمتی از آن سری اعلام شده بود. در این قسمت ایشان مردم را به عوام و خواص تقسیم کرده بود و این که خواص باید حکومت کنند و عوام تبعیت. در جریان انتخابات رئیس جمهوری این قسمت سری را به شکل گسترده ای پخش کردند بچه های انصار عامل آن توزیع بودند. همان عوام الناس اما با رأی خود نشان دادند که خواص مورد اشاره رهبر، ول معطلند.

حاشیه ای بر متن مطلب

در پایان این بخش تصور می کنم توضیحاتی لازم باشد. چه ممکن است بسیاری از خوانندگان با مطالعه آن به دلیل ذکر اسامی متعدد از سوی «پروازی» و اشارات وی به توطئه ها و طرح های گوناگون، در واقع دچار سردرگمی شوند. گوینده سخنان همانطور که گفتم فردی است به نام «حجت الاسلام پروازی» که از فارغ التحصیلان مدرسه حقانی در قم است. او به عنوان ملای بسیجی به جبهه می رود و در آنجا برای تهییج روحیه جنگجویان و تهیه خوراك برای ماشین جنگی

ولایت فقیه، نوحه و روضه می خوانده است. در بازگشت از جبهه او و شماری از دوستانش از جمله آخوندی به نام «نجفی» محفلی به نام «رزمندگان» برپا می کنند که در نهایت به «انصار حزب الله» ختم می شود. نکته جالب در این است که مطابق سخنان او، جناح های قدرت هرکدام به نوعی در صدد جذب انصار و بهره گیری از آن بوده اند. دیدارهای مکرر «پروازی» و «الله کرم» از بیت خامنه ای و حضور آنها در استراحتگاه های ولی فقیه در «دوکوهه» و «آمل» معرف آن است که سرنخ انصار در دست دستگاه خامنه ای است. منتهی در دفتر آقا نیز مثل بقیه کشور، دسته بندی و جناح بازی در اوج جریان دارد. به این ترتیب که یک طرف آقای «محمدی گلپایگانی» رئیس دفتر خامنه ای قرار دارد که با خانی دوستی دارد و می گویند حامی وی در دستگاه ولی فقیه است. طرف دیگر «معزی» قرار دارد که کارهای فرهنگی و نمایندگی های خامنه ای و بریز و پپاش ها دست اوست. «معزی» طبعاً آدم آرامی است اما در جریان انتخابات با جناح راست ساخت و مهر آقای خامنه ای را زیر نام ناطق نوری زد. با این حال در دفتر رهبری آن که خطش را همه می خوانند «میرحجازی» است. معاون سابق «ریشه‌ری» در وزارت اطلاعات و فردی که امور امنیتی و عملیات ویژه دفتر رهبری زیر نظر اوست و این «میرحجازی» همانی است که «حجت الاسلام پروازی» چند بار با او درگیر می شود و اکبر گنجی از او به نام عالیجناب

خاکستری یاد می‌کند البته گنجی این لقب را بعداً به تنی دیگر از آمران قتل‌ها از جمله: روح‌الله حسینیان، محسنی ازهای و علی رازینی نیز می‌بخشد. آدم‌های دیگر را که «پروازی» ذکر می‌کند این‌ها هستند:

۱ - سلطانیپور: از سران حزب الله که مدت‌ها در وزارت صنایع مدیر کل بود و امروز در تشکیلات حراست اطلاعات سپاه مشغول است.

۲ - عبداللهی: از جناح ضربت انصار حزب الله که کار آتش زدن کتابفروشی‌ها و سینماها را رهبری می‌کند و اخیراً با «الله کرم» اختلاف پیدا کرده است. «عبداللهی» که يك چشمش را در جنگ از دست داده، فردی است که در برخورد با مخالفین رفتار خشونت آمیزی دارد.

۳ - سرتیپ پاسدار ذوالقدر: از فرماندهان و اعضای مؤسس سپاه پاسداران که قبلاً رئیس ستاد سپاه بود و بعد از عزل «محسن رضائی» و انتخاب «یحیی رحیم صفوی» به فرماندهی سپاه از سوی خامنه‌ای به جانشینی فرمانده کل سپاه انتخاب شد.

۴ - حسین و برادرش محمد ژولیده: از رزمندگان چهل درصدی هستند. یعنی چهل درصد از سلامتی خود را در جبهه از دست داده‌اند و جزو کسانی بودند که «عطاءالله مهاجرانی» و «عبدالله نوری» را سیلی زدند.

۵ - فرج مرادیان: از بسیجی‌های عضو انصار حزب الله است.

۶ - مسعود ده نمکی: چهره سرشناس انصار و سر دبیر

هفته نامه «شلمچه» از ایدئولوگ های انصار حزب الله است.
 ۷ - حاج بخشی : سردبیر نشریه «یالثارات الحسین» و
 از مسئولان جناح ضربت انصار حزب الله است.

۸ - حسین شریعتمداری. نقش حسین شریعتمداری مدیر
 مسئول کیهان در بازجوئی از مخالفان و بعد از مسئولیت هایش در
 اوین در کشتارهای سال ۶۷، به عنوان مسئول بخش فرهنگی
 و اجتماعی وزارت اطلاعات بسیار قابل تأمل است. او کار
 بازجوئی و گفتگو با اهل قلم و افرادی را که به عنوان مخالفان
 جمهوری اسلامی مشهور بودند و قصد بازگشت به ایران را
 داشتند سرپرستی می کرد و وقتی این افراد به ایران می رفتند
 مجبور بودند مدت ها با او گفتگو کنند تا مجال زندگی در
 ایران را پیدا کنند. مرحوم احمد انواری مدیر پرخاش و جبهه
 ملیون، خود برای من تعریف کرده بود که چگونه مدت ها
 شریعتمداری (به همراه حسن شایانفر) و عباس سلیمی نمین که
 آن روزها سردبیر کیهان هوائی بود با او مصاحبه می کردند.

شریعتمداری مصاحبه کننده (بازجو) محسن پزشکیور
 رهبر حزب پان ایرانیست هنگام بازگشت به ایران بود.

۹ - سرتیپ پاسدار محمد شریعتمداری : فرمانده لشکر
 ۳۱ عاشورا.

۱۰ - سرتیپ پاسدار محمد کوثری : از فرماندهان سپاه
 و مسئول لشکر ویژه سیدالشهداء مأمور حراست مقر سران رژیم
 ۱۱ - مهدی نصیری : طلبه ای که به خدمت «ریشه‌ری»

درآمد، مدتی سر دبیر کیهان شد و بعد ماهنامه «صبح» را راه انداخت.

۱۲ - یوسفعلی میرشکاک : از شاعران و نویسندگان و نقادان حزب الهی که روزی با ناسزا گفتن به شاملو و نویسندگان و شاعران و هنرمندان مخالف رژیم، کوشید مثل برادر حاتم طائی شهرتی کسب کند، بعد سر از روزنامه «بهمن» آقای مهاجرانی در آورد و از «شاملو» عذر خواست. بار دیگر به انصار حزب الله پیوست و در «شلمچه» مطالب مالیخولیائی اش را نشر داد و سرانجام با انصار نیز درگیر شد و فعلاً زیر دست حجت الاسلام «زم» در سازمان تبلیغات اسلامی حوزه هنری مشغول کار است و بعضی ها می گویند به علت ابتلای بسیار به افیون والکل کمتر از خانه بیرون می آید.

۱۳ - حجت الاسلام علم الهدی: يك منبری تندرو است که روضه خوانی برای انصار حزب الله را بر عهده دارد و از نمایندگان ولی فقیه در دانشگاه است.

۱۴ - موحدی ساوجی : از سران جناح راست در مجلس.

۱۵ - سرتیپ علیرضا افشار : از سران سپاه پاسداران.

پیشدرآمد

پیشدرآمد

نخستین باری که نام حاج سعید اسلامی را شنیدم دو سه هفته بعد از حادثه معروف اتوبوس بود که بیست و یک تن از نویسندگان شاعران و روزنامه نگاران اغلب دوست و آشنا، قرار بود با آن در پانزدهم مرداد ۱۳۷۵ به ارمنستان بروند. یکی از یاران همه روزگاران در نامه ای برایم شرح حادثه را بازگفته بود و در ضمن اشاره ای به دوتن کرده بود، آقای هاشمی و حاج سعید. در باب این حاج سعید پرس و جو کردم و فهمیدم نام اصلی اش اسلامی است و معاونت علی فلاحیان وزیر وقت اطلاعات را در امور بین المللی (و عملاً در همه امور از جمله حوزه فرهنگ و اندیشه) عهده دار است. هیچکس او را از رو به رو ندیده بود. یعنی دوستان ما همگی با چشم های بسته شده با چشم بند یا او برخورد داشتند و از دشمنان نیز دست ما به کسی نمی رسید تا در باب حاج سعید تحقیقی از او بکنیم. اما برای من روشن شده بود که حاج

سعید در قتل سعیدی سیرجانی و حوادثی که از نخستین سال ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی گریبانگیر اهل اندیشه و فرهنگ و بزرگان عرصه دین (از مسیحی و یهودی گرفته تا اهل سنت و شیعه مرتضی علی) که حاضر به بیعت با ولی فقیه نشده اند، رخ داده نقش مهمی را برعهده داشته و دارند.

چند هفته پس از قتل ابراهیم زال زاده آزاده ای که بهای سنگینی برای انتقال نامدی تکان دهنده فرج سرکوهی بین دو زندان، به همسرش در آلمان، پرداخت، یکی از یاران کهن، ضمن شرح دلایل ربودن و به قتل رساندن ابراهیم، که به جز دوستی دیر و دور در آخرین سفرش به لندن، از یافتن دوباره زندگی و عشق در وجود همسر نازنینش با من گفته بود، و این که علیرضا می خواهم در سیاهه‌ی استبداد چراغ عشق بیفروزم و دو جلد مجموعه‌ی آثار شاملو را به من داده بود، به شخصی به نام حاج سعید اشاره کرد که دو روز پس از گم شدن زال زاده، از طریق روزنامه نگاری در خدمت دستگاه، ابراهیم زال زاده را تهدید کرده بود که ...

تقریباً تلفن من در آن یکشنبه خونین یکسره اشغال بود، چند مصاحبه تلفنی درباره‌ی فروهرها، و اشکی که بند نمی آمد، نیمه شب روز بعد تلفن زنگ زد برای دادن خبر فکسی در راه ... فکسی که آمد ماجرای قتل آن دو عزیز

روشن شد. داستان نوار و بخش شود وزارت اطلاعات. و بلافاصله من این ماجرا را در الشرق الاوسط به عربی و کیهان لندن به فارسی نوشتم. و طی يك هفته در اغلب رادیوهای بین‌المللی در برنامه فارسی و عربی و انگلیسی شرح دادم که چگونه رازدست داشتن مأموران وزارت اطلاعات در قتل فروهرها به اطلاع حاقمی رسیده است.

از قتل فروهرها (شنبه ۳۰ آبان ۱۳۷۷) تا ربوده شدن و قتل محمد مختاری و محمد جعفر پوینده (۱۲ - ۱۸ آذر ۱۳۷۷) با آنکه همه روزه مطالبی به دست من می‌رسید و من آنها را در مصاحبه‌ها و نوشته‌هایم بازگو می‌کردم. اما تا پیش از دیدار فرانکفورت، هویت قاتلان و آن مجموعه‌ای که از فردای درگذشت آیت الله خمینی و روی کار آمدن سیدعلی خامنه‌ای و علی اکبر هاشمی رفسنجانی، عملاً زمام امور کشور را در دست داشتند و در برابر هیچ مقام و مرکزی خود را پاسخگو نمی‌دانستند، برای من روشن نبود. اواخر آذرماه ۱۳۷۷، فردی که دوبار در جریان يك فستیوال فیلم او را دیده و در رابطه با آثار مخملباف و کیا رستمی با هم بحث کرده بودیم و دوازده روز بعد از درگذشت علی حاقمی نامه‌ای را با فکس یا (دورنگار) برایم فرستاده بود که «عشق تو را به کارهای علی می‌دانم و آن برنامه ویژه‌ای را که نوروز ۵۷ پیش از انقلاب در خانه علی و زری حاقمی به طور زنده از رادیو ۲ پخش کرده بودی هنوز دارم و امشب با یاران علی به آن گوش

می‌دهیم. علی به امیریه وفادار ماند. تو نیز سر از حکومت عشق برندار، و امشب همسفر گریه‌های ما باش...»، این بار نیز در دیرگاه شب از تهران تلفن زد. صدایش سخت گرفته بود. می‌دانستم که در جبهه دوم خرداد، جای ویژه‌ای یافته است و لابد گرفتگی صدایش، از اندوه سر بردن‌هاست و توطئه‌ای که برای خاقی و جبهه دوم خرداد تدارک دیده‌اند. نشانی‌هایی را داد و بعد گفت نامه مهمی را با فکس برایم می‌فرستد که می‌توانم به مفاد آن عمل کنم یا آن را پاره کنم. اما تأکید کرد در صورتی که متن نامه را بی‌اهمیت یافتم و یا از عمل کردن به درخواستی که در آن ذکر شده بود به هر دلیلی پرهیز کردم، مسئله نامه را به هیچ وجه با کسی در میان نگذارم. ده دقیقه بعد نامه رسید در آن نشانه‌هایی بود از فردی که روز بعد در هتل... شهر... منتظرم بود تا «حکایت‌ها با تو بازگوید که بر سر آن عزیزان چه آمد و چه کسانی سینه فروهرها را شکافتند و گلوی پر از شعر و سخن مختاری و پوینده و شریف و... را فشرده تا آزادی را استفراغ کنند...».

کمی تکان خوردم. که این خود می‌توانست دامی باشد و دو روز دیگر من نیز عنوان «زننده یاد» را از سوی دوستانم دریافت کنم. با همسرم به مشورت نشستیم. و خیلی طبیعی بود او که در این سال‌ها همیشه با حزم و دور اندیشی بیشتری به خطرات نگریسته است با سفر من به... مخالفت کند. با

این همه قرار شد با رعایت همه جوانب کار و احتیاط لازم و در جریان گذاشتن دوستی در آلمان که می توانست زمینه مراقبت از مرا از دور فراهم کند صبح علی الطلوع در حالی که تمام طول شب به دیدار مرموز می اندیشیدم، عازم ... شوم.

پرواز کوتاه بود. و من دو ساعت و نیم پس از خروج از لندن، با توجه به نیم ساعت فاصله فرودگاه شهر مقصد تا مرکز شهر و هتلی که قرارگاه ما بود، به همسرم اطلاع دادم که در محل ملاقات هستم. هتلی بود بزرگ و پنج ستاره و مطابق قرار، طرفی که من هرگز او را ندیده بودم می بایست رأس ساعت ۱۲ از طریق بلند گو مرا صدا (page) کند.

نگاهی به دور و برم کردم و متوجه شدم دوستم به همراه کسی که می توانست مأمور پلیس باشد در گوشه ای از سالن عمومی هتل مراقب من هستند. خیالم راحت شد و به طبقه اول هتل رفتم که از آنجا به راحتی می توانستم رفت و آمد را در سالن عمومی زیر نظر داشته باشم. رأس ساعت ۱۲ جوانی را مشاهده کردم که بایک کیف بزرگ به سوی Reception رفت و چیزی گفت و بعد مرا صدا زدند که به قسمت Reception بروم. زمانی که از پله ها پائین آمدم به اشاره به دوستم حالی کردم که طرف همان فردی است که کمی دورتر از او ایستاده و چشم به تابلوهای نرخ ارزهای معتبر دوخته است.

جلو رفتم و به شانه جوان منتظر دستی زدم. خیلی آرام به سوی من برگشت. انگار صد سال است که مرا می شناسد.

بعد از تعارفات معمولی، به قهوه خانه هتل در طبقه اول رفتیم. دوستم به همراه همان آلمانی بلند قامت با فاصله کمی از ما وارد قهوه خانه شدند و در گوشه‌ای نشستند.

ساعتی بعد من در حالی غیرعادی سنگینی آنچه را شنیده بودم در گفتگوی تلفنی با همسرم، تا حدودی کاهش دادم. جوانی که از تهران آمده بود، نواری برای من پخش کرد که در آن صدای ناله پروانه و فریادش داریوش فروهر رعشه براندام می انداخت. این همان داریوش عزیز بود که حسنعلی خان در بچگی ام حکایت پایمردی‌هایش را با پدر نقل می‌کرد. داریوش که اولین بار وقتی بعد از شرکت در مراسم تشییع جنازه جهان پهلوان تختی، راه ما به قزل قلعه افتاد، همان شب اول برای کاستن از خوف من و سه چهار رفیق همسن و سال از هیبت زندان و استوار ساقی معروف، برای ما میوه فرستاد با پیامی که «هیچ غلطی نمی‌توانند با شما بکنند و چند روز دیگر آزاد می‌شوید». داریوشی که همسفرش تا کردستان بودم. و آخرین بار وقتی به فرانسه آمده بود سر بر شانه اش گذاشته بودم. صدای زخمی پروانه را

می‌شنیدم که دو سه روز پیش از دریدن سینه‌اش، در گپ تلفنی‌مان که این آخری‌ها به هفته‌ای دوبار رسیده بود سفارش ... را کرد و این که هوایش را داشته باشید. جوان از وطن آمده، می‌دانست با پخش نوار تکان دهنده‌ای که مفتاح گشودن معمای قتل‌ها بود چه انقلابی در درون من

ایجاد کرده است. این نوار را از مجموعه ساعت‌ها «شنود» خانه فروهرها توسط بخش شنود وزارت اطلاعات تهیه کرده بودند. روز بعد از قتل فروهرها، مأموری که در ایستگاه صفی‌علیشاه نوارهای پرشده را از دستگاه استراق سمع امنیت خانه‌ی مبارکه‌ی ولی فقیه بیرون می‌آورد، برای امتحان کردن نوارها، به سرآغاز چندتا از آن‌ها گوش می‌دهد. (جمعاً چهل و دوخانه و دفتر، یک مسجد، یک بنگاه معاملات ملکی، و چند دفتر در وزارت ارشاد از جمله دفتر عطاءالله مهاجرانی و احمد بورقانی و مسجدجامعی از معاونان و عیسی سحرخیز از مدیران کل تحت پوشش این مرکز شنود قرار داشت. علاوه بر تلفن‌ها و فکس‌ها، که تحت مراقبت بود، میکرفن‌های مخفی متعددی نیز در اتاق‌ها و حتی توالت بعضی ازخانه‌ها و دفاتر و ... نصب شده بود که حد اقل چهارتای آن به مرکز صفی‌علیشاه، و بقیه به مرکز اصلی شنود وزارت اطلاعات در پاسداران - سلطنت آباد - در ضلع شمال شرقی مجتمع اطلاعات مشرف بر بزرگراه وصل بود). مأمور مورد اشاره با شنیدن نخستین فریادها، با کنجکاوی به بقیه نوارهای شنود دستگاه شماره ۴ متصل به کامپیوتر تفکیک‌کننده مرکزی، گوش داده بود ... این صدا را می‌شناخت، چند بار صاحب این صدا را دیده بود ... خودش است حاج آقا هاشمی ... صدا با کسی در تلفن همراهش (موبایل) گفتگو می‌کرد. صدای مخاطب شنیده نمی‌شد، اما صدای صاحب تلفن همراه

از طریق میکرفن های مخفی در خانه فروهرها به دستگاه شنود رسیده بود و حالا مأمور و مسئول دستگاه شماره ۴ این صدای آشنا را می شنید.

«حاج آقا تمام شد. راحتش کردیم ولی ...»

- دقایقی سکوت نشانه‌ی آن است که صاحب صدا به سخنان حاج آقائی که طرف صحبت اوست گوش می کند - و بعد بار دیگر اوست که می گوید: متأسفانه ناچار شدیم زنش را هم راحت کنیم. غیر از این نمی شد او فهمیده بود.

- بعد باز سکوت است - و آنگاه صاحب صدای پرسد

کمونیسته را چه کنیم؟

(این کمونیسته کیست؟ بعدها روشن می شود که او قربانی بیگناهی است که واداراش کرده بودند با فروهر قرار ملاقات بگذارد و بعد هم با فتوای محسنی اژه‌ای سرش را بریدند و در گوری گمنام جایش دادند.)

راستی، حاج آقا در این مکالمه چه کسی است؟

تنها دو هفته بعد از دیدارم با جوان از وطن آمده بود که فهمیدم حاج آقا کسی به جز مصطفی پورمحمدی قائم مقام فلاحیان و دری نجف آبادی در وزارت اطلاعات نبوده است. (شگفتا که چنین فردی بعد از بازجوئی از او و برکنارش، بار دیگر در صحنه ظاهر می شود و این بار در مقام عضو هیئت ژوری دادگاه ویژه روحانیت، حکم محکومیت عبدالله نوری یعنی یکی از کسانی را که جانانه و بی محابا به قلب

اطلاعات زدند و نقش او و شریکش فلاحیان را در قتل‌های زنجیره‌ای فاش کردند، صادر می‌کند.)

نوار تکان دهنده بود و از آن تکان دهنده تر، مطالب تایپ شده‌ای بود که رسول دوم خردادی‌ها برایم آورده بود. و در نخستین صفحه‌ی آن شش پیام به عنوان شخصیت‌های محوری پرونده قتل و طراحان جریان «حذف و حصر» و «تشکیک و ترویج» به چشم می‌خورد.

- علی فلاحیان وزیر اطلاعات سابق و مشاور ولی فقیه
- میرحجازی مسئول دفتر ویژه در مقر ولی فقیه
- مصطفی پورمحمدی قائم مقام وزیر اطلاعات
- سعید امامی ملقب به اسلامی معاون سابق وزیر اطلاعات، و مشاور عالی و مسئول عملیات مقابله با هجمه فرهنگی

- صادق مسئول بخش التقاط در وزارت اطلاعات
- مصطفی کاظمی مدیرکل امنیت داخلی معروف به هاشمی و موسوی و موسوی نژاد

بر پایه مطالب تایپ شده‌ای که به دستم رسید و بعداً درباره‌ی جزء جزء آن تحقیق کردم و سپس بخشی از آن را در هفته نامه کیهان لندن و ماهنامه روزگارتو، و روزنامه‌های «الشرق الاوسط» و «الوطن» منتشر کردم و در مصاحبه‌های

رادیوئی نیز به تفصیل درباره‌ی این مطالب سخن گفتم، پس از روی کار آمدن خاقی، مجموعه‌ای که در دوران وزارت علی فلاحیان و از نخستین ماه‌های پس از درگذشت آیت‌الله خمینی در وزارت اطلاعات و اطلاعات سپاه تشکیل شده بود و کار «حذف و حصر» چهره‌های برجسته‌ی اپوزیسیون و جامعه روشنفکری و نیز مخالفان حوزوی را برعهده داشت و عملاً سلطنت مطلقه اطلاعات را برکشور برقرار کرده بود، به ناچار به حلقه تنگتر و محرمانه تری تبدیل شده بود که حالا چگونگی عملکرد و مهره‌های اصلی آن پیش چشم من قرار داشت.

به طور کلی این حلقه در سه قطاع که به محور مرکزی حلقه وصل بودند عمل می‌کرد. محور مرکزی شامل همان پنج تنی بود که نامشان در صدر مطالب واصله قرار داشت. و عملکرد هر قطاع از این قرار بود:

۱ - قطاع ارزیابی و گزینش

شخص پورمحمدی نظارت عالی بر این قطاع را داشت و همکاران او از این قرار بودند: خزائی، پورفلاح، مصطفی کاظمی - موسوی نژاد - ، مهرداد علیخانی، حسین شریعتمداری مدیر مسئول کیهان و روح‌الله حسینیان رئیس مرکز اسناد اسلامی و مدیر کل سابق وزارت اطلاعات و محمد مهدی خزعلی فرزند آیت‌الله ابوالقاسم خزعلی مشاوران این مجموعه بودند. ضمن این که شریعتمداری مسئولیت‌های

دیگری رانیز در رابطه با کل حلقه عهده‌دار بود. کار این مجموعه بررسی و ارزیابی عملکرد شخصیت‌های سیاسی، فرهنگی، هنری، علمی و مذهبی کشور در داخل و خارج ایران و آثار تخریبی فعالیت‌های آنها بر نظام حاکمیت دینی بود. این‌ها اسامی را بر می‌گزیدند که از دیدشان، باید طرح حذف و حصر نسبت به آنها به اجرا گذاشته می‌شد.

۲ - قطاع توجیه و تبریر

مجموعه دوم که زیر نظر مستقیم شخص فلاحیان قرار داشت، مسئول ایجاد زمینه‌های حذف و حصر (از طریق جهت دادن به افکار عمومی علیه فرد مورد نظر - توجیه) و فراهم آوردن جواز شرعی حذف و حصر - تبریر - بود. در این مجموعه چهره‌های شاخص، میرحجازی در دفتر رهبری، علی رازینی و محسنی اژه‌ای در قوه قضائیه، روح‌الله حسینیان در مرکز اسناد و دادگاه ویژه روحانیت علی خزعلی، حسین شریعتمداری و تیمش در کیهان و ابواب جمعی انصار حزب الله «یاالشارات الحسین» و «شلمچه» بودند. البته در جریان قتل‌های زنجیره‌ای که از قتل دکتر عبدالرحمن قاسملو و کاک عبدالله قادری در خارج «وین» و قتل دکتر کاظم سامی در داخل شکل گرفته بود و تا اواخر دوران ریاست رفسنجانی با وجاهت شرعی علنی و پس از روی کار آمدن خاتمی، به صورت پنهانی و در چهارچوب یک مجموعه‌ی مافیائی ضد دولت،

ادامه داشت، فتواهائی نیز علیه قربانیان با مهر و امضای کسانی مثل فاضل لنکرانی و محسنی اژه‌ای ابوالقاسم خزعلی و مصباح یزدی در دست است که متن آن نه در رابطه با يك فرد بلکه درباره‌ی يك نوع تفکر و خط دینی و فکری است. مثلاً از فاضل سنوال کرده‌اند: « بسمه تعالی، استدعا می‌شود نظر مبارك را در مورد کسانی که در عصمت فاطمه زهرا سلام‌الله علیها تشکیک می‌کنند و قائل به ظهور حضرت حجت عجل‌الله تعالی فرجه الشریف نیستند چیست؟ »

آقای فاضل در جواب نوشته است:

«بسمه تعالی، اگر مورد نظر برمسلمان زاده منکر عصمت و ظهور است شرع انور تکلیف ناصبی‌ها و مرتدین را روشن کرده است. واللہ اعلم.»

این فتوا برای کشتن تعدادی از مخالفان و روشنفکران مورد استفاده قرار گرفته است. نحوه‌ی کار از این قرار بوده که مثلاً حسین شریعتمداری مطالبی را درباره ارتداد ملیون و فرمایش امام درباره‌ی مصدق و جبهه ملی و ارتداد سرانش چاپ می‌کرد. همزمان شلمچه و بالشارات الحسین عبارات مجعولی از داریوش و پروانه فروهر نقل می‌کردند که به این‌ها منکر عصمت ائمه هستند و مقوله ظهور را يك دروغ ساختگی می‌دانند. هفته بعد در حوزه عده‌ای از طلبه‌ها اعلامیه‌ای انتشار می‌دادند که در آن با اشاره به مطلب شلمچه و ... و عصمتا، وامهدیا سرداده می‌شد و این که

چه وقت مسئولان محترم نظام در برابر این مرتدین کافر ناصبی واکنش نشان می‌دهند. در این مرحله بود که حکم قتل فرد مورد اشاره مثل داریوش و پروانه فروهر با استناد به فتوای فاضل لنکرانی یا خزعلی و یا ... به دست مأموران تنفیذ حکم که اغلب از وابستگان سپاه قدس و اطلاعات سپاه بودند داده می‌شد. در مورد دکتر شاپور بختیار يك فتوای مشکوک به مهر و امضای آیت‌الله خمینی به تاریخ ۱۳۶۰ / ۹ / ۱ از سوی حسینیان با مهر مرکز اسناد اسلامی به تیم مسئول حذف بختیار داده شده بود.

۳ - قطاع پیگیری و تنفیذ

این مجموعه که دارای دو شاخه داخل و خارج بود، زیر نظر مستقیم سعید امامی فعالیت می‌کرد، و از گروهی مأمور متعصب و سبع اطلاعات سپاه، سپاه قدس، و بخش عملیات وزارت اطلاعات سود می‌جست. کسانی هم چون احمد وحیدی و مرتضی رضائی از مسئولان اطلاعات و حراست اطلاعات سپاه، خسرو براتی - راننده اتوبوسی که نویسندگان و شاعران را به ارمنستان می‌برد - ، مهرداد علیخانی معاون مدیر کل عملیات، حسین شیخ عطار، محمد آزادی و ... از سرشناسان این مجموعه بودند.

قطاع پیگیری و تنفیذ برای دستیابی به اهداف خود و حذف آن‌ها از مزدوران و وابستگان خارجی نیز استفاده

می‌کرد. (مثل قاتلان دکتر شرافکنندی و یارانش، و قاتلان شخصیت‌های بلوچ در پاکستان، و بلند پایگان حزب دموکرات کردستان در شمال عراق و ...) این سه قطاع از همکاری شماری از روحانیون و روزنامه نگاران و دیپلمات‌ها و ... در داخل و خارج کشور برخوردار بودند.

در همان دیدار ... در هتل ... متوجه شدم که نخست سعید حجازیان و در پی او علی ربیعی و خسرو تهرانی (از مشاوران خاتمی) در واقع کاشفان نوارهای شنود بوده‌اند. و خاتمی با داشتن این نوارها نزد رهبر رژیم می‌رود که اصرار داشته قتل کار خارجی هاست و به قصد بی اعتبار کردن نظام صورت گرفته است، و او را در جریان جرائمی قرار می‌دهد که ایران را تکان داده است. خامنه‌ای نخست در صحت نوارها تردید نشان می‌دهد. و بعد آن جلسه معروف مقابله رهبر با شماری از بلندپایگان وزارت اطلاعات و شکستن مصطفی کاظمی و خسرو براتی پیش می‌آید. اما چرا خاتمی تا این لحظه پرده را بالا نزده است؟ مخاطب من که از تهران آمده است می‌گوید: حالا این شما هستید که می‌توانید مانع از به جریان افتادن توطئه به انحراف کشاندن مسیر تحقیقات شوید. به عبارت دیگر حالا که نمی‌شود در ایران فریاد زد

قاتلان شایسته ترین فرزندان ایران در گستره‌ی فرهنگ و سیاست و دین، زیر گوش ولی فقیه، قتل‌ها را طراحی و به اجرا می‌گذاشتند با این همه اطلاعاتی که به دستتان رسیده است به میدان بیائید و مگر وظیفه یک روزنامه نگار و اهل قلم متعهد و ملتزم، آگاه ساختن جامعه از حقایق نیست؟ سخنان جوان هموطن، چنان مؤثر بود که فردای آن روز وقتی به لندن باز گشتم، علیرغم همه نصایح مشفقانه‌ی دوست و آشنا، نخستین بمب خبری را باکشف هویت سعید امامی و دیگر اعضای حلقه‌ی محوری، بر زمین زدم.

در آن تاریخ گو این که همگان در متهم کردن نظام به دست داشتن در قتل‌ها متفق القول بودند اما کسی از حلقه بزرگ و سه مجموعه‌ی داخل آن خبری نداشت. چنین بود که تا مدت‌ها مطالب و گفته‌های من در کیهان و الشرق الاوسط و الوطن و ... و رادیوهای فارسی و عربی زبان زیر سؤال قرار داشت. و حتی این جا و آن جا (به ویژه در صادرات کتبی و شفاهی و تصویری وزارت انطباعات رهبر شعبه فارسی زبان حزب بعث عراق، مسعود رجوی، و یکی دو نشریه و صدا و سیمای نفس بریده) تلاش برای بی اعتبار نشان دادن افشاگری‌های من و اتهام زدن به صاحب این قلم به وابستگی (گاه به شاه و گاه به شیخ و زمانی به سیا و روزی به ...) همزمان با گسترده شدن ابعاد افشاگری‌ها آغاز شد. که در این زمینه در یکی از شماره‌های کیهان لندن

نامه‌ای به هوشنگ وزیری نوشتم (ضمیمه شماره ۱) در دی‌ماه ۱۳۷۷، سرانجام مطصفی کاظمی و سی‌تن از دست اندرکاران حلقه - محفل خودسر به قول مسئولان نظام - و در اواخر بهمن ماه سعید امامی دستگیر و تحت بازجویی قرار گرفتند.

جالب این که در همین دوران حملات گسترده‌ای از سوی حسین شریعتمداری، مسعود ده نمکی، حاج بخشی، مرتضی نبوی و ... در کیهان، شلمچه، یالثارات الحسین، رسالت و ... علیه من آغاز شد. البته من سال‌ها به فحش و ناسزاهای این جمع خو کرده‌ام. اما این بار قضیه فرق می‌کرد و حملات شکل هدایت شده داشت و با همان زمینه‌هایی انجام می‌گرفت که پیش از حذف اهل اندیشه در ایران علیه آن‌ها مورد استفاده قرار گرفته بود. علیرغم بازداشت امامی و شماری از محفلی‌ها و ادامه تحقیقات در این مرحله توسط کمیته سه نفره‌ای که خاتمی برای پیگیری پرونده قتل‌ها تشکیل داده بود (علی بونسی، علی ربیعی، و سرمدی از وزارت اطلاعات) و هیئت مشورتی کمیته مرکب از خسرو تهرانی، رضا خاتمی، و سه تن دیگر که از ذکر نامشان معذورم، هیچ نوع اطلاعاتی در رابطه با نتایج تحقیقات منتشر نمی‌شد. و تنها آنچه را من به دست می‌آوردم این جا و آن جا منتشر می‌شد. و روزنامه نویس‌های جبهه دوم خرداد که خود از هدف‌های اصلی حلقه حذف و حصر به شمار می‌رفتند با نقل مطالب من از فلان

رادیو یا نشریه عربی می کوشیدند به فاش شدن اسرار قتل‌ها کمک کنند. آن طور که بعدها روشن شد، دفتر رهبری، شخص هاشمی رفسنجانی، ناطق نوری، احمد جنتی، محمد یزدی رئیس قوه قضائیه و البته قربانعلی دری نجف آبادی، مانع انتشار تحقیقات کمیته سه نفره بودند. و در عین حال روی ابقای دری نجف آبادی در وزارت اطلاعات اصرار می کردند. اما سرانجام خاتمی توانست دری نجف آبادی را برکنار و پس از چانه زدن‌های طولانی با رهبر بر سر جانشین وی (خامنه‌ای به هیچ روی حاضر به پذیرش کسانی هم‌چون موسوی لاری، محقق داماد، مجید انصاری، خوئینی‌ها و صدوقی نامزدهای نخستین خاتمی برای وزارت اطلاعات نبود) سرانجام علی یونسی را به وزارت اطلاعات منصوب کرد. و او به سرعت از مجلس رأی اعتماد گرفت.

حملات نشریات وابسته به حلقه «حذف و حصر» ، علیه من، زمانی که بار دیگر نام سعید امامی را در کنار کاظمی و براتی و ... شریعتمداری و حسینیان مطرح کردم و پس از انتشار بیانیه‌ی سازمان قضائی نیروهای مسلح (ضمیمه شماره ۲) تصویر امامی را در ابعاد گسترده از طریق مطبوعات فارسی و عربی و تلویزیون ایرانیان علی لیمونادی که جهان گسترش‌دهنده تصویر امامی مدیون اوست و شبکه اینترنت، در

برابر دیدگان جهانیان گذاشتم، جهت دیگری گرفت (ضمیمه شماره ۳ و ۴) حالا آن‌ها متوجه شده بودند که صاحب این قلم به منابعی دسترسی یافته است که نخواهند گذاشت خون ناحق پروانه‌های گستره‌ی ستیز با استبداد، هدر شود.

از این مرحله به بعد همه توان من در کنار ادامه‌ی افشاگری‌ها روی تألیف این کتاب متمرکز شد، انتشار مطالب جالب و گاه تکان دهنده‌ای که در داخل کشور، در مطبوعات جبهه دوم خرداد به چاپ می‌رسید و حجم آن با انتشار بیانیه‌های سازمان قضائی نیروهای مسلح درباره‌ی خودکشی سعید امامی رو به افزایش گذاشت، مرا بیش از پیش در دنبال کردن کاری که از زمان انتشار دادن سخنان حجت الاسلام پروازی از بنیان گذاران انصار حزب الله در کیهان لندن و روزگار نو یک ماه پیش از قتل فروهرها آغاز کرده بودم، و با دیدار جوانی که از ایران آمده بود و در شهر ... آن نوار را برای من پخش کرد و مطالبی را که پایه این کتاب شد، در اختیارم گذاشت، ابعاد تازه‌ای یافت، پایداری‌تر کرد (گزیده‌ای از این مطالب را در بخش ضمیمه‌ها آورده‌ام).

کتاب را با سخنان پروازی آغاز کرده‌م و اشاراتی که درباره‌ی انصار حزب الله داشته‌ام و بعد به سراغ سعید امامی و قتل‌های زنجیره‌ای و ارزیابی دستگاه‌های اطلاعاتی و ژیم رفته‌ام.

آرزوی من این است که این تلاش تبعیدی دور از خانگی پدری، در آشکار شدن هویت آنها که وطن را ملک طلق خویش

می پندارند و با برقراری حاکمیت فریب و مرگ بر بستر انقلابی که ریشه در جان يك ملت داشت، فجیع ترین جنایات را به اسم اسلام ناب محمدی انقلابی مرتکب شده اند. زمینه ساز شود.

همین که می بینم ده ماه پس از آن که من از حلقه های مرگ در دستگاه اطلاعات رژیم و دفتر رهبری نوشتم و گفتم، عبدالله نوری دولتمرد آزاده ای که حضور در قلب ملت را اگرچه در زندان، بریازگیری در نمایشنامه حاکمیت، آن هم در نقش های اصلی، ترجیح می دهد و پا در بلندی های تاریخ می گذارد، در دفاعیاتش همان حرف ها را تکرار می کند (ضمیمه شماره ۵) حس می کنم که خطر کردن های این چند ماه، بیهوده نبوده است.

حالا در وطن نیز از «خانه اشباح» (ضمیمه شماره ۶) «سعید امامی و حسین شریعتداری» (ضمیمه شماره ۷) می گویند و می نویسند و بلافاصله پس از سخنرانی «روح الله حسینیان» (ضمیمه شماره ۸) در دفاع از عزیز از دست رفته اش سعید امامی، «عالیجناب خاکستری» (ضمیمه شماره ۹) رسوا می شود و همزمان قلعه الموت ولایت «مدرسه حقانی» (ضمیمه شماره ۱۰) تصویر می شود. و نویسنده با شهامتی که به طنز سیاسی مفهوم تازه ای داده است راز جلسات محرمانه عصرهای دوشنبه را در کیهان فاش می کند (ضمیمه شماره ۱۱).

در خرداد که خاموشش کردند خط جنایت تا نخستین روزهای ریاست جمهوری رفسنجانی دنبال می شود. (ضمیمه شماره ۱۲). و صدای زخمی پوینده از گلوی «صفا» بیرون

می آید (ضمیمه ۱۳). «نشاط» پیش از داغدار کردن یاران جامعه مدنی تیر حقیقت را در کمان شهادت می گذارد و به قلب لانه فساد اطلاعات می زند (ضمیمه شماره ۱۴). و پایان سعید امامی و ادامه یافتن اندیشه او را خبر می دهد (ضمیمه شماره ۱۵) و در نهایت باز به سعید می رسیم. و اینکه چگونه انسانی می تواند خود را ذوب شده در عشق الهی و ولایت بداند و بعد بتواند آن همه دروغ را، آنگاه که هنوز بر اسب مراد سوار است بر زبان آورد (ضمیمه شماره ۱۶)

خسته از کار نیستم، اما سنگینی حقایقی که در این ماه ها از چند و چونش آگاه شدم، همچنان حس می کنم. و این کتاب مقداری از باری که بر شانه می کشم می گاهد. لازم می دانم در اینجا از نویسندگان و اندیشمندان آزاده و فرزانه ای که سعید امامی در سخنانش به آنها اهانت کرده است - برای نقل این سخنان پوزش بخواهم. طبیعی است ارزیابی یک جانی مسخ شده در ایدئولوژی مثل او، درباره فرزانه گانی چون استاد بزرگوار دکتر احسان یارشاطر که همه عاشقان ایران مدیون کار سترگ او هستند و زنده یاد سعیدی سیرجانی و دوستان دیروز و امروز ... تنها می تواند در حلقه «حذف و حصر» و «تشکیک و ترویج» اعتبار داشته باشد.

علیرضا نوری زاده

چشم انداز:

سعید امامی

مردی برای همه فصول جنایت

این که سعید امامی (اسلامی) که بود و از کجا آمد چندان مهم نیست آنچه اهمیت دارد مکتبی است که سعید امامی‌ها را با افسون و شعبده ایدئولوژی، از یک دانشجوی آزاده و صادق که در خانواده‌ای فرهنگ دوست، بر دامان مادری خداشناس و پاکدل و پدری متدین و آگاه پرورش یافته، به هیولائی تبدیل می‌کند که آماده است برای حفظ سلطه‌ی حاکمیتی که قلباً به آن اعتقاد دارد و خود نیز جزئی از آن است به راحتی دروغ بگوید، شکنجه کند، آدم بکشد - بخش اعترافات - و در همه حال چنین تصور کند که اعمالش

مورد تأیید رهبری است که او را سعید جان صدا می‌زند و آنقدر به او اعتماد دارد که حتی هنگام سفر خانواده‌اش به نقطه‌ای، آن‌ها را به او می‌سپارد، و امام زمان از او خوشنود و خدا از تلاش‌های او برای حفظ کیان ولایت فقیه راضی است.

سعید امامی (ملقب به مجتبی در بین بعضی از افراد خانواده و دوستانش) متولد ۱۳۳۶ شمسی (۱۹۵۸) وابسته به خانواده قوامی شیرازی است که در فارس دارای ریشه‌ای کهن است که تا حاج ابراهیم کلانتر عصر زندیه، و همان که دروازه‌های شیراز را به روی آغا محمدخان قاجار گشود تا لطفعلی‌خان زند را تسلیم او کند - و لطفعلی‌خان توانست به کرمان بگریزد - مسیر آن‌ها را داریم. و چون حاج ابراهیم جدیدالاسلام بوده بنا براین عده‌ای کوشیدند سعیدامامی را یک یهودی زاده قلمداد کنند. در حالی که او در خانواده‌ای مسلمان و معتقد به دنیا آمده بود. خانواده‌ای که بعضی از وابستگانش در شهر آباده و شیراز از فعالان جمعیت حجتیه در مبارزه با بهائی‌ها بودند. پدر سعید نام خود را به امامی تغییر داد و برادر او - عموی سعید - نیز که سرهنگ ژاندارمری بود نام پاکروان را اختیار کرد. امامی پیش از گرفتن دیپلم با توجه به این که دانی‌اش نفر دوم دفتر وابسته نظامی ایران در واشنگتن بود به آمریکا رفت. در این زمان او ۱۸ ساله بود و شش ماه بعد وارد کالجی در اوکلاهما شد. در

سپتامبر ۱۹۷۸ در حالی که ایران صحنه‌ی پرشور تظاهرات انقلابی بر علیه رژیم پهلوی بود، به دانشگاه «استیل واتر» اوکلاهما رفت و به تحصیل در رشته مهندسی مکانیک پرداخت. در همین دوران سعید امامی که دوست دختری آمریکائی به نام «روزالین» داشته ناگهان دچار تحول روحی می‌شود و موهای سرش را که تا روی شانه‌اش می‌رسید کوتاه می‌کند و با کناره‌گیری از دوستان آمریکائی‌اش و جدائی از روزالین، سخت به فعالیت سیاسی در چهارچوب انجمن‌های اسلامی دانشجویی مخالف شاه که تحت تأثیر اسلام به قرائت مجاهدین بود، می‌پردازد. (هنوز هم کم نیستند کسانی که معتقدند سعید امامی همه‌گانه‌دل بسته‌اندیشه‌ی بنیانگزاران سازمان مجاهدین باقی ماند - او در جریان بازجویی سعید شاهسوندی، وی را که از کادرهای اصلی سازمان مجاهدین خلق بود با دانش ایدئولوژیکی خود نسبت به تفکر غالب در سازمان و اندیشه‌ی مغلوب - مبانی فکری حنیف نژاد و یاران مؤسس - شگفتی زده کرده بود) سعید امامی خود در اعترافاتش به اشاره از سال‌های فعالیتش در انجمن اسلامی دانشجویان یاد می‌کند. و از قتل حسین طباطبائی مخالف سرشناس رژیم اسلامی ایران در نخستین ماه‌های به روی کارآمدن رژیم اسلامی و تأثیری که این حادثه بروی می‌گذارد یاد می‌کند. در سال ۱۳۶۱ (۱۹۸۲) سعید امامی با گرفتن لیسانس در رشته‌ی میکانیک تصمیم به

بازگشت به ایران می‌گیرد اما با مخالفت سخت خانواده‌اش رو به رو می‌شود که با آگاهی از روحیات او مطمئن بودند به محض آن که به ایران بازگردد عازم جبهه‌های جنگ خواهد شد. سعید در بطن انجمن اسلامی دانشجویان و فارغ التحصیلان که حالا با تصفیه‌های سال‌های ۶۰ و ۶۱ (۱۹۸۱ و ۱۹۸۲) کاملاً جذب در اندیشه ولایت شده است، خیلی زود مورد اعتماد نمایندگان رژیم در آمریکا قرار می‌گیرد. به طوری که به عنوان کارمند محلی وارد دفتر حفاظت منافع (زیر پرچم الجزایر) در واشنگتن و چند ماه بعد دفتر هیئت نمایندگی دائم در سازمان ملل متحد (نیویورک) می‌شود. او در این زمان دبیر انجمن اسلامی دانشجویان و فارغ التحصیلان در آمریکای شمالی و کانادا است. همه کسانی که سعید امامی را در سال‌های ۱۹۸۱ و ۱۹۸۲ تا زمان بازگشت به ایران به یاد دارند تأکید می‌کنند که او به طرز شگفتی آوری جذب اندیشه‌ها و شخصیت آیت‌الله خمینی شده بود. اما آنچه زندگی او را یکسره دگرگون کرد آشنائی‌اش با علی فلاحیان بود. فلاحیان که از بدو تشکیل وزارت اطلاعات به عنوان معاون و سپس قائم‌مقام وزیر عملاً نقش مهمی در وزارتخانه داشت، همان اوائل برپائی وزارت اطلاعات، در سفری به آمریکا با اسم مستعار و در جمع اعضای هیأت نمایندگی ایران در اجلاس سالیانه مجمع عمومی در سال ۱۳۶۲ با سعید امامی آشنا شد. فلاحیان در آن تاریخ سخت در جستجوی خرید تجهیزات

کامپیوتری شنود از آمریکا بود در مقرر هیت نمابندگی او و سعید که کار مترجمی را عهده‌دار بود به طور تصادفی با هم برخورد کردند و فلاحیان وقتی از وفاداری امامی به انقلاب مطمئن شد از او برای یافتن تجهیزات مورد نظرش یاری خواست. قابلیت شگرف سعید امامی در تهیه آنچه فلاحیان می‌خواست، چنان تأثیری روی قائم مقام وزیر اطلاعات گذاشت که او بلافاصله پس از بازگشت به ایران، در جریان گذاشتن ریشه‌ری خواستار جذب امامی به وزارت اطلاعات شد. سعید امامی به دعوت فلاحیان یک سال بعد به تهران آمد و به ریشه‌ری معرفی شد. ریشه‌ری به توصیه سعید حجاریان یکی از معاونانش در آن تاریخ، حاضر نشد امامی را در حوزه‌ی امنیت به کار گیرد بلکه اجازه داد از وی در حوزه اطلاعات استفاده شود. به این ترتیب سعید امامی نخست به عنوان محقق و کارشناس و سپس در مقام معاون حوزه تحقیق و ارزیابی اطلاعاتی وارد وزارت اطلاعات و امنیت کشور شد (خرداد ۱۳۶۴).

تا زمانی که ریشه‌ری در وزارت اطلاعات بود سعید امامی راه به بخش امنیت نیافت. مجموعه‌ی خط امامی‌ها و چپ‌های اسلامی (حجاریان، ربیعی، پورنجاتی و شاهچراغی) به سختی با حضور او که از دید آن‌ها ذهنیت آمریکائی داشت، در حوزه امنیتی مخالفت می‌کردند. اما روزی که فلاحیان در کابینه نخستین رفسنجانی وزیر اطلاعات شد، این

سعید امامی بود که در کمتر از سه روز مهمترین حوزه وزارتت، یعنی معاونت سیاسی و بین‌المللی را زیر نگین داشت. خط امامی‌ها و چپ‌های اسلامی از وزارت‌خانه اسباب کشی کردند ...

در این تاریخ سعید امامی با همسر و نخستین فرزندش که پسر بود، در يك آپارتمان سازمانی در نزدیکی ساختمان مرکزی وزارت اطلاعات زندگی می‌کرد. (همسر سعید که هم اکنون در زندان است از زنان تحصیل‌کرده و آگاهی است که با دانستن دو زبان نخست در کار تحقیقات و بررسی همسرش را یاری می‌داد و بعد با تولد فرزند دومش صاحب کاری نیمه وقت در مرکز پژوهش‌های تاریخ، شده بود وی با همسران و دختران شماری از بلند پایگان نظام مثل آیت‌الله خامنه‌ای، رفسنجانی، ریشه‌ری، فلاحیان، ناطق نوری و ... در ارتباط نزدیک و دوستانه بود) سعید امامی بعدها به ساختمانی با شکوه نقل مکان کرد که «اکبر خوش کوش» یکی از نزدیکان فلاحیان و مرد صد میلیارد تومانی آن را ساخته بود و فلاحیان و سعید امامی و مصطفی کاظمی هر کدام يك آپارتمان در این ساختمان داشتند.

يك سال بعد سعید امامی بخشی از مسئولیت‌های حوزه امنیتی را نیز عهده‌دار شد. و از این‌جا به بعد او به شخصیت کلیدی تبدیل می‌شود که در کنار فعالیت‌های اداری‌اش، به عنوان مهمترین عامل خط دهنده، در حوزه

نظام از دفتر رهبری گرفته تا شورای عالی امنیت ملی حضور دارد.

از روایت‌های متعددی که نویسندگان و روشنفکران دگراندیش از سال‌های سلطه سعید امامی بر وزارت اطلاعات، برایم نقل کرده‌اند، پیداست که سعید امامی همه‌گانه، در نقش مسئول بالا، در پایان بازجوئی‌ها با چشم بسته، ظاهر می‌شده است. و همین امر می‌رساند که او عملاً در رابطه با طعمه‌ها (یعنی تمام کسانی که به وزارت احضار می‌شدند و یا مثل زنده یاد سعیدی سیرجانی در چنگ سربازان گمنام امام زمان قرار می‌گرفتند) رشته حیات آن‌ها را در دست داشته است. و خود او نیز در اعترافاتش می‌گوید در قتل بعضی‌ها شخصاً نظارت داشته است.

اعترافات

اعترافات

امامی تا سه هفته بعد از دستگیری اش چیزی بروز نمی دهد. مرتب نماز شب می خوانده و گریه می کرده است. يك روز بعد از ظهر در نمازخانه زندان با مصطفی کاظمی (موسوی نژاد معروف) رو به رو می شود که يك ماه پیش از او دستگیر شده بود. موسوی به او می گوید براتی - یکی دیگر از متهمان در قتل های زنجیره ای واداده است و من هم برای آقا - خامنه ای - نامه نوشته ام و تقاضای دیدار حضوری کرده ام. (این در حالی است که کاظمی سه روز پس از دستگیری در دیدار با خامنه ای به همه چیز اعتراف کرده بود بنا براین سخنش به امامی در واقع برای منحرف ساختن فکر او بوده است)

امامی چند روز بعد هنگامی که تلفنی از زندان با همسرش گفتگو می کرده باز زیر گریه می زند و پس از آن به

علی ربیعی عضو کمیته تحقیق ریاست جمهوری پیغام می‌دهد که آماده گفتگو است.

او جمعا ۱۷ جلسه بازجویی می‌شود. گاه ساعات بازجویی به شش ساعت رسیده است و ۹۴ ساعت نوار و ویدیو از او در دست است.

عمده ترین محورهای اعترافات سعید امامی از این قرار بوده است :

- جمعا بر قتل سیصد و پنجاه نفر طی چهارده سال نظارت داشته‌ام که در میان آنها شمار اندکی را با دست خودم از بین برده‌ام و در موارد دیگر طراح و دستور دهنده بوده‌ام. امامی از قتل سعیدی سیرجانی، کشیش میکائیلیان و کشیش دیباج، دکتر ضیائی - روحانی اهل سنت - پرده برمی‌دارد. همچنین فاش می‌کند فاطمه قائم مقامی به دستور فلاحیان کشته شده است.

او همچنین به طرح کشتن دکتر بختیار و دکتر برومند و دکتر قاسملو اشاره می‌کند، کسانی در بالا خبر داشتند اما محور اصلی فلاحیان بود. حکم قتل را او داد. در مورد شرفکندی، اطلاعات سپاه مستقیماً درگیر بود. و ما فقط به آنها کمک لوجستیکی دادیم.

- در تمام قتل‌ها در خارج، ما از عوامل خود در دستگاه‌های اپوزیسیون در بین نزدیکان افراد ترور شده بالاترین بهره‌ها را بردیم.

امامی گفته است فلاحیان اصرار داشت فریدن بویر احمدی را بکشیم اما من او را نجات دادم و او هم اکنون در نقطه امنی در شوروی سابق زندگی می کند. او هم چنین گفته است: بعد از درگذشت امام، با توجه به نبودن رهبری هم وزن امام، به این نتیجه رسیدیم که تمام افرادی را که در خارج می توانند خطری برای نظام به حساب آیند، یعنی در واقع آنها که داعیه رهبری دارند از بین ببریم پسر شاه جزو اولین نفرات بود منتها دستمان به او نرسید.

- بعد از دوم خرداد متوجه شدیم خطری را که با از بین بردن رهبران اپوزیسیون خارج از کشور برطرف ساخته ایم اینک در خانه خودمان گریبانگیرمان شده است، به همین دلیل نیز حذف فیزیکی چهره های داخلی مطرح و به اجرا گذاشته شد.

- در رابطه با مجید شریف، وقتی ربیعی می گوید او که بچه مسلمان بود و صداقتش را هم ثابت کرده بود چرا او را کشتید؟ سعید امامی گفته است فلاحیان معتقد بود که:

«اگر مؤمن سنگر کفار شد حکم این است که او را بکشیم تا به سنگر کفار دست پیدا کنیم.»

عین این حرف را پاسدار محمدرضا نقدی فرمانده حراست اطلاعات سپاه و شکنجه گر شهرداران نیز در مشهد ایراد کرده بود. و حمیدرضا جلاتی پور مدیر شرکت جامعه روز، ناشر نشاط نیز با اشاره به این سخن مقاله ای واقعاً خواندنی در نشاط سه شنبه ۵ مرداد نوشته بود با عنوان

«رویای کردستانی کردن امور» چون به ظاهر آدمکشان سپاه در کردستان یا چنین برداشتی، کردهای بیگناه را قتل عام می کرده اند، این گفته امامی و نقدی نشان دهنده این است که به طور کلی چنین برداشتی در دستگاه اطلاعات رژیم يك اصل پذیرفته شده است.

وسواس و وسوسه

امامی در بخشی از اعترافاتش به بستر فکری خود اشاره می کند و می گوید : در آمریکا ما با دو طرز تفکر روبه رو بودیم عده ای از بچه ها - انجمن اسلامی - با قتل طباطبائی - حسین طباطبائی نخستین مبارز ایرانی که به دست يك مزدور آمریکائی رژیم که يك سیاه بود به قتل رسید. این قاتل هم اکنون در ایران زندگی می کند و همسر ایرانی نیز اختیار کرده است - می گفتند قتل نفس از جانب کسانی که خود تا دیروز مخالف این شیوه بوده اند، درست نیست. عده ای نیز کاملاً آن را تأیید می کردند. من چند هفته ای دچار حیرت شده بودم. سرانجام نزد آقای ب ... رفتم، ایشان هم خود از يك خانواده مذهبی بوده و هم اخوی او از معتمدین نزد امام به حساب

می آمد. او مدتی برایم درباره توطئه های ضدانقلاب سخن گفت و سرانجام ثابت کرد در راه تحقق شعارهای انقلاب خیلی ها باید از سر راه برداشته شوند.

آشنائی با آقای فلاحیان را سعادتى فرض کردم. ایشان از همان ابتدا نظر لطف خاصی به من ابراز کرد و زمانی که مأموریت را انجام دادم (اشاره امامی به خریدهایی است که به خواست فلاحیان از چند مؤسسه تجهیزات استراق سمع الکترونیکی در آمریکا انجام داده است) ایشان اصرار کرد که فوراً به تهران بروم و من بدون مطلع ساختن حتی پدرم، به تهران رفتم و روز بعد راهی شیراز شدم و ابتدا به خانه خواهرم که مثل پدرم حرفه معلمی را انتخاب کرده بود، رفتم. اما او از بازگشت من سخت ناراحت شد به خصوص وقتی مرا با ریش و رفتار اسلامی دید. بعد به دیدن پدرم رفتم او هم مرا ملامت کرد که چرا باز گشته ام ... آقای فلاحیان نسبت به نیروهای چپی که وارد اداره (وزارت اطلاعات) شده بودند بدبین بود. اتفاقاً همین آقای حجاریان که حالا آزادیخواه دو آتش شده با استخدام من سخت مخالفت کردند. در پرونده من نوشته بودند من مشکوک به همکاری با آمریکا هستم. این حرف باعث شد که شب به امامزاده صالح بروم و ساعت ها گریه کنم. اما روز بعد آقای فلاحیان مرا نزد امام برد. روی پای ایشان افتادم و مثل تشنه ای که به دریا رسیده باشد از سخنانشان بهره مند شدم ...

برخورد با آل قلم

سعید امامی در رابطه با برخوردهایش با نویسندگان و روشنفکران و اهل اندیشه و فرهنگ، در اعترافاتش چنین گفته است:

مدت‌های مدیدی فعالیت‌ها و گفت و شنودهای شمار کثیری از این‌ها را زیر نظر داشتم و با عده‌ای از آن‌ها از نزدیک برخورد کردم. خیلی روشن بود که کسانی مثل گلشیری یا سپانلو دین ندارند اما حزبی هم نیستند. در ابتدا من فکر می‌کردم می‌شود این‌ها را به راه آورد. اما وقتی گلشیری در لفاظی به خاندان عصمت و طهارت و چهارده معصوم اهانت کرد و شنیدیم که در نوشته‌هایی در مسلمات قرآنی مثل جن تشکیک کرده است دیدم دارند به اساس دین و مذهب می‌زنند. مسأله مختاری

فرق داشت او ذهن حزبی داشت، یعنی موتور این‌ها بود. پوینده هم چون آنتن‌های قوی داشت مرتب اخبار این‌ها را می‌داد به دست ... در خارج. ما بعد از آن مهمانی خانه وابسته فرهنگی آلمان فهمیدیم ماجرا خیلی عمق دارد و اگر به سرعت دست به کار نشویم حکایت زمان شاه تکرار می‌شود. آنجا هم از چند شعر خوانی (شب شعر) در سفارت آلمان شروع شد. (اشاره به ده شب شعر و سخن کانون نویسندگان ایران در انستیتو گوته تهران) شما وقتی با کسانی روبرو هستی که با منطق دیالکتیک اول می‌گویند امامزاده حسن دروغ است و بعد می‌رسند به خود امام حسن و دست آخر منکر خدا می‌شوند، نمی‌توانی سکوت کنی. برداشت من و دوستانم این بود که باید ریشه این‌ها را کند. ما فهرستی داشتیم که تقریباً صد نفری توی آن بودند از نویسندگان و شاعران تا لیبرال‌ها و سروشی‌ها (منظور دکتر عبدالکریم سروش و خط فکری اسلام اصلاحی است که معرف آن به جز سروش، دکتر پیمان و دوستانش و از جوانترها اکبر گنجی است)

سعید امامی در رابطه با میکونوس حرف‌های جالبی دارد. او ضمن اشاره به این که پیش بینی نمی‌کرده مصباحی رفیقش از طریق بنی صدر در دادگاه حاضر شود، گفته است حاج آقا فلاحیان به ما گفته بود تردیدی نکنید که پرونده خیلی ساده بسته می‌شود. اما چنین نشد. مصباحی را من بیرون فرستادم بچه حزب الهی مخلصی بود که پسرهای

رفسنجانی با او درگیر شده بودند و دیدم همین روزها زیرآبش را می‌زنند. وقتی شنیدم که توی دست انگلیسی‌ها افتاده است، نگران شدم ... از طریق برادر بنی صدر و یکی از اقوامش به او گفتیم نخواهیم گذاشت به هیچ روی زندگی کند. وقتی که رفت و آن حرف‌های بیربط زده شد خیلی اصرار داشتند حکم آقای ... را درباره اش تنفیذ کنیم (یعنی او را بکشیم) اما بعد آقای ... ما را خواست و گفت دست به او نزنید چون الان نگاه‌ها متوجه اوست. (جاهای نقطه گذاشته شده در متن تائیدی اعترافات که به دست من رسیده همین طور نقطه چین بوده است) بعد از مدتی دیدم که فکر آقای ... عجب درست بود چون به هر حال آن دستگاه‌های عظیم جاسوسی در غرب، با داشتن عوامل متعدد و شکار کسانی مثل مصباحی، می‌دانند که شورائی در کار نبوده که تصمیم به قتل کسی بگیرد. اصلاً جریان سیاسی شد و توجه از وزارت (اطلاعات) معطوف به رهبری سیاسی شد.

برای ما این يك موهبت بود چون کسی نمی‌گفت اطلاعات این کار را کرده (قتل دکتر شرف‌کنندی و یارانش) بلکه می‌گفتند از بالا دستور به سپاه داده‌اند که بزنید. حقیقت هم این بود که بچه‌های اطلاعات سپاه که در لبنان هم بودند کار را انجام دادند. ما فقط در لوجستیک کمکشان کردیم.

امامی برخلاف ادعای سازمان قضائی نیروهای مسلح تأکید می‌کند که هدف قتل‌های اخیر ضربه زدن به حیثیت و

اعتبار خاتمی و جلوگیری از تبدیل شدن امثال «فروهر و یزدی و سحابی» به قهرمان ملی و تکرار حوادث انقلاب بوده است. «به حاج آقا فلاحیان گفتم شما تشریف ندارید اما سایه تان هست. آقای (دری نجف آبادی) اصلا حالیش نبود که اطلاعات چیست. اما آقای پور محمدی، حاج آقا موسوی نژاد (مصطفی کاظمی) - و حاج آقا اکبریان بودند. یعنی خط رسالتی و ولایتی که آقای ریشهری جا انداخت و حاج آقا فلاحیان مستمرش کرد، خط سیاست دهنده است.»

فعالیت‌های فرهنگی

از مجموعه‌ی مطالبی که در رابطه با سعید امامی طی هفته‌هایی که به تدارك این کتاب مشغول بودم، به دستم رسید، این نکته برجستگی خاصی داشت که سعید و مجموعه اش، پس از تصفیه فیزیکی رهبران و بلند پایگان اپوزیسیون در خارج، - و تنی چند در داخل - با شعار مقابله با «هجوم فرهنگی» از نخستین ماه‌های سال ۱۳۷۲ به اجرای طرح «حذف و حصر» که به آن اشاره خواهد شد، در داخل کشور و طرح «تشکیک و ترویج» در خارج از کشور می‌پردازد. با این همه شروع واقعی حرکت تشکیک (به حقانیت مبارزات شخصیت‌های فرهنگی و مطبوعاتی و هنری داخل و خارج کشور، در خارج و ایجاد شبهه و تردید در صداقت و پاکدامنی و خلوص آن‌ها و نیز تعرض به مراکز مطبوعات و کانون‌های

فرهنگی در خارج از کشور و مسئولان آن - همچون کانون نویسندگان ایران در تبعید، سازمان ایرانی دفاع از حقوق بشر، انجمن بین المللی قلم و روزنامه‌ها و مجلات و رادیو تلویزیون‌های خارج از کشور - توسط عناصر واخورده‌ای که شماری از آن‌ها در پیوند - چه در گذشته و چه حال - با این مراکز و کانون‌ها و ... بوده‌اند) از سال ۱۳۷۴ است. به این بخش از اعترافات سعید امامی توجه کنید:

اوائل سال ۷۴ بعد از آن که با خروج چهره‌های خطرناک - یعنی بختیار و قاسملو و ... که از میان برداشته شدند - ضرورت تمرکز روی فعالیت‌های فرهنگی بیش از هر وقت مورد تأیید قرار گرفت. تکیه بر بخش‌هایی از وزارت ارشاد می‌توانست تا حدودی کارساز باشد. اما در عمل به علت حضور افراد غیر موثق در بخش‌های ارشاد، تکیه کلی روی سازمان فرهنگ ارتباطات اسلامی، یعنی تشکیلاتی که ریاست آن را علیمحمد تسخیری برعهده دارد، قرار گرفت. سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی به دستور آیت‌الله خامنه‌ای بوجود آمد تا کنترل او بر فعالیت‌های فرهنگی خارج از کشور کامل شود). دفاتری نیز با عنوان فرهنگ رسانه‌ای، سازمان پژوهش‌های فرهنگی، دفتر پژوهش‌های ویژه و نمونه‌های آن ایجاد شد.

برای تأمین بودجه فعالیت‌های این سازمان‌ها بخش امور بازرگانی وزارت خانه - یعنی دستگاهی که اداره آن با مصطفی کاظمی موسوم به موسوی بود - اعتبارنامه اولیه را

تأمین کرد و قرار شد برادران با به کار انداختن این اعتبار در امور بازرگانی از سود آن هزینه های لازم را برای بخش های فرهنگی فراهم سازند.

تولید مقالات و گزارش های تحقیقی در زمینه های مختلف و مطالبی که محور آن فعالیت های ضد نظام عوامل استکبار و نیروهای معاند در خارج بود، از نخستین کارهای بخش های مربوطه بود.

معاونت بین الملل - وزارت اطلاعات - با مساعدت بعضی از افراد و نیروهای مستعد در خارج، مسئول تشکیل پایگاه هایی بود که از طریق آن بتوان شمار بیشتری از ایرانیان را از بدنه گروه های معاند و فعالیت های ضد نظام و ضد ملی جدا کرد ...»

سعید امامی در بخش دیگری از اعترافاتش در رابطه با کانون نویسندگان ایران در تبعید چنین گفته است:

«وجود تشکل هایی از این دست که به نوعی بر روند فعالیت های مجموعه هائی همسو - با آنها - در داخل تأثیر مستقیم داشت راهکارهائی متفاوتی را می طلبید که گاه می توانست به صورت تحریک افراد و مجموعه ای در داخل این تشکل - یعنی کانون نویسندگان ایران در تبعید - و زمانی از طریق به خدمت گرفتن عوامل ضعیف که در برابر مادیات و با امتیازاتی تأثیر پذیر بودند، علیه مشروعیت تشکل و ستون های اصلی آن، نتایج بسیار مهم به بار آورد ...»

شنود در بیت رهبری

و

مرگ احمد خمینی

سعید امامی به جز مورد مرگ احمد خمینی يك بار دیگر به او اشاره کرده است و آن زمانی است که می‌گوید: «بخش شنود - استراق سمع مکالمات تلفنی و گاه گفتگوهای خصوصی از طریق میکرفن‌های مخفی - به طور پیاپی گزارش‌هایی را از تماس‌ها و گفتگوهای ایشان با عوامل منتظری و پسر ... که در خارج است و همچنین فردی که از واشنگتن تلفن می‌زد و خود را نماینده ... می‌خواند به بخش

بین الملل ارسال می کرد. ما این گزارش‌ها را به طور جدی مورد بررسی قرار دادیم و توسط آقای فلاحیان خطوط اصلی آن را به اطلاع آقای هاشمی رفسنجانی رساندیم...»

سعید امامی در جای دیگری از اعترافاتش دکتر شاپور بختیار را خطرناکترین عنصری می خواند که همچون دکتر قاسملو دارای ویژگی‌های رهبری و اعتبار بین المللی است. به همین دلیل نیز از بین بردن او مورد نظر کلیت نظام بوده است. وی با لحنی بسار زشت و حقیرانه از نویسندگان و اندیشمندان ایرانی یاد می کند و در مورد یکی از چهره‌های شناخته شده که بسیار مورد آزار قرار گرفته می گوید:

«نقطه ضعف‌های او امکان فشار وارد ساختن بر او را از هر نظر فراهم می کرد. اداره -اطلاعات- گزارش‌های متعددی در رابطه با تماس‌های غیرمشروع او با همسران دو تن از همکارانش، و فریب دادن یکی از کارمندان ... در دست داشت که در زمان مقابله - رویارویی - با او عین آن‌ها به اطلاعش رسید. مکالمات طولانی تلفنی چند ساعته با ... که حاوی مطالب خلاف عفت بود زمینه مناسبی برای اعمال فشار بروی فراهم ساخت.»

در تمام مطالبی که از سعید امامی به دست من رسیده موضوع «شنود» نقش اساسی دارد. و معلوم می شود وزارت اطلاعات با تعبیه میکرفن‌های مخفی در خانه افراد و ضبط مکالمات تلفنی آن‌ها به صورت گسترده ای فعالیت‌ها و

تماس‌های دگر اندیشان و چهره‌های مخالفی چون زنده یاد داریوش فروهر و همسرش را زیر نظر داشته است اما از همه این‌ها جالب‌تر اعتراف سعید امامی به نصب میکرفن مخفی در کتابخانه آیت الله خامنه‌ای رهبر رژیم است. وی گفته است:

در نوروز ۷۷ آقای ... از بخش فنی اطلاع داد که در بازرسی از کتابخانه آقا - خامنه‌ای - چهار میکروفن پیدا شده که ممکن است ارتباط با عوامل استکبار و صهیونیسم داشته باشد. ما از آقای ... چاره‌جویی کردیم و جریان را به آقای فلاحیان گزارش دادیم. بعد معلوم شد در تابستان ۷۶ که آقا بیلاق رفتند هنگام بازرسی ماهیانه بیت و دفتر - خامنه‌ای - نصب شده بود و آقای ... نتایج شنود را مستقیماً به آقای فلاحیان و بعد از رفتن ایشان به آقای پورمحمدی می‌داد. «

مرگ احمد خمینی

سعید امامی در رابطه با مرگ مشکوک احمد خمینی مطالبی را در اعترافاتش عنوان می‌کند که به علت اهمیت آن و نیز نگرانی بلند پایگان رژیم از انتشارش بلافاصله با مهر فوق محرمانه، از متن اعترافات در پرونده قتل‌ها، خارج و به آرشیو محرمانه سازمان قضائی نیروهای مسلح منتقل می‌شود. برپایه اعترافات سعید امامی، مرگ احمد خمینی نیز توسط او و گروهش تدارک دیده شد. چون از دید امامی و فلاحیان و جمعی که وی از آن‌ها با عنوان «مقامات بالا» یاد کرده است،

«سخنان فرزند آیت الله خمینی به شدت موجب نگرانی بود و مشاهده می‌شد این سخنان در سپاه و نیروهای انقلابی در اغلب ارگان‌ها، شك و تردیدهائی رانسبت به مشروعیت حاکمیت ایجاد کرده است»

در رابطه با احمد خمینی، سعید امامی همچنین گفته است: «از آنجا که او (احمد خمینی) قرص‌های مختلفی مصرف می‌کرد یافتن وسیله‌ای جهت ازبای درآوردن او کار سختی نبود»

وی همچنین اشاره می‌کند که:

« در طول سه روز بیهوشی او در بیمارستان ترتیبی داده شده بود که به هر شکل شده از خروج او از بیمارستان ممانعت شود، پس از مرگ نیز علیرغم اصرار همسر ایشان نگذاشتیم پزشك قانونی دلایل مرگ ایشان را پیگیری کند، و به همان اعلامیه تیم پزشکی بیمارستان اکتفا شد.»

به این ترتیب آشکار می‌شود که شایعات مربوط به قتل احمد خمینی به اشاره مقام‌های بالاتر، چندان بی‌اساس نبوده است و سخنانی که بعدها از سوی همسر و فرزند ارشد احمد خمینی یعنی خانم فاطمه سلطانی طباطبائی و سید حسن خمینی در رابطه با «اسرار مگونی» که احمد به گور برده عنوان شد، در واقع اشاره به این نکته است که کسانی نمی‌خواستند او در صحنه باقی بماند.

احمد خمینی اواخر عمر به دفعات از کرده خود در رابطه با طرح برکناری آیت الله منتظری با همدستی ریشه‌ری و رفسنجانی، اظهار تأسف کرده بود. وی همچنین در مصاحبه‌ای که تنها پس از مرگش به چاپ رسید فاش کرد پدرش بعد از فتح خرمشهر توسط ارتش و سپاه، قصد داشت جنگ را تمام کند اما رفسنجانی و مسئولان سپاه خواستار ادامه جنگ و ورود به خاک عراق شدند چون می‌گفتند هدف‌های پشت جبهه تحقق پیدا نکرده است (که البته منظور تثبیت قدرت خود و از میدان به در کردن همه رقبای بوده است).

شبکه جهانی توزیع مواد مخدر

سعید امامی در اعترافاتش، ضمن اشاره به دلایل قتل فاطمه قائممقامی میهماندار زیباروی شرکت آسمان (که چند سالی با داشتن همسر و سه فرزند، معشوقه فلاحیان بود و به دستور او، امامی ترتیب کشتن او را داد) از ماجرائی تکان دهنده پرده برمی‌دارد. سخنان او در مجموع گرد این محور دور می‌زده است که :

فلاحیان از سال ۱۳۷۰ زمانی که ابعاد فعالیت‌های وزارت اطلاعات چنان گسترش یافت که دیگر بودجه محرمانه و رسمی و کمک‌های مقام معظم از صندوق وجوهات و سهم امام کفاف مستی سربازان گمنام را نمی‌داد. با يك تصویب نامه دو خطی در هیأت دولت اجازه ورود اطلاعات به کارهای

تجاری را کسب کرد. و به دنبال آن اداره کل امور اقتصادی و اوواک زیر نظر کمالی یکی از محارم فلاحیان تأسیس شد که در زمان کوتاهی دست روی نیمی از امور تجاری کشور، از پیش خرید ارزان اتومبیل و آهن و تولیدات صنعتی تا واردات بزرگ و کوچک گذاشت. ده ها شرکت زنجیره ای در ایران و خارج کشور توسط «کمالی» ایجاد شد و از سوی دیگر عوامل اطلاعات با تهدید و ارباب در ۷۰ درصد پروژه های تولیدی، ساختمانی و حتی تولید فیلم و ویدئو و نشر کتاب و روزنامه و مجله شریک شدند.

(کمالی به علت دزدی های کلان در آغاز دولت خاتمی بازداشت شد و جایش را اکبریان گرفت. موسوی نژاد نیز در اداره این بخش نقش اساسی داشت) بعد از مدتی نیز اکبریان معاون مالی وزارت اطلاعات که فعلاً در زندان است، مسئول عالی امور اقتصادی شد. نکته مهم دیگر این که فلاحیان هم زمان، با گرفتن دو سه فتوا از آخوندهای دولتی در باب این که برای مبارزه با استکبار می توان حتی توسل به مواد مخدر جست، درصد صدور مواد مخدر مکشوفه از سوی عناصر اطلاعات و نیروهای انتظامی بر می آید. برای این کار او نیاز به تأسیس شبکه ای دارد که خارج از وزارت اطلاعات عمل کند. در این جاست که با چند قاچاقچی کهنه کار بلوچ از جمله چند تن از ایل شه بخش (همان ها که جهانگردان اسپانیایی و ایتالیایی را اخیراً ربوده بودند) و شماری از

قاچاقچیان شیعه لبنانی از جمله محمد شمس نماینده شیعه پارلمان لبنان نزدیک به حزب الله که سه سال قبل به جرم قاچاق و تولید مواد مخدر از وکالت عزل و به زندان افتاد، تماس گرفته می‌شود. هم زمان فلاحیان از طریق سعید امامی تعدادی از مهمانداران و خلبانان شرکت آسمان و یکی دو شرکت هوایی دیگر را با تهدید و تطمیع وارد کار می‌کند. فلاحیان زمانی که خود در پروازی به مشهد با فاطمه قائم‌مقامی میهماندار زیبا روی شرکت آسمان روبرو می‌شود با جلب و جذب او، علاوه بر استفاده از او برای به دام انداختن مخالفان، وی را نیز وارد حلقه پیک‌های مرگ به اروپا و خاور دور و خاور میانه می‌کند. و این عده طی شش سال صدها کیلو هروئین و دیگر مواد مخدر را با فتوای قرص و محکم علمای اعلام، جهت افساد جوانان جوامع مستکبر و عمال استکبار در منطقه، به خارج می‌برند. و در محل تحویل نمایندگان فلاحیان می‌دهند که زیر پوشش دفاتر تجاری، فرهنگی، مذهبی و ... فعالیت می‌کرده‌اند.

در طول این مدت دو خلبان، چهار میهماندار مرد و ده بلوچ عضو شبکه به عقوبت اسلامی دچار می‌شوند چون ظاهراً یا طمع کار بوده‌اند و یا دهان اق داشته‌اند. دریاب فاطمه قائم‌مقامی که سعید امامی شخصاً او را به دستور فلاحیان به قتل می‌رساند ماجرا ابعاد گسترده‌ای دارد و عشق و جسارت و خیانت نیز در کار بوده است.

نقش روح الله حسینیان، که به عنوان مشاور فلاحیان در وزارت اطلاعات و همکار او در دادگاه ویژه روحانیت سال‌ها دست در دست فلاحیان و پورمحمدی و سعید امامی و مصطفی کاظمی* داشته در امر شبکه‌ی صدور مواد مخدر به خارج قطعی است. و تلاش‌های او با ایراد سخنرانی و مصاحبه جهت منحرف ساختن مسیر تحقیقات در رابطه با قتل‌های زنجیره‌ای و اقدامات فلاحیان، از وحشت او ناشی می‌شود.

* در رابطه با مصطفی کاظمی (موسوی نژاد) معروف باید گفت که او در مقام مدیر کل امنیت داخلی تحت اسم «موسوی نژاد» گر اینکه با سعید امامی در يك خط فکری نبود اما در دو سال آخر وزارت فلاحیان چون وارد کارهای خارج از برنامه (از برنامه‌های محفلی و روابط ناشر و قاچاق و مواد مخدر و طلا و جواهر گرفته تا قتل مخالفان) شده بود، عملاً به صف امامی پیوسته بود. این نکته نیز گفتنی است که موسوی نژاد را زودتر از امامی دستگیر کردند. چون به قول معروف او خیلی زود «واداده بود» در فاصله زندانی شدن او و امامی، در خانه فلاحیان و با حضور امامی، برنامه چراغ با شرکت «روح الله حسینیان» و به کارگردانی پشت صحنه حسین شریعتمداری تدارک دیده شد. مریدان و دوستان موسوی نژاد در فارس که او ده سال مدیرکلی اطلاعاتش را عهده دار بود، سیزده تن از یهودیان را به جرم جاسوسی برای اسرائیل به اشاره فلاحیان دستگیر کردند تا به قول یکی از متهمان، راه خارج خاتمی را ببندند.

وزارت اطلاعات
پایگاه ترور

وزارت اطلاعات، پایگاه ترور و توطئه

با آشکار شدن نقش «وزارت اطلاعات» در کنار «سازمان حراست اطلاعات سپاه پاسداران» و بخشی از «دفتر رهبری» در جریان قتل‌های اخیر، و نیز پیدا شدن رد پای این سه مرکز، در ده‌ها جنایت در طول ده سال گذشته، برای نخستین بار بحث پیرامون دستگاه‌های اطلاعاتی رژیم به مطبوعات، و نیز ارگان‌های مختلف از رادیو تلویزیون، تا نماز جمعه و از مجلس شورا تا مجمع تشخیص مصلحت نظام و ... کشیده شده است. (اینکه نماز جمعه را کنارتنهادهای دیگر نظام گذاشته‌ام، از این روست که باتوجه به دستگاه عریض و

طویل شورای مرکزی نماز جمعه و نقشی که ائمه جمعه در تحولات سال‌های اخیر داشته اند، عملاً این عبادت نهادینه شده، به گونهٔ يك حزب سیاسی که دارای صدها پلاتفورم در روزهای جمعه است، جزء مهمی از مسئولیت فریب توده‌ها را برعهده دارد) از بدو تشکیل وزارت اطلاعات تا چندماه پیش نه تنها، هویت مسئولان و عملکرد این وزارتخانه عریض و طویل از چشم تودهٔ مردم پوشیده بود بلکه به جز معدودی از ارکان رژیم، بقیهٔ کارگزاران رژیم اسلامی به همان اندازه از نحوهٔ فعالیت و گسترهٔ عملکرد و اسامی بلند پایگان و وابستگان این ارکان اطلاع داشتند که شهروندان عادی کشور از آن باخبر بودند.

به جز دريك مورد آن هم در آغاز تشکیل این وزارتخانه که مجلس بانامزدی «اسماعیل فردوسی‌پور» (تلفنچی مخصوص آیت‌الله خمینی در پاریس و نماینده بعدی مجلس شورای اسلامی) برای وزارت آن، به علت سوابق زندگی وی مخالفت نشان داد و به دنبال رد کردن او، شخص خمینی «ریشه‌ری» را به مجلس معرفی کرد، تعیین وزرای اطلاعات با رهبر رژیم بوده است و مجلسیان نیز دریاب او نه تنها سنوآل و گفته‌ای نداشته‌اند، بلکه همه گاه وی با اکثریت آراء مورد تأیید مجلس شورای اسلامی قرار گرفته است.

به عبارت دیگر همان طور که در رژیم گذشته نام ساواک در پرده ای از راز و رمز پنهان بود و مردم این آخری‌ها هر از

چند گاه با مقام امنیتی بی نام خوش تیپی (پرویز ثابتی) روبرو می شدند که برای آن‌ها شرح کشافی از دستاوردهای سازمان اطلاعات امنیت کشور را در مقابله با خرابکاران عنوان می ساخت، در رژیم اسلامی نیز منهای ظاهر آراسته و چهره مقبول و مطبوع مقام‌های امنیتی، بقیه مسائل به عین از روی دست ساواک کپیه پردازی شده است. و مردمی که خشم از ساواک، از عمده ترین عوامل برانگیختگی آن‌ها در سال ۱۳۵۷ بود، با کمال شگفتی خیلی زود دریافتند که به جای ساواک، صاحب چند دستگاه اطلاعاتی شده‌اند. از آنجا که آشنائی با سرشت دستگاه‌های اطلاعاتی رژیم، برای یافتن دلایل ارتکاب جنایت‌های اخیر و سلسله ای از جنایت‌ها طی سال‌های روی کار آمدن جمهوری اسلامی - يك ضرورت است، من تصمیم گرفته ام، با اطلاعاتی که طی سال‌های گذشته به مرور جمع آوری کرده‌ام، به طور خلاصه در اینجا نقل کنم.

۱ - وزارت اطلاعات و امنیت کشور (اواک)

از بدو تشکیل سازمان اطلاعات و امنیت کشور در زمان شاه، این سازمان به ظاهر بخشی از نخست وزیری بود که رئیس آن را شاه انتخاب می کرد و او هر هفته در دو نوبت گزارش وضع عمومی امنیت کشور و کارهای ساواک را به اطلاع شاه می رساند. درباره آغار کار ساواک مطابق گفته بعضی از مسئولان نخستین این دستگاه، نباید با همان

معیارهایی به قضاوت نشست که پایان کار این دستگاه را ارزیابی کرده و می‌کنیم. در آغاز افسرانی جوان و تحصیل کرده با نظارت تیمور بختیار و پس از او مرحوم سپهبد «پاکروان» می‌کوشیدند، تشکیلاتی اطلاعاتی برای کشوری که در همسایگی شوروی و در محاصره دولت‌های نه چندان دوست قرار داشت، برپا کنند اما خیلی زود اغلب این افراد کنارزده شدند و جای آن‌ها را «عضدی»ها و «جوان»ها و «تهرانی» و «آرش»ها و ... گرفتند. در میان اسنادی که توسط رژیم بعد از انقلاب در رابطه با اعمال ساواک و درگیری‌های روحانیون با این دستگاه منتشر شده، من به نکات جالبی برخورده‌ام. برای نمونه در اغلب این اسنادها مشاهده می‌شود که نظامیان بلند پایه‌ای که با ساواک همکاری می‌کرده‌اند (و برای نمونه مرحوم تیمسار بهرامی، و تیمسار حریری که عمرش درازباد، و ...) برپایه همان تربیت نخستین نه اهل شکنجه و آزار زندانی‌ها بوده‌اند و نه عملی که منافق اخلاق و مذهب باشد از آن‌ها سرزده است. درحالی که در میان غیرنظامیان کم نبودند کسانی که با ورود به ساواک مبانی اخلاق و شرافت انسانی را به کلی رها کردند و بعضی از آنها مثل «عضدی» و «تهرانی» و «آرش» به بیمارانی روانی که از شکنجه و کشتن لذت می‌بردند تبدیل گردیدند. بازهم بگویم در دستگاه ساواک حتماً انسان‌های شرافتمند و وطن پرستی نیز خدمت می‌کردند که چوب همکاران خود را

خوردند و هنوز هم بار گناہانی را که هرگز مرتکب نشده‌اند، بر دوش می‌کشند. من در وطن، دردگیری دائم با ساواک بودم و چویش را هم خورده‌ام اما در غربت با بسیاری از کسانی که هر یک به نحوی با این دستگاه همکاری می‌کرده‌اند آشنا شده‌ام و به جز سلامت نفس و آزادگی و عشق به میهن در آن‌ها چیز دیگری نیافته‌ام.

باری زنده یاد دکتر «شاپور بختیار» در برنامه‌ای که در دی ماه ۱۳۵۷ به مجلس برد انحلال ساواک را اعلام کرد و در گفتگوهائی که باهم داشتیم و شماری از آن‌ها در روزنامه «اطلاعات» در همان روزها به چاپ رسید، دکتر بختیار تأکید داشت که می‌بایست دستگاه اطلاعاتی جدیدی با همکاری افرادی تحصیل کرده و سالم از نو به وجود آورد و البته در این کار از کارکنان سالم ساواک نیز استفاده کرد. مهندس «رضا حاج مرزبان» یکی از شهدای عرصه ستیز با رژیم در آن روزها طرحی را در دست اجرا داشت که به موجب آن دوسازمان مجزا ولی در عین حال در هماهنگی با یکدیگر، برای برعهده گرفتن مسئولیت در امور امنیت ملی و امور جاسوسی و ضد جاسوسی در ارتباط با خارج، در کشور ایجاد می‌شد. با انحلال ساواک و آزادی زندانیان سیاسی توسط دکتر بختیار در فاصله‌ای کوتاه گشوده شدن درهای اوین و زندان کمیته و قصر و ده‌ها زندان در چهارگوشه ایران، مردم برای مدتی کوتاه نفسی به راحتی کشیدند. بدون آن که فکر کنند در آینده‌ای نه چندان

دور جای امنیت خانه مدرن و کامپیوتری شده شاه را با مردان و زنان اتو کشیده و خوب چهر، امنیت خانه مبارکه ولی فقیه با سربازان اغلب زشت روی گمنام امام زمان و تك و توك خواهران ترشیده زینب، خواهد گرفت

در آغاز روی کار آمدن دولت موقت، با تلاش‌های شماری از وزراء و همکاران بازرگان بخشی از ساواک که مسئولیت امور ضد جاسوسی راعهده دار بود، در دفتر نخست وزیری برپا شد. در این زمان ساختمان ساواک و آرشیو آن در اختیار «محمد غرضی» و دار و دسته اش قرار داشت که عملاً شروع به بازداشت و شکنجه مخالفانشان می کردند. ماجرای دستگیری فرزندان آیت الله طالقانی در برابر سفارت فلسطین از جمله مواردی بود که مردم از آن مطلع شدند. به هر حال بر اثر بالا گرفتن اعتراض‌ها از یکسو و انتقال بخشی از مسئولیت‌های امنیت داخلی به وزارت کشور و کمیته های انقلاب در نخست وزیری نیز دفتر اطلاعات و اسناد، به مرور با همکاری بعضی از مسئولان ساواک که سوابق سیاهی نداشتند، شکل گرفت و زیر نام «سازمان اسناد ملی و اطلاعات کشور» که ما در «امید ایران» نام مختصر «واواک» را بر روی آن گذاشتیم، به کار مشغول شد. مسئولیت این سازمان به تناوب با شماری از معاونان نخست وزیر بود. همین تشکیلات با کنار رفتن بازرگان، با استخدام و جذب نیروهای انقلابی، با برجا گذاشتن سایه‌ای از خود در نخست وزیری به ساختمان ساواک منتقل شد. از این

تاریخ یعنی حدود سال‌های ۵۹ و ۶۰ تعدادی از طلبه‌ها و آخوندهای جوان وارد دستگاه اطلاعاتی شدند تا به دستور «آیت الله منتظری» برکاراین وزارتخانه و بخصوص بازجوئی‌ها نظارت کنند. همین‌ها در طول سال‌های بعد جهنمی‌ترین دستگاه اطلاعاتی منطقه را که تنها می‌توان آن را با استخبارات «صدام حسین» مقایسه کرد، به وجود آوردند بعد از حوادث سال‌های ۶۰ و ۶۱ و دستگیری‌ها و کشتار مخالفان، از یکسو و ترورهای گسترده‌ای که اغلب توسط وابستگان، سازمان مجاهدین خلق صورت می‌گرفت، شماری از بلند پایگان رژیم از جمله «هاشمی رفسنجانی» ضرورت متمرکز شدن امور اطلاعاتی را در يك وزارتخانه به خمینی گوشزد کردند. اما او تا مدت‌ها به دلیل وحشت از انعکاس برپائی وزارت امنیت نزد مردم و نیز به علت مخالفت‌های آشکار «منتظری» با این امر، تن به درخواست «رفسنجانی» و بلند پایگان رژیمش نمی‌داد. اما در پی کشف چند شبکه از عوامل مجاهدین و عراق در دستگاه امنیتی رژیم، سرانجام خمینی موافقت کرد وزارت ویژه‌ای برای امور اطلاعات تشکیل شود. تدوین لایحه تشکیل این وزارتخانه بر عهده تنی چند از کارشناسان اطلاعاتی رژیم گذاشته شد که یکی از آنها «خسرو تهرانی قنبری» از معاونان سابق وزارت صنایع که هنوز هم در کار کمیته تحقیق ویژه ریاست جمهوری در امور اطلاعاتی فعالیت دارد. يك چند در پی انفجار در دفتر

شورایعالی امنیت ملی که منجر به قتل «رجائی» و «باهنر» شد، به زندان افتاده بود. «رفسنجانی»، «مهدوی کنی»، «ریشه‌ری» و «اتابکی» دادستان دادگاه‌های نظامی، «حسن روحانی» نایب رئیس مجلس و دبیر شورایعالی امنیت ملی، از جمله کسانی بودند که در تدوین لایحه تشکیل وزارت اطلاعات مشارکت داشتند. به هر حال وقتی لایحه به مجلس برده شد، سه چهار تن از نمایندگان که هنوز ترس از خدا و ملت داشتند به مخالفت با لایحه پرداختند ولی تشر خمینی آن‌ها را برجای خود نشاند و سرانجام در نخستین دوره ریاست جمهوری «سیدعلی خامنه‌ای» این لایحه به تصویب رسید. و وزارت اطلاعات و امنیت کشور (اواک) رسماً در محل سابق «ساواک» و «ساواما» تشکیل شد. و به دنبال رد نامزدی «اسماعیل فردوسی پور» از سوی مجلس، «محمد محمدی ریشه‌ری» قاضی دادگاه‌های نظامی که با توجه به قساوت قلب و سابقه طولانی در آزار و شکنجه مخالفان از جمله روحانیون مخالف ولایت فقیه، ظاهراً همه امتیازهای لازم را برای تصدی ریاست دستگاه امنیتی ولی فقیه دارا بود، زمام امور وزارت خانه تازه را برعهده گرفت. نکته‌ای که یادآوری آن در این جا ضروری است تأکید شخص خمینی بر روحانی و مجتهد بودن وزیر اطلاعات بود. به همین دلیل نیز بدون آن که قانونی در این باره وجود داشته باشد از ابتدا تا امروز وزرای اطلاعات جمهوری اسلامی پیوسته از به

اصطلاح روحانیون و مجتهدان بوده اند.

«ریشه‌ری» از همان آغاز عمده ترین مسئولیت‌های وزارت اطلاعات را به روحانیونی واگذار کرد که از نوع خودش بودند. «میرحجازی» (از مسئولان دفتر آقای خامنه‌ای که نامش در قتل‌های اخیر به میان آمده و دو بار به کمیته تحقیق، بازجویی پس داده است)، «محمدی گلپایگانی»، رئیس دفتر رهبر، پور محمدی قائم مقام «دری نجف آبادی» و از مهمترین عوامل قتل‌های اخیر، و بالاخره «علی فلاحیان» از مهمترین ارکان وزارت اطلاعات از ابتدای برپائیش بوده‌اند.

در این میان بخشی از نیروهای چپ اسلامی و به خصوص تنی چند از دانشجویان خط امام (مثل سعید حجاریان) مشاور فعلی خاتمی و مدیر مسئول روزنامه «صبح امروز» در مقام کارشناس و محقق، جذب وزارت اطلاعات شدند و بعضی از آنها تا مقام‌های مدیر کلی و معاونت بالا رفتند.

«علی ربیعی» عضو کمیته تحقیقات ویژه ریاست جمهوری و مدیر مسئولی روزنامه «کار و کارگر» و مشاور رئیس جمهوری در شورای عالی امنیت ملی، که دبیر کل «خانه کارگر» نیز هست، و شاهچراغی مدیر مسئول اسبق کیهان و هواپیمائی کشوری و عضو مرکز تحقیقات استراتژیک که در سقوط هواپیما کشته شد در کنار چهره‌های چپ اسلامی و تحصیل کرده‌های خط امامی، تشکیل دهنده نیروئی شدند که به سازمان دادن دستگاه اطلاعاتی رژیم خدمات مهمی کردند. پیش از ورود

این‌ها به وزارت اطلاعات، هرج و مرج برایین دستگاه حاکم بود و هیچگونه هماهنگی بین ارگان‌های آن وجود نداشت. در این حال با خاتمه یافتن جنگ، شمار تازه‌ای از نیروهای رزمنده از سپاه و بسیج، جذب دستگاه اطلاعات رژیم شدند که تعدادی از آن‌ها با زمینه‌های ذهنی و باورهای مذهبی خیلی زود به ابزارهای شکنجه و قتل تبدیل گردیدند. در این حال با توجه به اهمیت کسب اطلاعات در رابطه با جنگ و مسائل مرتبط به آن، بخش مهمی از فعالیت‌های وزارت اطلاعات، درارتباط تنگاتنگ بادستگاه ضد اطلاعات ستاد مشترک، و سازمان اطلاعات سپاه پاسداران قرار گرفت. همین امر باعث شد که به مرور شبکه‌ای از درون این سازمان‌ها به وجود آید که اگر بگویم عملاً اداره کشور در دست آن بود مبالغه نکرده‌ام.

«ریشه‌ری» که مسئولیت دادگاه ویژه روحانیت را نیز در دست داشت با گماشتن «علی فلاحیان» به عنوان یکی از ۸ معاون خود در وزارت اطلاعات و دادستانی دادگاه ویژه، سیطره‌ی خود را تا عمق حوزه‌ها و مساجد گسترش داد و ازسوی دیگر به اشاره احمد خمینی باهمدستی «حمیدرضا نقاشان» که اطلاعات سپاه را در دست داشت و «محمد فروزنده» (وزیر دفاع سابق و رئیس کنونی بنیاد مستضعفان) که دراطلاعات ستاد کل به همراه مهندس «مهدی چمران» برادر دکتر «مصطفی چمران» کار جمع‌آوری اطلاعات را در رابطه با

عراق و کردها بر عهده داشتند، موفق شد درگیر و دار بیماری خمینی، توطئه عزل منتظری را ترتیب دهد. منتظری فردی مزاحم و خطرناک تشخیص داده شده بود که در صورت به قدرت رسیدن، اولین کارش بیرون ریختن باند «ریشهری» از دستگاه‌های اطلاعاتی خواهد بود. در توطئه علیه «منتظری»، «ریشهری» از حمایت «رفسنجانی» و «احمد خمینی» برخوردار بود. پدر زنش «علی مشکینی» رئیس مجلس خبرگان نیز با همه نیرو در پشت سر او ایستاده بود. امروز کاملاً روشن شده است که «علی خامنه‌ای» در آن تاریخ به طور کلی در جریان توطئه این جمع نبوده است. اما بدیهی است به دنبال شعبده بازی که در خبرگان پس از مرگ آیت الله «خمینی» به صحنه آمد و او را به مقام رهبری انقلاب رساند، «سیدخامنه‌ای» نیز چاره‌ای نداشت جز این که مطیع خواست‌ها و برنامه‌های شبکه «ریشهری» باشد.

در دوران وزارت «ریشهری» تعداد کارکنان وزارت اطلاعات از هزار و سیصدتن به دوازده هزار تن رسید. و از آنجا که با گسترده تر شدن ابعاد فعالیت‌های وزارت اطلاعات، این دستگاه نیازمند کادرهای متخصص در کنار شکنجه‌گران و آدمکشان بود، نه تنها شماری از کارکنان سابق ساواک را به خدمت گرفت، بلکه با تأسیس دانشکده‌ای به نام «امام محمد باقر» که زیر نظر «فلاحیان» قرار داشت، به تربیت کادرهای متخصص در زمینه‌های تحقیق و بررسی‌های سیاسی،

اجتماعی و فرهنگی، بازجویی، زبان‌شناسی، جرم‌شناسی، روان‌شناسی، کامپیوتر، گدخوانی، احزاب و سازمان‌های سیاسی و اجتماعی و ... پرداخت. به دنبال درگذشت خمینی و پیش از آن عزل «منتظری»، که با حضور خود می‌توانست مانعی در راه سلطه مطلق اطلاعات بر شئون کشور باشد، نظام سیاسی در ایران، در معرض يك تحول بنیادین از درون قرار گرفت و با دست وزارت اطلاعات به تصفیه و اخراج نیروهای چپ اسلامی از مجموعه نهادهای سیاسی کشور پرداخت. این تصفیه بعداً شامل نهادهای فرهنگی و اجتماعی، دانشگاه‌ها و نیز بنیادهای مختلف برشده از انقلاب، و در مرحله آخرین، مراکز عمده اقتصادی کشور، نیز شد.

در چند ماهه نخست به قدرت رسیدن زوج سیاسی - خامنه‌ای و رفسنجانی - احمد خمینی که متوجه عواقب مشارکتش در توطئه عزل منتظری نبود، پس از آگاهی از جزئیات امر، بر اثر نشست و برخاستهایش با «مهدی کروبی» و «موسوی خوئینی‌ها»، دست به تلاش عبثی برای مقابله با رفسنجانی و بیشتر از او «ریشه‌ری» و «فلاحیان» زد، اما این تلاش‌ها به جایی نرسید و زمانی که پیک صبا، تصاویرش را همراه با پری پیکران در کنار بساط افیون به دستش رساند، امامزاده گریبان دریافت که بازی را باخته است و سرانجام نیز پس از مصاحبه‌ای که بعد از مرگش به چاپ رسید و در آن فاش ساخت که «رفسنجانی» و «محسن رضانی» و «حسن

روحانی» و «سیدباقر حکیم» عامل طولانی شدن جنگ بعد از فتح خرمشهر بوده اند و خمینی به آنها گفته بود بروید جنگ را خاتمه دهید چون نمی گذارند شما وارد عراق شوید، با مرگی مرموز برای همیشه اسراری را با خود به گور برد (دکتر پرتوی که اخیراً در منزلش در جماران به قتل رسید پزشک احمد خمینی بود و در زمان احتضار او بر بالینش حاضر بود. قاتلان، پرونده ها و اوراق خصوصی «پرتوی» را نیز به سرقت بردند و به گفته یکی از بستگان خانواده خمینی، قتل «پرتوی» نیز کار همان هائی است که «فروهر» ها را سر به نیست کردند. چون دکتر، این آخری ها، در نشست های خصوصی مکرر از قتل «احمد خمینی» سخن به میان می آورد) به هر حال، در مدتی کوتاه با برقرار شدن سلطه اطلاعات بر تمام نهادها، «ریشه‌ری» برای انجام مأموریت های دیگری از جمله ریاست بعثه حج رهبر، از وزارت اطلاعات خارج شد. یکی دیگر از دلایل خروج او افزایش یافتن تعداد روحانیون مخالف و ضرورت مقابله با آنها به صورت جدی بود. از مراجع قم، در کنار «منتظری» و «سید محمد شیرازی» «سید محمد روحانی» و برادرش «سید صادق روحانی»، «وحید خراسانی» و «میرزای تبریزی» سخت اسباب نگرانی رژیم بودند. صدها تن از شاگردان و دست پروردگان این مراجع که حاضر به قبول رهبری و مرجعیت «خامنه‌ای» نبودند، با سخنرانی، پخش اعلامیه و فعالیت های دیگر، چنان وحشتی در بالا ایجاد کرده بودند که

«ریشه‌ری» درنگ را جایز ندانست و برای قلع و قمع روحانیت وزارت اطلاعات را به قائم مقام خود «علی فلاحیان» واگذار کرد و خود در محکمه ویژه به تخت نشست. دوران وزارت «فلاحیان» بدون شك سیاه‌ترین دوران وزارت اطلاعات رژیم است.

در این دوران که همه عوامل «ریشه‌ری» سرکار بودند و خود او نیز از دور سررشته امور را در دست داشت، مهمترین چهره‌های اپوزیسیون در خارج به قتل رسیدند و ده‌ها تن از فعالان سیاسی و اندیشمندان و اهل قلم در کشور به مرگ‌های مرموز و یا قتل‌های فجیع از صحنه خارج شدند.

«فلاحیان» فساد مالی را که پیش از او ابعاد محدود تری در وزارت اطلاعات داشت، در گسترده‌ترین شکل در این دستگاه رواج داد.

فلاحیان که در دوران ریشه‌ری در مقام قائم مقام او، عملاً کلیه بخش‌های وزارت اطلاعات را زیر نظر داشت، با هوش بسیار و مدیریت قاطع و طبع حیل‌گر و فریبکارش، چنان کادرهای وزارت را فریفته خود کرده بود که به قولی خاطره تیمسار مقدم را در آن دسته از کارکنان «واواک» که در ساواک نیز سابقه داشتند، زنده می‌کرد. روابط تنگاتنگ او با رفسنجانی از یکسو و دوستی نزدیکش با شماری از فرماندهان سپاه از جمله علی شمخانی (وزیر سابق سپاه و بعد فرمانده نیروی دریایی و امروز وزیر دفاع رژیم) که در

خوزستان و دوران نخستین پس از انقلاب، در کمیته‌ها و دادگاه‌های انقلاب و جنگ شکل گرفته بود، عملاً دست او را در امور به قول معروف کشوری و لشکری باز کرده بود. رفسنجانی با ریشهری صفائی نداشت. اما با فلاحیان دست در يك سفره داشت. آقای خامنه‌ی نیز از ریشهری وحشت داشت به همین دلیل نیز به محض آن که رفسنجانی پیشنهاد کرد فلاحیان وزارت اطلاعات را عهده دار شود، آقا در پذیرش پیشنهاد تردیدی نکرد. به این ترتیب شیخ علی فلاحیان، در دولت هاشمی رفسنجانی يك پله ترقی کرد و به وزارت اطلاعات و امنیت رسید. با آمدن او تغییراتی در وزارت خانه صورت گرفت. به این ترتیب که دوتن از معاونان به دفتر رهبری منتقل شدند. (محمدی گلپایگانی به ریاست دفتر رسید و میرحجازی عهده دار امور اطلاعاتی ویژه دفتر رهبری و مسائل مربوط به بیت آقا شد). فلاحیان، پورمحمدی را که یکی از آخوندهای معروف به بیرحمی بود، به قائم مقامی خود انتخاب کرد و مصطفی کاظمی (موسوی نژاد) را به ریاست کل اداره امنیت داخل منصوب کرد. درعین حال در آغاز نیروهای جوان و تحصیل کرده وزارت اطلاعات را نیز پر و بال داد. منتهی اغلب آن‌ها را در مقام‌هایی گذاشت که کارهای عملیاتی مربوط به حوزه فعالیت‌هایشان نمی‌شد. (افرادى مثل سعید حجاریان، علی ربیعی و شاهچراغی که در واقع به وزارت اطلاعات آمده بودند تا به آن سر و سامانی بدهند و ضابطه‌ها

را به جای روابط بنشانند، در همان هفته‌های نخست وزارت فلاحیان کنار گذاشته شدند، و با دعوت خوئینی‌ها همگی به مرکز تحقیقات استراتژیک پیوستند.

فلاحیان کار دیگری هم کرد که باعث شد وزارت اطلاعات به آلوده‌ترین و فاسدترین ارگان‌های رژیم تبدیل شود. البته این امر در دورانی که رفسنجانی به اسم بازسازی کشور يك مشت دلال و واسطه‌دزد را به خدمت گرفته بود، چندان تعجب آور نبود. اما وقتی بدانید که در دومین دوره ریاست جمهوری، سازمان بازرسی کل کشور در يك گزارش تحقیقی به رهبر جمهوری اسلامی اشاره می‌کند که وزارت اطلاعات و عواملش کنترل سه هزار شرکت و مؤسسه اقتصادی و فرهنگی را در کشور به دست گرفته‌اند، آن وقت در رابطه با میزان آلودگی‌های دستگاه امنیتی رژیم با من هم‌عقیده می‌شوید.

فلاحیان در نخستین اقدام اساسی خود پس از انجام تغییرات اداری، به مدیران وزارت اطلاعات توصیه کرد راه‌های ایجاد درآمد اضافی برای وزارت اطلاعات را مورد بررسی قرار دهند. چون برای انجام برنامه‌های گسترده اطلاعاتی، بودجه دولتی کفایت نمی‌کند. همین اشاره کافی بود تا عوامل اطلاعات به جان مردم بیافتند و سر و کله مدیران وزارت خانه در هیئت مدیره و سرپرستی مؤسسات بزرگ و کوچک کشور پیدا شود. (در این زمینه به دو مثال اشاره می‌کنم: حمیدرضا نقاشان که مدت‌ها ریاست اطلاعات سپاه را عهده دار بود و

در بسیاری از جنایات خارج از کشور دست داشت و به اشاره فلاحیان به یاران حاشیه‌ای او پیوسته بود، شبی به سراغ رئیس هیئت مدیره شرکت «کاترپیلار» رفت و او را برای هواخوری با زور هفت تیر به گوشه‌ای برد. دو روز بعد آقای نقاشان با داشتن يك سند رسمی که نشان دهنده مالکیت وی بر ۷۵ درصد از سهام شرکت می‌شد به دفتر کاترپیلار رفت و به کارکنان اطلاع داد که رئیس هیئت مدیره پیشین به علت خستگی زیاد، از این‌پس درمقام مشاور سرپرست جدید - یعنی خود آقای نقاشان - خدمت خواهد کرد. البته حقوق ماهی يك میلیون تومان ایشان مطابق گذشته پرداخت خواهد شد. از طریق همین شرکت و با همدستی فرزندان رفسنجانی نخستین خرید «آریاس» ها از فرانسه انجام گرفت. بعدها نقاشان به دستور آیت‌اله خامنه‌ای تحت تعقیب قرار گرفت و کاترپیلار را از او پس گرفتند و پنج میلیارد تومان و ۳۸۰ هزار دلار نیز جریمه از او ستاندند.

مثال دوم: مأموران وزارت اطلاعات به آقای فلاحیان خبر داده بودند که یکی از هتلداران سرشناس تهران، که مالک بیش از ۵ هتل در تهران و ۱۱ هتل در شهرستان‌هاست، به علت سکته قلبی در بیمارستان مه‌راد - که زیر نظر مستقیم وزارت اطلاعات اداره می‌شود و به همین دلیل نیز کسانی مثل مرحوم شریعتمداری و یا آقای منتظری اجازه بستری شدن در بیمارستان دیگری به جز «مه‌راد» را پیدا نمی‌کردند بستری

است و تنها پسرش نیز در آمریکا است. و با توجه به این که همسرش برای دیدن پسرش به آمریکا رفته است، موقع مناسبی پیش آمده تا دست روی ثروت او گذاشته شود. به دستور آقای فلاحیان بلافاصله گزارش جامعی با همکاری «رضا زواره‌ای» مدیر کل ثبت اسناد درباره دارائی‌های فرد مورد اشاره تهیه شد و بر مبنای آن سندی در یکی از محاضر تهران که سردفترش دوست نزدیک آقای فلاحیان و قوم و خویش رفسنجانی است تنظیم گردید که به موجب آن صاحب هتل بیمار، کلیه مایملک خود را منهای خانه مسکونی و سی درصد از شش دانگ یکی از هتل‌های درجه دوم خود را به يك شرکت رسمی که در همان روزها به ثبت رسیده بود به نام سازمان جهانگردی و میهمانسراها واگذار می‌کرد. مأموران به همراه سردفتر به سراغ بیمار در بیمارستان رفتند و انگشت وی را که در حال اغماء بود زیر سند زدند. فرزند و همسر با اطلاع از بیماری وی به تهران آمدند و در آغاز با توجه به نگرانی‌هایشان نسبت به حال همسر و پدر خود به سراغ هتل‌ها رفتند تا بامدیران جدید منتخب آقای فلاحیان آشنا شوند. اما از قضای روزگار، حال بیمار پس از يك ماه دست و پنجه نرم کردن با مرگ رو به بهبودی گذاشت و وی پس از شش هفته بیمارستان را ترك گفت. در این جا بود که ماجرا از پرده بیرون افتاد و او و همسرش در اعتراض به دزدی و سوء استفاده آشکار وزارت اطلاعات دست به اعتراض و شکایت زدند. و

پس از چندی دوندگی بیهوده وقتی دریافتند به طور طبیعی قادر به زنده کردن اموال خود نیستند، صاحب هتل‌ها به همراه خانواده، به سراغ فاضل لنکرانی آخوند و مرجع دولتی رژیم رفت و صد میلیون تومان به عنوان خمس اموال از دست رفته به وی داد و دو هفته بعد اموال وی به او مسترد شد. اما حالا مزاحم تازه‌ای به عنوان فاضل لنکرانی نیز بر مزاحمانش اضافه شده بود و به همین دلیل او نیز پس از چند ماه هتل‌هایش را که بیشتر از سیصد میلیارد تومان ارزشگذاری شده بود به بهای پنج میلیون دلار تحویل در آمریکا به وزارت اطلاعات واگذار کرد و به اتفاق همسر و فرزندش ایران را ترک گفت. وی هم اکنون در «سن دیه گو» زندگی می‌کند به همین دلیل نیز من از ذکر نامش معذورم. فلاحیان در اقدام دیگری طرحی را به اجرا گذاشت که به موجب آن در نقاط مختلف جهان دفاتر بازرگانی، مراکز فرهنگی، فروشگاه‌های پخش ویدیوئی و کاست، مراکز اسلامی و شرکت‌های فروش صنایع دستی ایران برپا می‌شد. این مراکز علاوه بر آن که پوشش مناسب برای مأموران وزارت اطلاعات به شمار می‌رفت، در آمد ارزی نیز برای مأموریت‌های خارج از کشور عناصر (واواک) ایجاد می‌کرد. این طرح «تکوا» - تعاونی وزارت اطلاعات - به ظاهر مثل طرح تعاونی‌های بقیه وزارت‌خانه‌ها بود، اما در عمل به يك شبکه مافیائی بازرگانی تبدیل شد که مسئولان آن هیچ مرزی را در اعمال اغلب غیرقانونی خود به

رسمیت نمی شناختند. اکبریان معاون مالی وزارت اطلاعات و قره‌چی - که هر دو در زندانند - به همراه موسویان که مدیر بین‌المللی تکوا بود، بیش از سه سال فعالیت‌های این سازمان را زیر نظر داشتند.

برای فعالیت‌های فرهنگی، دو سازمان موازی و در ارتباط مستقیم با وزارت اطلاعات وجود داشت. یکی سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی زیر نظر علی محمد تسخیری معروف به ابوالمشاغل جمهوری اسلامی و دیگری سازمان گسترش فرهنگ هنر ایران که در عین حال سرپرستی دو بنیاد توسعه فرهنگی و بنیاد پژوهش‌های فرهنگی و هنری را عهده دار بود.

علی محمد تسخیری يك آخوندگیلانی‌الاصیل اخراج شده از عراق که با حزب «الدعوه» و جناح‌های حزب الله در خلیج فارس، در ارتباط مستمر بود در دفتر رهبر جمهوری اسلامی علاوه بر مسئولیت معاونت امور بین‌الملل (که به دنبال افشاگری‌های من در کیهان لندن و مطبوعات عربی درباره تسخیری و باند کربلائی‌ها، خامنه‌ای سال گذشته این منصب را به محمد حسن اختری سفیر سابق ایران در سوریه واگذار کرد)، دبیر کلی تشکیلات رابطه اهل بیت جهانی را نیز عهده دار بود (این منصب نیز تابستان گذشته به علی اکبر ولایتی وزیر خارجه سابق رژیم و مشاور عالی خامنه‌ای داده شد). و وقتی «میر سلیم» وزیر ارشاد شد، يك حکم معاونت نیز برای تسخیری صادر کرد، به این ترتیب کار انتخاب وابستگان

فرهنگی رژیم در خارج نیز از طریق تسخیری به دست وزارت اطلاعات افتاد. از سوی دیگر «میر حجازی» نیز در دفتر خامنه ای کار انتخاب نمایندگان و وکلای رهبر را در خارج و تعیین سرپرست برای مراکز اسلامی را زیر نظر داشت. و با توجه به روابط فلاحیان و او و میزان همکاری وی با وزارت اطلاعات می توان گفت نمایندگان رهبر در خارج و مسئولان مراکز اسلامی نیز همگی از سپردگان فلاحیان و عمال او بودند.

در دوران فلاحیان وزارت اطلاعات از هر نظر گسترش یافت. دانشکده امام باقر که برای تربیت کادرهای وزات خانه تأسیس شده بود با ورود کارشناسان و معلمان خارجی (از کره شمالی، چین، سوریه، کوبا و روسیه) به یکی از مهم ترین مراکز تربیت مأموران امنیتی در جهان تبدیل شد. در این حال وزارت اطلاعات از طریق ایجاد يك شورای عالی امنیتی (غیر از شورای عالی امنیت ملی که ریاستش با رئیس جمهوری است) عملاً دیگر سازمان های مسئول در مسائل امنیتی را نیز زیر نظر گرفت. در رابطه با این سازمان ها در يك گزارش مکمل مطالب ناگفته ای را عنوان خواهم کرد. (این سازمان ها عبارتند از :

حراست اطلاعات سپاه، ارتش، نیروهای انتظامی، واحد ویژه اطلاعات نیروهای قدس، دفتر ویژه اطلاعات ریاست جمهوری، حراست اطلاعات در کلیه وزارت خانه ها و مؤسسات دولتی، دفتر ویژه اطلاعات، دفتر رهبری، حراست اطلاعات نیروهای بسیج مردمی، دادگاه ویژه روحانیت).

تأمین کادرها

از بدو تشکیل وزارت اطلاعات تأمین کادرهای این وزارتخانه از سه طریق انجام می گرفت.

۱ - از طریق حوزه و مراکز روحانی، به این ترتیب که هر ساله شماری از طلبه‌های مستعد و جوان که با علوم جدید نیز آشنا بودند پس از امتحانات متعدد و دیدن دوره‌های آموزشی جلب وزارت اطلاعات می شدند.

۲ - از طریق سپاه و بسیج و دیگر نیروهای نظامی و انتظامی، معمولاً افراد متعصب که دارای قابلیت‌های نظامی بالا بودند و در مأموریت‌های مختلف امتحان وفاداری خود را به نظام داده بودند، به وزارت اطلاعات جذب می شدند.

۳ - از طریق دانشگاه‌ها و مراکز علمی و فرهنگی، افرادی که از این طریق به همکاری دعوت می شدند، معمولاً در مقام کارشناس و محقق به کار گماشته می شدند.

البته کادرهای بالای وزارت اطلاعات که از هر سه این گروه‌ها در میانشان دیده می شد، دارای ویژگیهای دیگری نیز بودند از جمله روابط نزدیکشان با ارکان نظام و قابلیت‌های

آنها در کشتن و پرونده سازی و شکنجه کردن و به زندان انداختن کسانی که «انگ» مخالف روی آنها خورده بود.

فلاحیان با وارد کردن تعداد زیادی از تحصیل کرده های خارج به وزارت اطلاعات و نیز اعاده به خدمت ده ها تن از کارشناسان و مأموران ساواک شاه، به ظاهر برآن بود تا تشکیلات امنیتی رژیم را از يك حوزه آخوندی و پادگان سپاه، به يك سازمان مدرن و کارآمد تبدیل کند. اما در عمل، حضور افراد تازه، تنها بار هزینه های وزارت را بالا برد. چون کارها همچنان در دست پورمحمدی ها، موسوی نژادها، سعید امامی ها پورفلاح ها، اکبریان ها و ... باقی ماند. وزارت اطلاعات برای انجام عملیات پروغمرزی معمولاً با برنامه ریزی های دقیق که گاه ماه ها به طول می انجامید، در چهارچوب يك شبکه اطلاعاتی و عملیاتی گسترده دست به کار می شد. در این شبکه علاوه بر سازمان اطلاعات سپاه، وزارت خارجه وزارت پست و تلگراف و تلفن (در زمان غرضی) وزارت جهاد سازندگی، وزارت ارشاد (در زمان علی لاریجانی و میر سلیم) دفتر اطلاعات ویژه ریاست جمهوری، معاونت امور بین المللی دفتر رهبری، رادیو تلویزیون، سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی همکاری تنگاتنگ با وزارت اطلاعات داشتند. (برای نمونه در قتل دکتر «قاسملو» عوامل اطلاعات سپاه، در قتل دکتر بختیار عوامل وزارت پست و تلگراف، رادیو تلویزیون و وزارت خارجه در قتل دکتر شرفکندی اطلاعات سپاه و عوامل

سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی همچون «کاظم دارابی» و «لبنانی» های آدمکش، نقش اساسی را عهده دار بودند. معمولاً عوامل به خدمت گرفته شده ساواک در زمینه فعالیت‌های ضد جاسوسی، خاصه در رابطه با شوروی و بلوک شرق و پس از فروپاشیدن اتحاد شوروی در رابطه با روسیه و کشورهای تازه استقلال یافته و نیز در رابطه با سازمان‌های مخالف دارای جناح مسلح، مثل مجاهدین خلق و بازماندگان گروه‌های چپ در عراق و احزاب چپ، انجام وظیفه می‌کردند. نکته جالب دیگر این که یکی از مسئولیت‌های عمده وزارت اطلاعات در زمان تأسیس آن مبارزه با فساد و ارتشاء بود. اما در سال‌های اخیر وزارتخانه خود به مرکز عمده فساد تبدیل شده بود.

موضوع مهم دیگری که باید به آن اشاره کنم، بی‌اعتباری اخلاق و مذهب و مسائل مربوط به فرهنگ عمومی جامعه و خلاصه آنچه که رژیم ادعای تطبیق آن را در جامعه دارد، در عملکرد مسئولان و عوامل وزارت اطلاعات است. در طول تحقیقاتم به دفعات به مواردی از اعمال غیراخلاقی مسئولان و مأموران وزارت اطلاعات برخورده‌ام که واقعاً حتی تصورش نیز سخت است. (در يك مورد جوان کُردی را پس از هفته‌ها تجاوز به وی و خواهرش و مبتلا ساختن آن دو به بیماری‌های مقاربتی، به شمال عراق فرستاده بودند تا پسرک به داخل حزب دمکرات کردستان ایران به عنوان داوطلب نفوذ کند و

یکی از سران حزب را بکشد و دخترک نیز با برقراری روابط جنسی، جوانان عضو را مبتلا سازد. نوار اعترافات این دو را دوستان حزب دمکرات کردستان به من دادند و من واقعاً بیش از هر چیز برای حال این برادر و خواهر تباه شده گریستم. در مورد «هلموت هوفر» بازرگان آلمانی نیز «وسيله خانم» دانشجو را به سراغ او فرستاده بودند که برو و به رختخوابش بکش، باقی قضیه با ما. در زمینه همین کارهای غیر اخلاقی باید ده ها مورد تجاوز به عنف به دختران و پسران جوانی که به نوعی در دام اطلاعاتی ها می افتادند و معتاد کردن افراد و گذاشتن مواد مخدر در چمدان بعضی از مسافران خارج اشاره کنم.

بعد از جریان دادگاه برلین و فاش شدن سفر فلاحیان به آلمان و نقش او در قتل رهبران کرد، طبیعی بود که طرف باید کنار گذاشته می شد. اما حتی اگر میکونوس هم پیش نمی آمد خاتمی فلاحیان و باندش را کنار می گذاشت. اما آمدن دُری نجف آبادی صاحب لقب دیرنیه «قربانعلی ماست بند» هیچ چیز را عوض نکرد. جز این که او، دامادش «حسام الدین آشنا» را مسئول یکی از حوزه های معاونت کرد، بقیه عوامل «ریشه‌ری» و «فلاحیان» در کارهایشان ابقا شدند و چون دُری نجف آبادی ماشین امضا بود، عملاً همه اعمال خلاف قانون ادامه یافت. تنها نکته مثبتی که در کارنامه دُری دیده می شود، تلاش او برای کوتاه کردن دست عوامل وزارت اطلاعات از امور مالی و تجاری است. البته خاتمی در حکم او

تأکید کرده بود وزارت اطلاعات به هیچ روی نباید در کارهای مالی چه از نزدیک و چه از دور دخالتی داشته باشد. در طول وزارت «دری نجف آبادی» تعدادی از مسئولان پائین وزارت اطلاعات به علت آلودگی مالی کنار گذاشته شدند اما سیاست‌های وزارتخانه هیچ تغییری نکرد. بلکه مسئولان بلند پایه این وزارت خانه دست در دست یکدیگر امکانات وزارتخانه را برای متزلزل ساختن دولت خاتمی و ضربه زدن به او تا حد حذف فیزیکی‌اش بسیج کردند. در واقع وزارت اطلاعات دولتی بود به مراتب پرقدرت‌تر از دولت خاتمی که عملاً صاحب اختیار همه چیز و همه کس از رهبری جمهوری اسلامی تا مردم عادی بود و در جریان قتل‌های اخیر آشکار شد که چگونه بلند پایگان این وزارتخانه با همکاری فرماندهی سپاه، شماری از آخوندهای صاحب قدرت و مقامات دفتر رهبری حکم قتل صادر می‌کردند و اجرای آن را برعهده مأموران اداره عملیات و اطلاعات سپاه می‌گذاشتند. بدیهی است کنارزدن دری نجف آبادی بی آن که تغییرات بنیادین در وزارت اطلاعات صورت گیرد، نمی‌تواند به سلطه جهانی این دستگاه فاسد خاتمه دهد.

وزارت اطلاعات پس از قتل‌ها

خاتمی در آغاز روی کار آمدنش با این تصور دمساز بود که می‌تواند از طریق افرادی چون مصطفی کاظمی «موسوی نژاد» مدیر کل امنیت داخلی که به ظاهر با او همدل بود و مدام برای او گزارش می‌فرستاد و اظهار شادمانی از تحولات کشور می‌کرد، وضع وزارت اطلاعات را دگرگون کند. اما قتل‌های تکان دهنده نشان داد که در این دستگاه در واقع بایستی انقلابی صورت بگیرد ...

خاتمی پس از قتل‌های زنجیره‌ای در دومین دیدارش از وزارت اطلاعات، کارنامه بخش بین‌المللی وزارت اطلاعات (مسئول تعقیب و قتل مخالفان در خارج کشور) را مورد انتقاد قرار داد به گونه‌ای که شماری از مسئولان این بخش در اعتراض به سخنان او چند روز بعد استعفا دادند. تمام تلاش

خاتمی این بود که از طریق حوزه معاونت‌ها، وزارت اطلاعات را دگرگون کند. اما با بودن پورمحمدی و عوامل فلاحیان این کار به کندی پیش می‌رود.

دستگاه وزارت اطلاعات ایران که به دنبال دگرگونی‌های ناشی از حادثه قتل‌ها که منجر به کناره‌گیری «دری نجف آبادی» و روی کار آمدن «علی یونسی» به عنوان وزیر اطلاعات شد، دوران انتقالی را می‌گذراند که طی آن غیر از چهارچوب اداری اطلاعات، نحوه عملکرد، ابعاد مسئولیت‌ها و وظایف و چگونگی ارتباط بین این وزارتخانه و دیگر نهادهای امنیتی (مثل حفاظت و حراست اطلاعات سپاه، حفاظت اطلاعات ارتش، اطلاعات فرماندهی کل قوا، سازمان ویژه اطلاعات، دادگاه ویژه روحانیت) نیز دچار تغییرات بنیادین شده است و تا امروز علاوه بر تغییر شماری از ارکان وزارت اطلاعات که از بدو تأسیس این وزارتخانه در سال ۱۳۶۲ حضوری چشمگیر و گسترده در وزارت اطلاعات داشته‌اند، نحوه روابط وزارت اطلاعات با دیگر ارگان‌ها و نهادهای نظام نیز دچار تغییر شده است، البته این نکته حائز اهمیت است که بعلاوه بودن درهای وزارت اطلاعات به روی «غیرخودی»‌ها امروز که فساد و جنایتکاری «خودی»‌ها آشکار شده است، یافتن جانشینانی قابل برای «خودی»‌ها کاری به مراتب مشکل‌تر از آن است که خاتمی و دوستانش تصور می‌کردند. برای نمونه هنگامی که به دستور «خاتمی» و با موافقت «خامنه‌ای»، «پورمحمدی» قائم‌مقام وزیر اطلاعات

به علت ارتباطش با قتل‌های اخیر کنار گذاشته شد، «علی یونسی» بعد از يك هفته ناچار شد او را برای مدت چند روز به وزارت اطلاعات دعوت کند، تا فردی که به عنوان جانشین موقت وی تعیین کرده است، برای کارهایی که در پیش دارد، راهنمایی کند. وقتی در دستگاہی نظم و ترتیبی در کار نباشد و افراد تعیین کننده سیاست‌ها و خط مشی‌ها شوند که، طبیعی است غیاب فردی مثل «پورمحمدی» که ریز وکلان مسائل وزارت‌خانه را طی مدتی قریب به ۱۵ سال زیر نظر داشته، باعث لنگی کارها می‌شود.

به هر حال همان گونه که ذکر شد، به علت ویژگی‌های وزارت اطلاعات (که از يك نظر تفاوت چندانی با ویژگی‌های ساواک سابق و دستگاہ‌های امنیتی دیگر کشورهای جهان ندارد)، تغییرات در این وزارت‌خانه با کندی بسیار صورت می‌گیرد. احتمالاً خاقی در برابر منطق «یونسی» و کسانی مثل «سرمدی» که در عین حال مورد اعتماد خاقی نیز هست، پذیرفته است که تغییرات در وزارت اطلاعات به صورت مرحله‌ای و پس از تأمین کادرهای جانشین برای به دست گرفتن مسئولیت‌های اصلی وزارت‌خانه، به جای مسئولین فاسد و آلوده پیشین، صورت بگیرد. این نکته قابل توجه است که در قانون تشکیل وزارت اطلاعات مصوب ۲۷ مرداد ۱۳۶۲، در ماده نخست این قانون در رابطه با برپائی وزارت اطلاعات آمده است:

«به منظور کسب و پرورش اطلاعات امنیتی و اطلاعات خارجی و حفاظت اطلاعات ضدجاسوسی و به دست آوردن

آگاهی های لازم از وضعیت دشمنان داخلی و خارجی جهت پیشگیری و مقابله با توطئه های آنان علیه انقلاب اسلامی کشور و نظام جمهوری اسلامی ایران، وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی ایران تشکیل می گردد.»

به عبارت دیگر وزارت اطلاعات طی سال های عمری که پشت سر گذاشته، با دخالت دراموری که قانوناً جزو وظایفش نبوده (مثل مشارکت مستقیم در عملیات تعقیب و بازداشت، شکنجه، قتل، فعالیت های بازرگانی، امور نظامی، مصادره اموال، عزل و نصب مسئولان در سطوح مختلف و ...) عملاً قانون را زیر پا نهاده است. صراحت قانون در رابطه با این امر که فعالیت های وزارت اطلاعات در مرحله عملیاتی متوقف می شود و ارگان های دیگری مثل پلیس و نیروهای انتظامی و ضابطان قضائی و گاه سپاه و ارتش عهده دار مسئولیت های عملیاتی هستند (مثل تعقیب، بازداشت، محاکمه و ...) راه هرنوع چون و چرا و بهانه جوئی را می بندد. حتی در مورد مسائلی که به امور امنیت ملی مربوط می شود و پای ارتش و سپاه و احتمالاً دولت های خارجی در میان است، تبصره يك ماده قانونی تشکیل وزارت اطلاعات گوشزد می کند:

اطلاعات نظامی با حفظ هماهنگی با وزارت اطلاعات، بر عهده ارگان های نظامی خواهد بود.»

ارگان هایی مثل «اطلاعات سپاه، رکن ۲ ارتش و نیروهای مسلح که عنوان حفاظت اطلاعات اطلاعات و ضداطلاعات را بر آن ها گذاشته اند ...» در تبصره ۲ همین ماده نیز آمده است:

«اطلاعات تخصصی آشکار در هر زمینه‌ای به عهده ارگان تخصصی مربوط می‌شود». در ماده ۴ قانون تشکیل وزارت اطلاعات گوشزد شده که:

«کلیه امور اجرایی امنیت داخلی بر عهده ضابطین قوه قضائیه می‌باشد. و وزارت اطلاعات قبل از عملیات، اطلاعات لازم را در اختیار ضابطین قرار خواهد داد».

نکته جالب این که در هفتم تیرماه ۱۳۶۶ به دنبال اعتراض یکی از قضات عضو شورایی قضائی نسبت به اقدام مأموران وزارت اطلاعات در بازداشت فردی که به علت درگیری با یکی از مسئولان وقت اداره امنیت داخلی به زندان افتاده بود، وزارت اطلاعات، استعلامی با امضای «ریشه‌ری» وزیر وقت اطلاعات، به اداره حقوقی دیوان عالی کشور فرستاد. در این استعلام آمده بود: «آیا مأمورین وزارت اطلاعات، جزء ضابطان دادگستری به حساب می‌آیند؟ و اگر چنین نیست، آیا می‌توان دستور جلب و بازداشت متهم و دیگر اقدامات قضائی را که در حوزه اختیارات ضابطان قوه قضائیه است به آنان تفویض کرد». در پاسخ به این استعلام، اداره حقوقی در همان روز، یعنی هفتم تیرماه ۱۳۶۶ طی نامه شماره ۷/۲۵۳ به وزارت اطلاعات نوشت: مأموران وزارت اطلاعات به هیچوجه جزء ضابطان دادگستری محسوب نمی‌شوند و با توجه به قانون تشکیل آن وزارتخانه مورخ ۲۷ مرداد ۱۳۶۲، نمی‌توان جلب و دستگیری و سایر اقدامات قضائی را از وزارت اطلاعات تقاضا کرد». در ماده ۱۰ قانون تأسیس وزارت اطلاعات، در

شرح وظایف این وزارتخانه طی شش بند ذکر شده است:

«کسب و جمع آوری اخبار، و تولید و تجزیه و تحلیل و طبقه بندی اطلاعات، اسناد و مدارک، آموزش به ارگان‌ها جهت حفاظت از اطلاعات، اسناد و اشیاء مهم و ارائه خدمات اطلاعاتی و تبادل اطلاعات با کشورهای حائز صلاحیت، از جمله مهمترین مسئولیت‌های وزارت اطلاعات می‌باشد». در رابطه با نحوه عملکرد و نوع همکاری وزارت اطلاعات با دیگر ارگان‌های اطلاعاتی، در چند ماده از جمله مواد ۸، ۷، ۶، ۵ و ۹ به ضرورت همکاری وزارت اطلاعات با حفاظت اطلاعات سپاه و ارتش و نیروهای انتظامی و ... اشاره شده اما بلافاصله قانون گوشزد کرده است: «افراد حفاظت این ارگان‌ها تابع فرمانده یگان خود می‌باشند». به عبارت دیگر وزارت اطلاعات نمی‌تواند آن‌ها را بدون موافقت فرمانده مسئول، به خدمت گیرد. نکته جالب دیگری که خاتمی با استناد به آن توانست تا حدودی سلطه دولت را در وزارت اطلاعات برقرار سازد و بسیاری از مصوبه‌های پیشین وزارت اطلاعات را «کأن لم یکن» اعلام کند ماده ۱۱ قانون تشکیل وزارت اطلاعات است که تأکید می‌کند:

«سیاست‌های کلی و خط مشی و اهداف اطلاعاتی وزارت اطلاعات باید به تصویب هیئت وزیران که با حضور رئیس جمهوری تشکیل می‌شود، برسد». با این ترتیب ده‌ها مصوبه که بدون اطلاع هیئت دولت گاه به امر رهبر و زمانی بنا به خواست وزرای پیشین: (ریشه‌ری، فلاحیان، دری نجف آبادی)

با اجرا گذاشته شده، مشروعیت قانونی ندارد و توسل به آن برای توجیه اعمال گذشته وزارت اطلاعات، وجاهت حقوقی نخواهد داشت.

به هر صورت در طول ماه‌های اخیر چند اقدام عملی در جهت تطبیق قانون تشکیل وزارت اطلاعات، به صورت متوقف ساختن فعالیت‌های خارج از قانون مأموران وزارت اطلاعات، انجام گرفته است که عمده ترین آن از این قرار است:

۱ - منع کامل هرگونه فعالیت تجاری و اقتصادی توسط مسئولان و کارکنان وزارت اطلاعات.

۲ - انحلال دفاتر موازی حراست در دستگاه‌های دولتی و واگذاری مسئولیت آن‌ها به حراست این دستگاه‌ها.

۳ - انحلال بخش فعالیت‌های فرهنگی و تبلیغاتی (که در گستره آن در داخل و خارج کشور میلیاردها ریال پول بیت‌المال به جیب افرادی می رفت که به ظاهر مشغول فعالیت‌های فرهنگی و تبلیغاتی و گسترش فرهنگ و ادب و هنر و .. بودند) و واگذاری امکانات این بخش به سازمان ارتباطات و فرهنگ اسلامی که خود يك تشکیلات امنیتی دیگری است که زیر نظر رهبر و با سرپرستی «علی محمد تسخیری» فعالیت می کند.

در داخل وزارت خانه نیز تصفیه‌هایی صورت گرفته و در عین حال چگونگی ارتباط وزارت اطلاعات با دولت، دستگاه رهبری، نیروهای انتظامی و ارتش و سپاه دچار تغییراتی شده‌است که به طور عمده از این قرار است:

۱ - تغییرات در سطح مدیران

در این زمینه مهمترین تغییر در سطح معاونان بوده است. برکناری «پورمحمدی» قائم مقام وزیر، «اکبریان» معاون مالی و از مدیران «تکوا»، «پورفلاح» و «موسوی» - این موسوی غیر از مصطفی کاظمی «موسوی نژاد» است - ، به طور کلی چهره معاونت های وزارت اطلاعات را تغییر داده است.

در حال حاضر در سطح معاونت، افراد زیر دارای موقعیت تثبیت شده ای هستند: «سرمدی»، «شفیعی»، و «باقریان». «علی ربیعی» و «خسرو تهرانی» به عنوان مشاوران خاصی در امور امنیتی که نقش عمده ای در کمیته تحقیقات ویژه ریاست جمهوری در امور قتل های اخیر داشته اند، «علی یونسی» را در کار بازسازی وزارت اطلاعات یاری داده اند.

۲ - در سطح مسئولان ادارات و مدیران کل و رؤسای اطلاعات استان ها و شهرستان ها

در این سطح نیز تغییرات عمده ای صورت گرفته است که این تغییرات تا چند ماه دیگر تکمیل خواهد شد. اغلب مدیران کل استان ها و شهرهای بزرگ تغییر کرده اند. اما هنوز جانشینی برای مدیران کل در خود وزارت اطلاعات در تهران پیدا نشده است و «یونسی» می کوشد شماری از همکاران سابقش در سازمان قضائی نیروهای مسلح را برای پذیرش مسئولیت های بالای وزارت اطلاعات به این دستگاه منتقل کند.

۳ - در سطح نمایندگان وزارت اطلاعات در خارج از

کشور باید گفت که به طور کلی تشکیلات وزارت اطلاعات در خارج از کشور در شرف تغییرات اساسی است و قرار بر این است که ۵ ایستگاه اطلاعاتی درجه اول و شماری مراکز درجه دو و سه تأسیس شود. بعضی از ایستگاه‌های درجه اول در گذشته وجود داشته است، اما حدود اختیارات آن‌ها و نحوه عملکردشان تغییر خواهد کرد.

ایستگاه‌های درجه اول عبارتند از:

۱ - در آسیا: «پاکستان» بایک ایستگاه تقویتی در مانزی و چین.

۲ - در اروپا «اتریش» بایک ایستگاه تقویتی در ترکیه

۳ - در آفریقا «سودان» بایک ایستگاه تقویتی در

آفریقای جنوبی

۴ - در آمریکای شمالی و مرکزی: «کانادا» بایک

ایستگاه تقویتی در دفتر هیئت نمایندگی سازمان ملل متحد.

۵ - در خاور میانه عربی: «سوریه» بایستگاه تقویتی

در امارات متحد عربی «دبی»

در این حال در ۹۶ سفارت و کنسولگری ایران در خارج

نیز حد اقل یک و حد اکثر هشت مأمور اطلاعاتی گاه در

سطح سفیر، معاون سفیر، کنسول و دبیر اول و دوم و سوم

سفارت مشغول فعالیت هستند. در شهرهایی مثل لندن علاوه

بر مأموران رسمی اطلاعات که اغلب شناخته شده‌اند، ده‌ها

مأمور نیز در مراکز اسلامی، شرکت کالا، دفاتر مؤسسات و

مراکز فرهنگی، مالی، و تجارتي رژیم مشغول فعالیت هستند.

سازمان اطلاعات سپاه

سازمان اطلاعات سپاه پاسداران

سازمان حفاظت اطلاعات سپاه پاسداران و چگونگی به وجود آمدن آن داستان مفصلی دارد که به علت اهمیت آن، من از دو روایت برای بازگوئی آن استفاده کرده‌ام. نخستین روایت از سردار سرتیپ پاسدار «غلامعلی رشید» است که از بنیانگذاران اطلاعات سپاه (به همراه حمید رضا نقاشان - احمد متوسلیان، که در لبنان توسط فالانژها ربوده و پس از تخلیه، اطلاعاتی به قتل رسید - یحیی رحیم صفوی فرمانده فعلی سپاه، محسن رضائی فرمانده قبلی، مرتضی رضائی، بروجردی، کاظمی و باقری که هر سه در جنگ کشته شدند) می‌باشد که در حال حاضر نیز معاونت اطلاعات و عملیات را در ستاد کل نیروهای مسلح برعهده دارد. و دومین روایت از

يك فرمانده پيشين نيروي دريائي است كه مدت زماني در آغاز جنگ به علت تخصصش، در ستاد اطلاعات در جبهه جنوب با مسئولان اطلاعاتي سپاه و ارتش همكاري داشته است. «غلامعلي رشيد» در هفتمين همایش سراسري دفاع مقدس، سخنراني مبسوطي ايراد كرد كه پالایش شده آن در شماره‌های ۲۳ و ۲۴ «فصلنامه سياست دفاعي» - كه توسط دانشگاه امام حسين وابسته به سپاه منتشر می‌شود - در تابستان و پائيز ۱۳۷۷ به چاپ رسیده است. او در این سخنرانی در رابطه با چگونگی تشکیل سازمان اطلاعات سپاه با اشاره به غافلگیر شدن نیروهای مسلح ایران در حمله ارتش «صدام حسين» به خاک ایران می‌گوید:

برای این که در فضای بحث گذشته قرار بگیریم باید چند نکته را یادآوری کنم:

۱ - نکته اول این است که ما در آغاز جنگ فاقد يك سازمان اطلاعات رزمی بودیم. بخش اطلاعات حوزه امنیتی فعال بود ولی از شروع جنگ و قبل از آن، اطلاعاتی تحت عنوان اطلاعات رزمی یا سازمانی به نام رکن ۲ یا اطلاعات عملیاتی نداشتیم. علت هم آن بود که سپاه را برای منظور دیگری ایجاد کردند و هرگز در ذهن بنیانگذار سپاه این نبود که سپاهی که در سال ۵۸ تأسیس می‌کنند باید در سال ۶۱ یا ۶۵ به عنوان يك ارتش در مقابل ارتش کلاسیک و منظم عراق بچنگد که نمونه آن در عملیات کربلای ۵ در «فتح فاو»،

عملیات «خیبر» و یا در عملیات «بدر» دیده شد.

۲ - نکته دوم این که «واحد اطلاعات» در جنگ به عنوان تخصصی در کنار تخصص‌های دیگر، مثل پدافند هوایی، مهندسی رزهی، توپخانه و ... و قبل از همه این‌ها به عنوان يك ضرورت حیاتی شکل گرفت. حتی شاید زودتر از واحد عملیات حرکت کرد و باز در این جا باید یاد «حسین باقری» را گرامی داشت که انصافاً با آن هوش و استعداد وافر که خداوند به ایشان داده بود، آن شبکه اطلاعاتی را در بخش اعظمی از جبهه از «دهلران» تا رأس «آبادان» به وجود آورد. با جمع آوری اطلاعات بسیار دقیق، به شناسایی دشمن، زمین و بعد هم سایر مسائل کمک وافر کرد.

۳ - نکته سوم این که «اطلاعات در جنگ» از گام‌های بسیار ابتدائی و در ابعاد تاکتیکی، حیات خود را شروع کرد. با این گونه سئوال‌ها که دشمن کجاست و دشمن چگونه پدافند می‌کند. این سئوالاتی بود که در مهرماه یا آبان ماه سال ۱۳۵۹، فرماندهان متعدد عملیاتی می‌پرسیدند که دشمن کجاست؟ و این نیازمند آن بود که عنصری به نام عنصر شناسایی با يك سلاح قنداق تاشو، يك قمقمه آب، يك مقدار غذا و با يك دوربین اعزام گردد و ببیند که آن دشمن کجاست. چون دشمن حدود يك یا دو ماه در تلاطم بود و در بعضی از محورها پیشروی زیادی کرده بود و در بعضی از محورها دیگر به طور ناهماهنگی عقب مانده بود و ما پیوسته در پی این نکته بودیم

که دشمن را پیدا کنیم؛ و برای حمله به این دشمن باید می‌دانستیم که چگونه آرایش گرفته است.

۴ - نکته چهارم این که تا ده ماه پس از جنگ، سپاه هیچ نقشی در فرماندهی و کنترل جبهه نداشت. فرماندهی، تصمیم‌گیری و کنترل جبهه‌ها در جنگ در اختیار برادران ارتش بود و شخص «بنی صدر» به عنوان فرمانده کل قوا حضور داشت. این بدان معنی نبود که ما نیرو نداشتیم، یعنی از «پاوه» و «جوانرود» تا رأس «آبادن» اگر آمار گرفته می‌شد، حدود ۳۰ گردان غیر سازمانی در خط مقدم وجود داشت که در کنار برادران ارتش یا مستقل یا میان آن‌ها علیه دشمن کار می‌کردند و به دفاع مشغول بودند. ولی اطلاعات در این ۱۰ ماه به خود ما متکی بود، عمده این اطلاعات از این شبکه اطلاعاتی که سپاه خود ایجاد کرده بود، می‌آمد و در اهواز، در پایگاه «گلف» یا پایگاه «منتظران شهادت» در حضور شهیدباقری جمع بندی می‌شد و در سطح بالاتر به یک ایده نظامی تبدیل می‌گردید. بعد از این ۱۰ ماه که ارتباطات با ارتش وسیعتر شد و حدود یک سال و نیم تا دو سال به طور مشترک فعالیت می‌کردیم، اطلاعات ما مقداری هم از ارتش کمک گرفت. ولی تا این جا در داخل خاک خودمان صورت می‌گرفت. زیرا ارتش روی زمین اطلاعات نسبتاً خوبی داشت و از قبل از جنگ، معابر را شناسائی کرده بود. و روی عوارض زمین، بررسی‌های کامل منطقه‌ای داشت و از

بخش‌های مختلف جبهه، در حول و حوش مرز در درون خاک خودی، اطلاعات خوبی داشت که ما از آن‌ها استفاده می‌کردیم. اما بعد از فتح خرمشهر، یعنی از نیمه سال ۶۲ به بعد به ویژه بعد از عملیات «خیبر» ما دوباره مستقل شدیم که تا پایان جنگ می‌بینیم سپاه مستقل می‌جنگد. این استقلال به اطلاعات هم سرایت پیدا می‌کرد. در این مرحله اطلاعات سپاه متکی به خودش بود و دیگر در درون خاک عراق هم می‌جنگید. در این برهه، پیروزی‌های درخشان سپاه مثل «الفجر ۸» و «کربلای ۵» و «فجر ۱۰» واقعاً بیان‌کننده قدرت سازمان اطلاعات رزمی سپاه است، چون اتکای عمده ما روی اطلاعات بوده است و فرماندهی که می‌خواست تصمیم‌گیری کند، عمدتاً روی اطلاعاتی بود که به ایشان می‌دادند، تصمیم‌گیری می‌کرد. علت موفقیت‌های ما به همراه همدیگر تا فتح خرمشهر و یا در عملیات‌های مستقلی مثل فتح «فاو» و «کربلای ۵» به شناخت عمیق از زمین دشمن باز برمی‌گردد.»

«غلامعلی رشید» با اشاره به نقش ویژه اطلاعات و ضداطلاعات در حوزه نظامی و غیر نظامی می‌گوید:

«اطلاعات، به اطلاعات نظامی و غیر نظامی قابل تقسیم بندی است. در حوزه نظامی، ما هم بعد تاکتیکی داریم و هم بعد استراتژیک و در حوزه کار غیرنظامی هم به همین ترتیب. در این مرحله اگر به گذشته نگاه کنیم، و در هر دو حوزه موفقیت‌های خیلی بزرگی به دست آورده ایم. نخست در حوزه

امنیتی بود که حدود يك سال یا شش ماه قبل از جنگ آغاز گردید و تا يك سال پس از جنگ ادامه داشت و سپس تحویل برادران وزارت اطلاعات گردید. دوم اطلاعات در حوزه کار نظامی در جنگ است که ۸ سال ادامه داشت. اگر بخواهیم حوزه اول، یعنی حوزه امنیتی، از گذشته ارزیابی داشته باشیم، می توانیم به جرأت بگوئیم که در برخورد با تمام جریانات سیاسی - نظامی محارب و گروه های ضدانقلاب اعم از منافقین، حزب توده، فرقان و چریک های فدائی خلق و ... موفق بوده ایم. و این نشانگر قدرت اطلاعات نظام است که اگر بخواهیم گذشته را ارزیابی کنیم باید ببینیم که این موفقیت چگونه حاصل شد. باید گفت که عامل اول، جدیت در صحنه عمل، همراه با تعهد، دقت، خلاقیت، ودغدغه دائمی که در برادران مسئول اطلاعاتی بود، سبب شد که ما در رویارویی با مخالفان، بر آنها چیره شویم.

عامل دوم، شناخت عمیق از گروهک ها و کار اطلاعاتی بود که از جنس فعالیت های اطلاعاتی خود گروه ها صورت گرفت. چون مسئولان اطلاعات در آن ایام، خودشان از شخصیت های مبارزی بودند که با این گونه فعالیت های اطلاعاتی، قبل از انقلاب آشنائی کامل داشتند. یعنی به خوبی می دانستند که این ها چه فتونی برای کار خودشان دارند؛ چگونه قرار می گذارند، قرارهای دائمی، و موقتی روزانه آنها چیست و می دانند خانه تیمی آنها چه نوعی است و

چگونه عضوگیری می‌کنند، وسائل ارتباطی و ترددی آنها چیست. این برادران توانستند همه این‌ها را کشف کنند، زیرا خود سال‌ها در این حوزه امنیتی زندگی کرده بودند و این امر موجب گردید در يك روند نسبتاً طولانی و دريك فرصت مناسب از شروع جنگ تا يك سال بعد، و دورانی که منافقین به فاز نظامی وارد شدند، تمامی گروه‌ها را با شکست‌های فاحشی روبرو سازند.

عامل سوم موفقیت ما این بود که در تعیین مرزبندی گروه‌ها با انقلاب و ضرورت برخورد با آنها يك وحدت نظر داشتیم که هیچ تردیدی در این مرزبندی وجود نداشت و در نتیجه بر قدرت عمل ما برای تصمیم‌گیری در تمام سطوح این حالت و این عامل می‌افزود.

اما در حوزه نظامی؛ کار اطلاعاتی در زمان جنگ، فراز و نشیب‌های زیادی داشته و در نتیجه ارزیابی آنها هم مقداری مشکل است. در این بحث فرض ما بر این است که اگر در ارزیابی اطلاعات برای تعیین و برآورد اطلاعات، اقدام مناسب و بموقعی صورت نگیرد، زمان لازم برای پیشگیری و مقابله با يك تهاجم کلاسیک و سازمان یافته را از دست خواهیم داد. یعنی زمانی که تهدید در شرایطی و تحت مکانیزمی تبدیل به جنگ می‌شود. چون تهدید همیشه مثل يك پدیده زنده وجود دارد و واحدهای اطلاعاتی و سیستم‌های اطلاعاتی به طور دائم باید این تهدید را تحت نظر داشته باشند و هنگامی

که تشدید پیدا می‌کند یا کاهش می‌یابد و از آن ارزیابی واقعی به دست می‌آورند. زیرا تهدید یکباره تبدیل به جنگ نمی‌شود. تهدید از جانب ترکیه، عراق، خلیج فارس، افغانستان ... در همه جا در اندازه‌های مختلف وجود دارد! مهم این است که سیستم اطلاعاتی ما بتواند آن چنان ارزیابی دقیقی داشته باشد که بتواند پیش بینی کند که سیستم تهدید چه هنگام تبدیل به جنگ می‌شود، که بتوان اقدامات پیشگیری و بازدارندگی را انجام داد. اگر این کار را نکنیم، زمان بازدارندگی و پیشگیری را از دست می‌دهیم و همین عقب ماندگی پیشین موجب می‌شود که در مقابله نتوانیم پایداری کنیم و چون دشمن از ما يك قدم جلوتر است، باید هزینه سنگینی برای آن پردازیم که در جنگ پرداختیم. به دلیل آن که ما به يك ارزیابی صحیح اطلاعاتی از عراق قبل از جنگ نرسیده بودیم، بخش اعظمی از خاک کشورمان به اشغال درآمد. براساس این فرض، مراحل حساس جنگ را با طرح سنوآل هائی مورد بررسی قرار خواهیم داد. می‌خواهم با طرح این پرسش‌ها سهم اطلاعات را روشن کنیم:

سئوال اول: چرا ما نتوانستیم وقوع تهاجم عراق را مطابق آنچه که انجام گرفت پیش بینی کنیم؟

- چون ۶ ماه قبل از جنگ تحرکات ارتش عراق آرام آرام شروع شده بود و نتایج این تحرکات قابل ارزیابی و پیش بینی بود. اگر يك سیستم اطلاعاتی کارآمدی وجود داشت و به طور

سرزنده و سامان یافته و سالمی، وقایع را زیر نظر می‌گرفت و ارزیابی می‌کرد، می‌توانست حکم کند که ارتش عراق در حال آماده شدن برای تهاجم است. چون عراقی‌ها در حقیقت ۶ ماه قبل از جنگ همه چیز را محک زدند و ارزیابی کردند و دلیل این که دست به حمله زدند این بود که فهمیدند سیستم سیاسی - نظامی ما نمی‌تواند تصمیم بگیرد و یکی از عوامل این ضعف بر می‌گشت به ضعف سیستم اطلاعاتی ما که نمی‌توانست وضعیت ارتش عراق را درک کند. مثلاً در فروردین ماه یا مرداد سال ۵۹ اظهارنظرهایی بر اساس شم اطلاعاتی صورت می‌گرفت، ولی آن‌ها کافی نبود. برادرانی که در شهرهای مرزی زندگی می‌کردند و مسئولیت داشتند، مثل شهید بروجردی، شمخانی و شهید جهان آرا و ... از تحرکات مرزی عراق برداشت‌هایی داشتند، اما متکی بر سیستم اطلاعاتی نبود و براساس حدس‌ها و گمان‌ها. می‌گفتیم که ارتش عراق می‌خواهد حمله کند. حالا این حرف‌ها چقدر در سطح سیاسی و اجرائی کشور خریدار داشت، بماند که از سطح استان فراتر نمی‌رفت و حتی اگر به تهران می‌رسید، نیز می‌گفتند که این نظر «بروجردی» یا دیگران است. در خاطرات سردار «رحیم صفوی» فرمانده محترم کل سپاه این نمونه وجود دارد. مثلاً درجائی می‌گوید که «دوماه قبل از جنگ در باختران با «بنی صدر» و فرماندهان ارتش و شهید بروجردی و شهید کاظمی جلسه ای داشتیم. این دو شهید

گفتند که ارتش عراق بزودی حمله خواهد کرد، یکی از فرماندهان ارتش در بالاترین سطح که نمی‌خواهم نامش را ببرم گفت: ارتش عراق کی باشد که بخواهد به ایران حمله کند و اصلاً نظر آن‌ها را نپذیرفتند»

بحث در این نیست که ممکن است فرماندهان ارتش به این نتیجه رسیده باشند که برای آرامش مردم بگویند که اصلاً جنگی روی نمی‌دهد، شاید بر این حرف ایرادی نباشد و در بُعد داخلی بتوان آن را به نوعی تحلیل و ارزیابی کرد. اما بالاخره درون سیستم ارتش، افسران باید توضیح کافی با ادله کافی ارائه بدهند. برادران ارتشی در کتاب‌هایشان مثل کتاب «نقش ارتش در ۸ سال جنگ مقدس» نوشته اند که ما در نوزدهم شهریورماه سال ۱۳۵۹ به یقین رسیدیم که ارتش عراق می‌خواهد به ایران حمله کند. یعنی ۱۲ روز قبل از جنگ، که این دیگر هنگامی بود که زمان پیشگیری را از دست داده بودیم و در مقابله هم قطعاً کم می‌آوردیم. بررسی این مسئله از این جهت مهم است که ممکن است این ضعف کم و بیش هنوز وجود داشته باشد، برادرانی که در ستادکل هستند، در يك طرح تحقیقاتی به این نتیجه رسیدند که باید روی این موضوع کار بکنند. ما برای برآورد تهدیدات يك الگو نداشتیم این گزارش خدمت مقام معظم رهبری هم تقدیم شد. و در آن آوردیم که دو فرض در این موضوع متصور است. فرض اول این است که قبل از انقلاب، آمریکائیاها به دلیل این که

تهدیدات را از درون سیستم ارتش آمریکا و خارج از سیستم ارتش ما بررسی و تعیین می کردند، از همان ابتدا روش بررسی و تهدیدات و ترسیم دورنما و برآورد يك تهدید را در سیستم آموزشی و اجرایی ارتش ما قرار ندادند.

فرض دوم، این که گفتیم تفکر و عملکرد ارتش قبل از انقلاب به دلیل اتکای زیادش به ارتش آمریکا، در تجزیه و تحلیل و پاسخ نهائی به تهدیدات، سبب شده است که هیچگاه در درون ارتش تلاش و اقدام جدی و اساسی برای شناسائی تهدیدات و بررسی نحوه تبدیل يك تهدید به جنگ صورت نگیرد و حداقل یکی از این دو فرض باید باشد. در این جا سوال اول را توضیح می دهیم:

با پیروزی انقلاب اسلامی سیستم اطلاعاتی ما از کار افتاد و ما نتوانستیم با يك کار اطلاعاتی به جمع بندی و نتیجه گیری روشنی برسیم. البته عناصر نفوذی در سیستم ما هم در این ایام مؤثر بودند. حتی با شَم سیاسی هم نتوانستیم به این نتیجه برسیم. بالاخره شخصی به نام «بنی صدر» که عنوان فرمانده کل قوا و رئیس جمهوری این مملکت و نیز ریاست شورای عالی دفاع را داشته است، با این همه مسئولیت ها می آید و در مصاحبه ای قبل از جنگ می گوید:

«جنگ اتفاق نمی افتد. دلیل آن این است که باید موازنه قوا به هم بخورد تا شرایط وقوع جنگ به وجود بیاید.»
در این جا باید گفت که چه پدیده ای مهمتر و مؤثرتر از

انقلاب اسلامی باید در منطقه اتفاق بیفتد که موازنه قوا به هم بخورد؟ پدیده‌ای از این قوی‌تر؟ وقوع انقلاب اسلامی یعنی برهم زدن موازنه قوا در منطقه خلیج فارس که جنگ حتماً اتفاق می‌افتاد. این شمّ سیاسی رئیس جمهوری مملکت بود. به هر حال این عارضه سبب شد که ما در مرحله پیشگیری یا بازدارندگی موفق عمل نکنیم و در مرحله مقاومت هم به رغم همه تلاش عزیزان سپاهی و بسیجی و عناصر حزب‌اللهی و ارتش و سایر نیروهای مردمی، بخش مهمی از مناطق مرزی ما به اشغال دشمن درآمد. بنا بر این عدم برآورد اطلاعاتی و پیشگیری و بازدارندگی منجر به پرداخت هزینه سنگین اشغال شد ...»

«غلامعلی رشید» سپس بدون اشاره به کارشکنی‌های فرماندهان سپاه در کار ارتش و دخالت‌های آخوندهائی که به عنوان نمایندگان امام و رؤسای عقیدتی سیاسی بیش از آن که در اندیشه جنگ باشند، در فکر برپائی روضه خوانی و نماز شهادت بودند، به «بنی صدر» می‌تازد و او و فرماندهان ارتش را عامل شکست‌های نخستین در جنگ و ناکامی عملیات نظامی برای باز پس گیری مناطق اشغالی قلمداد می‌کند و سپس با بزرگ جلوه دادن نقش سپاه و دستگاه اطلاعاتش، در پیروزی‌های مرحله شکست محاصره آبادان می‌گوید:

در این مرحله واقعاً دشمن و هم زمین را به خوبی می‌شناختیم، زیرا در خاک خودمان بودیم و زمین آن را به

خوبی شناسائی کرده بودیم.

سئوال چهارم: چرا فتح خرمشهر به يك پیروزی استراتژیک تبدیل نشد و پیروزی نظامی به نتیجه قطعی نرسید؟
در این جا نیز باید سهم اطلاعات را در این عدم موفقیت بررسی کنیم.

اولاً: تصمیم گیری در عملیات رمضان با تأخیر انجام شد، یعنی بلافاصله با آن سرعتی که ما «بیت المقدس» را به «فتح المبین» پیوند دادیم نتوانستیم عملیات‌های مرحله بعد مانند رمضان را آغاز کنیم. شاید اگر به همان سرعت، ما به حرکت خودمان ادامه می دادیم، در انجام آن عملیات موفقیت بیشتری کسب می کردیم.

ثانیاً: فضای فکری مسئولان نظامی برای چند ماه به لبنان معطوف شد. در آن موقع اسرائیلی‌ها به لبنان حمله کردند و تا بیروت پیش آمدند و تمام توجه ما جلب آنجا شد و يك هیئت سیاسی نظامی به لبنان اعزام گردید. من به همراه «سردار رضائی» و آقای «ولایتی» و دیگران رفتیم لبنان و «حاج احمد متوسلیان» را همراه خودمان بردیم و قرار شد که ایشان به منظور انجام امور محوله، آنجا بماند.

بنا بر این برآورد اطلاعاتی ما از تغییرات دشمن درست نبود، تأخیری که پیش آمد، اجازه نداد که تصمیم گیری برای طرح ریزی نظامی براساس داده‌های اطلاعاتی تنظیم شود. لذا در مقایسه با پیروزی‌های گذشته، «رمضان» را هم مثل

«فتح‌المبین» ارزیابی کردیم. سیستم اطلاعاتی ما این جا نتوانست در ظرف یکی دو هفته اطلاعات لازم را از دشمن به دست آورد که به يك ایده صحیح نظامی تبدیل گردد و در همان زمان، صدام در مصاحبه‌ای اظهار می‌دارد که ایرانی‌ها پس از عملیات رمضان حتماً تاکتیک خود را عوض خواهند کرد و ما حتی این کا را هم نکردیم. ما چندین عملیات، از جمله والفجر مقدماتی و یکم، مسلم بن عقیل، محرم، والفجر ۲ و ۳ را با همین تاکتیک انجام دادیم و بعدها در نیمه ۶۲ به بعد و در عملیات خیبر به این نتیجه رسیدیم که باید تاکتیک‌ها را عوض کرد و من این عقب ماندگی را حاصل عقب ماندگی اطلاعاتی می‌دانم که ما نتوانستیم این تاکتیک‌ها را عوض کنیم.

سوال پنجم : چرا در پایان جنگ تحرکات عراق را

درست پیش بینی و ارزیابی نکرده بودیم و به خصوص نتوانستیم تهاجم عراقی‌ها را مطابق آنچه که انجام گرفت مثل آغاز جنگ پیش بینی کنیم. بالاخره این واقعیت مسلمی است. برادرانی که در آذرماه سال ۶۶ می‌گفتند که دشمن به «فاو» حمله می‌کند، در این بحثی نبود نکته در این جا بود که باید درك می‌کردیم که ارتش عراق می‌خواهد از «فاو» شروع و به کجا ختم کند؟ شاید درست مثل وضعیت عراقی‌ها بود بعد از رفتن «بنی صدر» و ایجاد وحدت بین سپاه و ارتش و حمله مشترک به ارتش عراق. عراقی‌ها ممکن است اطلاعاتی به

دستشان رسیده باشد که ایرانی‌ها می‌خواهند به شرق آبادان حمله کنند و وقتی هم عملیات انجام گرفت، ارتش عراقی ارزیابی درستی از موضوع نداشت و صدام در مصاحبه‌ای گفت که ما ۲ پل داشتیم و پل‌ها چون پوسیده بودند گفتیم عقب نشینی تاکتیکی بکنند و باور نمی‌کرد این موجی که شروع شده تا فتح خرمشهر پیش خواهد رفت. این موضوع را ارزیابی نکرده بود و دچار غافلگیری استراتژیک شد و هیچ‌جا نتوانست در مقابل عملیات تاب بیاورد. زیرا آن روحیه سلحشوری بسیجی که به جبهه آمده بود اصلاً همه چیز را دگرگون کرده بود. عراقی‌ها در حقیقت در سال ۶۷ از همین تاکتیک استفاده کردند. می‌دانستیم که دشمن می‌خواهد به «فاو» حمله کند ولی این اطلاعات کافی نبود. دشمن یک استراتژی داشت و با آن استراتژی، کار کرد و موفق شد. اما دلایل این موفقیت چه بود؟ به نظر می‌رسد که ابتکار عملیات آفندی که در دست ما بود و این به یک عادت سالانه تبدیل شده بود، سالی یک عملیات انجام می‌گرفت و حدود ۱۰ ماه تا عملیات بعدی فاصله می‌افتاد که ارتش عراق این را کشف کرد و فهمید که معضل ما و آسیب‌پذیری‌ها در کجاست. منابع اطلاعاتی آن روز نتوانستند در یک نقطه با کار کارشناسانه دشمن را ارزیابی کنند.

آمریکائی‌ها بعد از تصویب قطعنامه ۵۹۸ در تیرماه سال ۶۶ از طرف شورای امنیت سازمان ملل آمدند در خلیج

فارس که پرسش اصلی این بود که این‌ها برای چه منظوری آمده‌اند و مگر بنا نبود که صدام برکنار گردد. پیچیدگی موضوع برای همان ایجاد سردرگمی کرده بود.

نکته بعدی، ما قدرت ناشی از انباشت سلاح و گسترش سازمان رزمی عراق را خوب ارزیابی نکرده بودیم که اگر این سازمان به حرکت در بیاید ما چه خواهیم کرد؟ ارتش عراق می‌توانست در آن واحد ۳۰۰ گردان را به حرکت در بیاورد و این به معنا بود؟ ما با ۱۲۰ گردان آفند می‌کنیم و بعد از يك سال، عراق بیش از ۲ برابر این نیرو را بسیج می‌کند. باید این ارزیابی را می‌داشتیم و باید تغییر استراتژی ارتش عراق را از پدافند و آفند که قطعاً به کمک مستشاری روس‌ها انجام گرفته بود، درك می‌کردیم. هزینه این غفلت استراتژیک موجب شد که تمام مناطق تصرف شده را که در طول ۶ سال به دست آورده بودیم، و حدود ۶۰۰۰ کیلومتر از خاک عراق در اختیار ما بود، در سال ۶۷ و در عرض سه ماه از دست برود.

بنا براین، این يك واقعیت مسلم است که کار اطلاعاتی صحیح منجر به افزایش قدرت تصمیم‌گیری خواهد شد و در فرآیند نهایی و خواسته و منافع جمهوری اسلامی ایران را در عرصه سیاست خارجی و داخلی تأمین خواهد کرد و يك نکته تلخ دیگر این که ما اگر اطلاعات صحیح و دقیقی به مسئولان نظام و دولتمردان بدهیم، آن‌ها که شجاع هم هستند و می‌توانند تصمیم بگیرند، ضعف سیستم اطلاعات است؛

یعنی سیستم اطلاعاتی ماست که باید درست کار کند و نقش اطلاعات را روشن بکنیم. امروز بعضی ایراد می‌گیرند که ماهیت سیاستگذاری ما قدری از انقلابی، تهاجمی و نهضتی به تدافعی و توجه به منافع ملی به جای مصالح اسلامی تبدیل شده است، این ایرادی ندارد و ایراد این است که ما متناسب با این سیاست، این سیستم را سازماندهی نمی‌کنیم. کسی که بحث منافع ملی را مطرح می‌کند، باید به این سیستم اطلاعاتی میدان داد تا متناسب با این طرح، حرکت بکند. مثلاً تبادل اطلاعات امر مهمی است که اگر چه با ریسک‌های زیادی همراه است سودهای زیادی هم در آن وجود دارد، بیانیم برای تأمین منافع امنیتی در این حوزه فعالیت کنیم. ظهور برخی پدیده‌ها را پیش بینی نکرده‌ایم و در حال پرداخت هزینه آن هستیم. سیاست آمریکا و اسرائیل را در خاور میانه، آسیای میانه، قفقاز، در شمال عراق و در خود ترکیه درک نکردیم و قطعاً هزینه آن را خواهیم پرداخت، ما تحولات اجتماعی داخل کشور را نتوانستیم پیش بینی کنیم. بعد ناچار می‌شویم با پدیده‌های قابل پیش بینی، به عنوان پدیده‌های غافلگیرکننده روبرو شویم

سؤال آخر این که چه باید کرد؟

ساماندهی نظام اطلاعاتی برای انجام کار اطلاعاتی به معنای حقیقی آن باید در دستور کار سازمان‌های اطلاعاتی قرار بگیرد. یعنی ما باید نظام اطلاعاتی درستی داشته باشیم

و داشتن يك نظام اطلاعاتی درست و سالم، قدرت ما را برای پیشگیری، بازدارندگی و برای مقابله افزایش می‌دهد.

همانطور که در ابتدای این فصل یادآور شدم. در شرح چگونگی برپائی و نوع وظایف سازمان اطلاعات سپاه پاسداران از دو روایت بهره گرفته‌ام: نخستین روایت را که شرح رسمی «غلامعلی رشید» بود ملاحظه کردید. روایت دوم را یکی از فرماندهان پیشین نیروی دریائی که کار اطلاعاتی مهمی در طول جنگ به ویژه در مرحله فتح «فاو» و «مجنون» برعهده داشته بازگو کرده است و بنا به خواست خود وی از ذکر نام او خودداری کرده‌ام. این فرمانده سابق نیروی ویژه اطلاعات در ستاد عملیات مشترك هوا و دریا در طول جنگ می‌گوید:

«روزی که جمعی جاهل و گروهی مجذوب با حمله به ستاد کل ارتش و مراکز نظامی و پایگاه‌های هوایی و دریائی کشور، برای نشان دادن قهر انقلابی، و ایمان مذهبی و بعضاً حزبی خود به غارت و درهم شکستن و آتش زدن این مراکز پرداختند، شاید کمتر کسی گمان می‌کرد در فاصله ای کمتر از يك سال با شروع تعرضات مرزی عراق از یکسو و ورود ارتش سرخ به افغانستان و تلاش‌های سازمان اطلاعات نظامی پاکستان برای ایجاد آشوب و اغتشاش در بلوچستان و اخبار نگران کننده ای که از ترکیه و بعضی از کشورهای حاشیه

خلیج فارس می‌رسید، مقامات رژیم التماس کنان به دنبال افسران بلند پایه اطلاعاتی و متخصصان امور اطلاعات و ضداطلاعات بیفتند و هزاران برگه اسنادی را که در ساواک و ستاد کل، مثل زیاله در کیسه کرده بودند و در یکی از اتاق‌های کمیته مرکزی در ساختمان مجلس شورا، در اختیار «باقری کنی» (برادر مهدوی کنی) گذاشته بودند، آن هم برای آن که مبادا اسناد وابستگی بعضی از آخوندها به ساواک به دست غیر بیفتد، بار دیگر به ضداطلاعات ارتش و «ساواما» جانشین «ساواک» بازگردانند تا اسناد طبقه بندی شده در رابطه با عراق، از آن‌ها جدا شود.

در سه چهارماه آغاز سال ۵۹، یک تیم ورزیده اطلاعاتی از ارتش، کار ارزیابی اسناد طبقه بندی شده را به پایان رساند و پس از آن با کار شبانه روزی پرسنل فداکار نیروی زمینی و چند مأموریت محرمانه، نیروی هوایی و دریایی، اطلاعات مربوط به آرایش نیروهای عراقی تکمیل شد و ارتش ایران عملاً این را پیدا کرد تا در برابر هرنوع حمله ناگهانی عراق، به سرعت واکنش نشان دهد و دشمن را سر جای خود بنشانند. اما حادثه‌ای باعث برهم خوردن وضع شد و بار دیگر ارتش را در معرض ناجوانمردانه ترین حملاتی قرار داد که کمر نیروی زمینی و هوایی ما را شکست و به عراق امکان داد در نخستین مرحله تجاوزش بخش وسیعی از زمین‌های خوزستان را متصرف شود و طی دو ماه هفت لشکر شامل سه

لشکر زرهی و دو لشکر مکانیزه و دو لشکر پیاده را در منطقه خرمشهر، غرب کارون و حوزه حفاظتی آبادان مستقر سازد و از «هویزه» تا «دزفول» و «سوسنگرد» را در کنترل خود درآورد. ماجرا از آنجا آغاز شد که «محمدغرضی» که در آغاز انقلاب ساواک را تسخیر کرده بود، در مقام استاندار خوزستان، بامتهم ساختن لشکر نمونه ۹۲ زرهی اهواز به شرکت در طرح کودتای «نورّه» به منحل کردن این لشکر اقدام کرد و شمار زیادی از فرماندهان لشکر را بازداشت و یا برکنار ساخت. صدها تانک و وسیله زرهی، خمپاره انداز، توپخانه سنگین و توپهای ضد هوایی از مناطق عملیاتی به انبارهای راه آهن و مراکز حفاظت شده توسط کمیته‌ها انتقال یافت. عراقی‌ها توسط عوامل خود و شاید شخص آقای «غرضی» در جریان همه این تحولات بودند و زمانی حمله خود را آغاز کردند که حتی يك تانک در برابرشان نبود.

با چنین وضعی جنگ آغاز شد و برخلاف ادعای «غلامعلی رشید» این «بنی صدر» بود که با نجات دادن خلبان‌ها و افسران بلند پایه دستگیر شده در خوزستان بار دیگر اداره جنگ را به ارتشی‌ها واگذار کرد و به زنده یاد سرلشکر «ولی‌الله فلاحی» امکان داد، بادانش نظامی و شایستگی‌های فرماندهی‌اش، خیلی سریع هم از نظر عملیاتی و هم از نظر اطلاعاتی، انسجام لازم را بین واحدهای رزمنده و ستادهای پشتیبانی به وجود آورد.

در این میان بکه تازی ارتش در کار اطلاعات و انتخاب ساعت عملیات و منطقه آن از سوی ستادهای عملیاتی ارتش باعث شد کسانی مثل «محسن رضائی» و «کلاهدوز» و «رفیق دوست» و «رحیم صفوی» و «ایزدی» که حالا سری توی سرها درآورده بودند، بکوشند با کمک دار و دسته «حزب الدعوة» و مجلس «اعلا» و عده‌ای گرد عراقی که دوسره بار می‌کردند، به پشت جبهه دشمن نفوذ کنند و اطلاعاتی گرد بیاورند که این ماجرا آنقدر در عمل مضحک از کار درآمد که خیلی زود بهم خورد و به دستور مرحوم «تیمسار فلاحی» به آن خاتمه داده شد. برای نمونه روضه خوانی را از نزدیکان «آصفی» رئیس حزب الدعوة» به بصره فرستاد بودند تا از روحیه نیروهای عراقی، اطلاعات جمع آوری کنند. عراقی‌ها او را گرفتند و بعد از مدتی مأمورش کردند تا برای ما اطلاعات دست اول بیاورد. از جمله این که صدام هر شب برای سربازانش خانم می‌فرستد و هفته‌ای یک بطر ویسکی به سربازان و یک بطر شامپاین به افسران هدیه می‌دهد.

این اطلاعات را که «رضائی» در جلسات محرمانه با آب و تاب نقل می‌کرد، ما به عنوان «جوك» برای هم نقل می‌کردیم. یکبار هم خبر آوردند که عراقی‌ها در صددند که دو تن از خواننده به اصطلاح طاغوتی ایران را از آمریکا به جبهه بیاورند تا کنسرت بدهند و صدایشان را با بلندگوهای قوی به طرف ما پخش کنند تا روحیه سربازان اسلام را خراب

سازند. یکی از فرماندهان وقت در ستاد «خاتم الانبیاء» می‌گفت برویم بلیط بخریم که در لژ بنشینیم تا با صدای این خوانندگان حسابی حال کنیم.

دستگاه اطلاعات سپاه در آغاز چنین عمل می‌کرد. اما به مرور این دستگاه جهمی که در جنگ باعث آبروریزی بود کار شکار مخالفان و آزادیخواهان را در داخل و خارج کشور بر عهده گرفت و ده‌ها بلکه صدها تن از جمله مرحوم دکتر «مصطفی چمران» و تیمسار «ولی‌الله فلاحی» و سرهنگ «نامجو» را در کنار مردانی چون «قاسملو» و «برومند» و «بختیار» به قتل رساند.

افسر عالی‌رتبه نیروی دریایی ایران که در مراحل جنگ ایران و عراق به عنوان یک کارشناس برجسته امور اطلاعات نظامی و ضد اطلاعات، ناچار به همکاری با مسئولان اطلاعات سپاه شده بود، در دنباله سخنانش به نویسنده با اشاره به قدرت گرفتن اطلاعات سپاه در آخرین مراحل جنگ اظهار داشت: یک ستاد مرکزی اطلاعات در تهران قرار داشت که به مرور به ایجاد نمایندگی‌هایی در مراکز استان‌ها و سپس در شهرهای مرزی و مناطق حساس کشور مثل مناطق عشایر نشین دست بزند.

البته در طول جبهه جنگ نیز عوامل این سازمان علاوه بر داشتن مسئولیت‌های کلیدی در ستادهای عملیاتی و قرارگاه‌ها و خطوط پشت جبهه، در بسیاری از موارد عملاً

خط دهنده اصلی گزینش منطقه عملیات، ساعت حمله و تاکتیک رزمی بودند. برای نمونه مثلاً وقتی نیروهای زبده هوانیروز و تفنگداران دریائی و کوماندهوهای کارآموده نیروی دریائی موفق شدند دریک رشته عملیات حیرت انگیز شبه جزیره «فاو» را به تصرف در آورند و راه آبی عراق را به کلی سد کنند، برای ما مسلم شده بود که حفظ «فاو» برای مدت درازی امکان پذیر نیست. به طور کلی از نظر موقعیت ارضی و آب و هوا و مشکلات وسیع در کارامداد رسانی به نیروهای مستقر در این شبه جزیره نه به مصلحت ایران بود که تعداد زیادی نیرو در «فاو» مستقر کند و نه از نظر جو سیاسی منطقه و جهان ادامه اشغال «فاو» قابل قبول می نمود. شمار زیادی از افسران جوان بلند پایه ارتش از جمله «علی صیاد شیرازی» (که اخیراً توسط مجاهدین خلق ترور شد) و سرتیپ «جمالی زالی» و سرلشکر «علی شهبازی» (فرمانده کل فعلی ارتش) با استناد به گزارش های دقیقی که از افسران اطلاعات نیروی دریائی و زمینی تهیه کرده بودند، پس از فتح «فاو» به فرماندهی سیاسی کشور توصیه کردند با استفاده از بحرانی که در داخل فرماندهی سیاسی و نظامی عراق به وجود آمده (وضعی درست مشابه روزهای پس از فتح خرمشهر و شکست خفت بار یازده لشکر زرهی و پیاده و مکانیزه عراق) بهترین شرایط برای خاتمه دادن به جنگ با کسب امتیازات بسیار بالا فراهم شده است. حتی بعضی از فرماندهان سپاه از جمله همین

«یحیی رحیم صفوی» که حالا فرمانده کل سپاه است با این نظر موافق بودند که : «فاو برگ برنده ما در میز مذاکره است» رفسنجانی در دیداری از جبهه به طور مشروح از نقطه نظر مسئولان اطلاعاتی ارتش مطلع شد و به ظاهر از خواست آن‌ها مبنی بر خاتمه دادن جنگ با سرعت هرچه بیشتر حمایت کرد. اما چند هفته پس از بازگشت او به تهران، يك گزارش اطلاعات سپاه مبنی بر این که «از طریق فاو می‌توان بصره را محاصره کرد و شمشیر مرگ را بر بالاسر کویته‌ها نگاه داشت تا به صدام کمک نکنند.» باعث شد تا شورایی عالی دفاع به ریاست خامنه‌ای رئیس جمهوری و حضورهاشمی رفسنجانی با وجود مخالفت شدید سرلشکر «قاسم علی ظهیرنژاد» و فرماندهان وقت نیروهای زمینی، دریائی و هوائی، طرح جایگزینی سپاه را در فاو به تصویب برساند. و طی کمتر از يك ماه نیروهای کارآموده و آگاه ارتشی جای خود را به دوسه هزار بسیجی و افراد سپاه پاسداران بدهند و بعد از آن، پخش مراسم نماز جمعه از صدا و سیما آغاز شد و نمایش تصاویری از «فاو» که حکایت از گذاشتن اسامی فارسی بر خیابان و مسجد و کوچه آن داشت و عملاً به «صدام حسین» امکان داد تا با استفاده از حماقت مسئولان اطلاعات سپاه و خیانت مسئولان سیاسی کشور، عرب‌های خلیج فارس را از تلاش‌های ایران برای اشغال «خاک عرب» و الحاق آن به خود، سخت به وحشت بیندازد. توده‌های عرب نیز از این که

می‌دیدند شیعه‌ها در مسجد «فاو» خطبه به فارسی می‌خوانند و «حاج صادق آهنگران» (که آن روزها هنوز درجه سرتیپی نگرفته بود) خلفا را لعن می‌کند و از سپاهیان انقلابی ناب محمدی در «فاو» «بیش باد» می‌گیرد سخت آزرده خاطر شدند و بعضاً مثل اردنی‌ها و یمنی‌ها و مصری‌ها و سودانی‌ها برای کمک به برادران عراقی، داوطلبانه راهی عراق گردیدند. در واقع ادامه اشغال «فاو» جنگی را که با همه تلاش‌های صدام حسین و تبلیغاتش، تا آن روز به جنگ عرب و عجم تبدیل نشده بود، به نبردی ملی از نظر عرب‌ها مبدل ساخت. حالا دیگر این ایرانی‌ها بودند که بخشی از خاک عرب را در اشغال داشتند. به هر حال پذیرش توجیهات اطلاعات سپاه برای استقرار در «فاو» و تلاش برای رخنه در جبهه جنوبی عراق از طریق این شبه جزیره و از دست دادن فرصت طلایی برای صلح با در دست داشتن دو برگ برنده «فاو» و جزایر «مجنون» بهای گزافی داشت که يك قلم آن کشتار بیش از ۲۰۰۰ تن از نیروهای سپاه در فاو توسط عراقی‌ها از هوا و زمین و زخمی شدن تعداد زیادی از افراد بسیج و شیمیائی شدن (یعنی در معرض سلاح‌های شیمیائی قرار گرفتن) نزدیک به هزار تن از مدافعان «فاو» بود.

و وقتی ما «فاو» و «مجنون» و بخش عراقی «هویزه» را از دست دادیم، در حالی که عراقی‌ها بار دیگر جان گرفته و برای ورود مجدد به خوزستان آماده می‌شدند با هشدار

شدیدالرحمن فرماندهان نظامی به رفسنجانی مبنی بر این که خطوط دفاعی به علت نبودن سلاح و آشفته‌گی در امر امداد رسانی به سرعت فرو خواهد ریخت سرانجام جام زهر به خمینی داده شد و او با سر کشیدن آن همانطور که خودش اقرار کرد بقای نظامش را با آبروی خود معامله کرد. با خاتمه جنگ انتظار می‌رفت مسئولان سپاه که از جمله مهمترین عوامل شکست‌های تلخ سال پایانی جنگ بودند، حداقل برکنار شوند. اما چنین نشد. بلکه شماری از این‌ها مقام‌های بالاتری را احراز کردند که درباره آن‌ها زمان دیگری سخن خواهیم گفت. یکی از نکات قابل تأمل در نحوه عملکرد اطلاعات سپاه در جبهه‌ها، تکیه بیش از حد این دستگاه بر روی وابستگان مجلس اعلای انقلاب اسلامی عراق و «حزب الدعوة» بود. سرتیپ «محمد رضا نقدی» (فرمانده حفاظت اطلاعات نیروی امنیتی - حانا -) که از معاودین عراقی است عده‌ای از عرب زبان‌ها را دور خود جمع کرده بود و این‌ها اخباری را که از رادیوهای عرب زبان از جمله رادیو بغداد و یا روزنامه‌های اپوزیسیون می‌گرفتند به عنوان اطلاعات دست اول از داخل عراق با آب و تاب به نقدی می‌دادند و او آن‌ها را در پرونده‌های بسیار محرمانه به ستاد کل و شورای عالی دفاع می‌فرستاد و مدت‌ها کار اطلاعات و ضد اطلاعات ارتش خنثی کردن این نوع اطلاعات بی ارزش و جلوگیری از تأثیرگذاری آن، روی تصمیمات مهم مثل تعیین ساعت و محل

عملیات رزمی بود. سازمان ضداطلاعات ستادکل ارتش موفق شد از طریق عوامل خود در عراق که از دوران شاه برای ایران کار می‌کردند، با تعدادی از جاسوسان عراقی در سپاه «بدر» مجلس اعلای انقلاب اسلامی عراق که با اطلاعات سپاه همکاری می‌کردند شناسائی کند. اما به جز معدودی از این افراد که دستگیر و اعدام شدند و بقیه با حمایت «باقر حکیم» و همکارانش و نیز با گزارش مسئولان اطلاعات سپاه مبنی بر این که «این‌ها نماز شب می‌خوانند و به امام خمینی عشق می‌ورزند و دعای کمیل را از حفظ هستند و اگر هم گول خورده باشند توبه کرده اند و آمادهٔ جانبازی در راه آرمان‌های مقدس ولی فقیه هستند» به کار خود یعنی خیرچینی و جاسوسی برای عراق ادامه دادند. سقوط «مجنون» دقیقاً به علت خیانت‌های این جمع صورت گرفت

...

بعد از جنگ، اطلاعات سپاه حضور گسترده تری در پایتخت و شهرهای بزرگ پیدا کرد و نیروهای قدس به عنوان بازوی عملیاتی این سازمان، به فرماندهی کسانی مثل «احمد وحیدی» این بار به جای نفوذ به خاک دشمن و ضربه زدن به وی، مسئولیت سر به نیست کردن مخالفان را در داخل و خارج ایران بر عهده گرفت. یکی از مناطقی که اطلاعات سپاه به صورت گسترده در آن استقرار یافت و هنوز هم علیرغم همهٔ تغییرات و تحولات عملاً در این منطقه فعال مایشاء است،

کردستان می‌باشد. کسامی مثل سرتیپ پاسدار صحرارودی (قاتل زنده یاد دکتر عبدالرحمان قاسملو دروین) در کردستان به چنان اعمالی دست زده و می‌زنند که واقعاً روی مغول‌ها را سفید کرده‌اند.

مأمور اطلاعات سپاه به هیچکس حساب پس نمی‌دهد. حتی در مواردی که علیه آن‌ها شکایاتی مبنی بر تجاوز به دختران خرد سال و نوجوانان شده، علیرغم وجود مدارک قاطع مبنی بر ارتکاب جرم، تنها به انتقال آن‌ها به نقطه ای دیگر بسنده کرده‌اند.

مسئولان سازمان اطلاعات سپاه از «حمیدرضانقاشان» تا مرتضی رضائی (که از بستگان محسن رضائی فرمانده سابق سپاه و دبیر فعلی مجمع تشخیص مصلحت نظام) هرکدام پس از کنار گذاشته شدن از فرماندهی، با روی آوردن به تجارت، با استفاده از نفوذ و موقعیت خود، خیلی زود به صف میلیاردرهای نظام پیوسته‌اند. «نقاشان» مدیر عامل شرکت «کاترپیلار» را ربود و شبانه او را زیر فشار هفت تیر وادار کرد سند واگذاری شرکتش را به «نقاشان» امضاء کند. سردفتری را نیز از آشنایان خود به دفترش آورده بود که کار انتقال رسمیت داشته باشد. امروز «نقاشان» سیزده شرکت مهم را در اختیار دارد و درآمد ماهیانه اش بیش از پنج میلیارد تومان است. کاترپیلار را البته از او گرفته‌اند «مرتضی رضائی» نیز به علت موفقیت‌هایش در امر کشتن «دکتر عبدالرحمان برومند»

و «دکتر شاپور بختیار» که (توسط وابستگان سپاه قدس به قتل رسیدند) ارتقاء درجه گرفت و بعد از مدتی به جهاد خودکفائی سپاه رفت که ناندانی بسیار خوبی برای او بود.

سازمان اطلاعات سپاه در سال های اخیر دست در دست يك بخش عمده از وزارت اطلاعات که زیر نظر عوامل «ریشهری» اداره می شود، در اغلب جنایاتی که قربانیان آن اهل نظر و اندیشه بوده اند مشارکت فعالانه داشته است.

باروی کارآمدن خاتمی این همکاری گسترده تر شد. به طور کلی «پورمحمدی» قائم مقام سابق وزارت اطلاعات و «سعید امامی» معاون پیشین «فلاحیان» و «مصطفی کاظمی» مدیرکل وزارت اطلاعات و مسئول بخش بازرگانی این وزارتخانه و «میرحجازی» مسئول اطلاعات دفتر رهبر، که مربع مرگ را تشکیل می دادند هنگامی که هدفی را مشخص می کردند که باید از میان برداشته شود (مثل فروهرها، مختاری، پوینده، شریف و دکتر تفضلی، احمد میرعلاتی، غفار حسینی، زالزاده و ...) مأموریت اجرای حکم قتل را به شرکایشان در اطلاعات سپاه راگذار می کردند. در اطلاعات سپاه، يك گروه ۱۸۰ نفره از افراد سپاه قدس به عنوان «نیروی ذوالفقار» عاملان اجرای مأموریت های محرمانه می باشند. افراد این گروه اغلب دارای هیكلی تنومند، قدی بلند (همانند قاتلان بختیار) و چهره هائی به ظاهر مردانه اند. این افراد دوره های چریکی، ورزش های رزمی (کاراته، تکواندو و جودو) را در کره شمالی طی

کرده‌اند و در لشکر ۶۶ نیروهای مخصوص سپاه مدتی خدمت کرده‌اند.

سبعیت و درنده خوئی افراد این گروه باعث شده بعضی‌ها عنوان «زنده خواران» را که در عصر صفویه به جمعی اطلاق می‌شد که به دستور مرشد کامل صفوی مخالفان آن‌ها را زنده زنده می‌خوردند، به آن‌ها بدهند. از نظر مالی این افراد همه نوع امکاناتی را در اختیار دارند. در مأموریت‌های خارج، ارز خارجی بدون حساب در اختیار آن‌است و چندسال پیش به دستور «محسن رفیق‌دوست» بنیاد مستضعفان، یکصد اتومبیل به واحدهای ویژه «ذوالفقار» هدیه داد.

افراد واحدهای ویژه با آن که زیاد نیستند اما به علت وحشیگری بی حساب، چنان رعب و وحشتی در دل بسیاری از مسئولان ایجاد کرده‌اند که هیچکس حتی نام این واحد را به زبان نمی‌آورد و در هیچ جا سخنی از آن‌ها به میان نمی‌آید.

ضمائم

شماره ۱

نامه علیرضا نوری زاده به هوشنگ وزیری سردبیر کیهان
لندن چاپ شده در ستون «يك هفته با خبر» شماره ۷۶۳ کیهان
پنجشنبه ۱۰ تیرماه ۱۳۷۸ برابر با اول ژوئیه ۱۹۹۹

هوشنگ وزیری عزیز

درایران چون عرصه رقابتی وجود داشت، اگر ما در
«اطلاعات» به قول آن روزها خبری را به «کیهان» می زدیم
(یعنی زودتر از کیهان و به طور اختصاصی چاپ می کردیم) و
یابرعکس خبری را می خوردیم و یا شما درآیندگان به هر دوی
مامی زدید این امرانعکاس فراوانی چه در سطح خوانندگان و
چه در میان نخبگان و مدیران و مسئولان جامعه داشت. در
خارج البته وضع متفاوت است و ما حتی اگر هر هفته خبری
دست اول داشتیم که حتی روزنامه های خارجی باهمه امکانات
به آن دست نیافته باشند انعکاس ماجرا فراتر از بحث و
گفتگوهای خودمان در جامعه تبعیدی فراتر نمی رفت. کیهان
لندن اما درسال های اخیر، این قاعده را شکست، و علاوه بر

آن که با چاپ خبرها و گزارش‌های اوضاع داخل، به صورت منبعی موثق برای نشریات و رادیو تلویزیون‌های معتبر بین‌المللی، مورد استناد قرار گرفت، این توفیق را پیدا کرد که در مقاطعی، رژیم حاکم را به واکنش‌های شتاب زده و زمانی به تجدید نظر در اموری وا دارد که اگر کیهان به کشف آن مبادرت نکرده بود چه بسا، نظیر دیگر رویدادهای وطنمان به سادگی از روی آن می‌گذشتیم.

در کشورهای غربی، اگر روزنامه‌ای پرده از رازی بردارد و خبری را از دل حکومت بیرون بکشد، مدت‌ها به این پرده دری خود می‌بالد. پنج سال است روزنامه معتبر «گاردین» هر روز به نوعی درباره ماجرای «جاناتان اتکین» وزیر سابق دولت تاجر و جان میجر که دوست سعودی‌ها بود و هم اکنون به جرم قسم دروغ در زندان است سخن می‌گوید. چون این کارگاردین بود که پرده از روابط ویژه اتکین و امیر محمد پسرپادشاه سعودی برداشت. ما اما در کیهان هیچگاه به خودتبالیده‌ایم که رازی را از درون رژیم فاش کرده‌ایم که این را وظیفه و جزئی از مسئولیت خود به عنوان يك روزنامه مستقل چاپ خارج می‌دانیم. اما ماجرای خودکشی «سعید امامی» عامل قتل‌های اخیر موضوعی نیست که بتوان از آن به سادگی گذشت. چرا که در ماجرای قتل‌ها ما طعنه‌های بسیار شنیدیم و خواندیم. آنچه ما درباره قتل‌ها نوشتیم هفته‌ها و ماه‌ها بعد یکان یکان، از پرده بیرون افتاد.

۱ - از نوار مکالمه قاتلان فروهرها با پورمحمدی قائممقام وزیر اطلاعات وقت نوشتیم. ما را باور نکردند. اما نماینده دماوند و فیروزکوه، با اقرار به وجود این نوارها اعتراض کرد که کدام دست نامحرمی است که این نوارها را به دست دشمنان انقلاب در خارج داده است.

از من هم اسم برد که در کیهان و الشرق الاوسط درباره نوارها نوشته بودم و بار دیگر این هفته این حرف‌ها را تکرار کرد. (تیترا اول جبهه ارگان انصار حزب الله).

۲ - کلی اسم آدم معروف و مجهول را به عنوان عاملان قتل‌ها اسم بردند، اعلامیه‌ها صادر شد و ... ما از ابتدا نوشتیم سعید امامی (که به نام اسلامی هم شهرت داشت) عامل اصلی ماجراست. جریان آشنائی او با فلاحیان در آمریکا، آمدنش به ایران، نقش او در وزارت اطلاعات و قتل‌های مخالفان در خارج و داخل و سرانجام حکایت قتل فاطمه قائممقامی میهماندار زیبای شرکت هواپیمائی آسمان معشوقه فلاحیان توسط امامی نیز به تفصیل در کیهان به چاپ رسید. و بسیاری از رادیوهای فارسی زبان خارج کشور گزارش‌های کیهان را در زمینه قتل‌ها به اطلاع هموطنانمان در داخل کشور رساندند. جریان جنون گرفتن ناگهانی سعید امامی را برای نخستین بار کیهان ما نوشت و بعد از آن بود (آن هم سه هفته پیش) که در داخل نیز دو روزنامه بدون ذکر نام امامی به جنون

عامل قتل‌ها اشاره کردند.

۳ - این کیهان لندن بود که باعث شد مردم ایران از نقش پورمحمدی و فلاحیان و میرحجازی در قتل‌ها باخبر شوند. و همین امر عاملی برای عزل آن‌ها از مقامات کلیدی در دفتر رهبری و وزارت اطلاعات بود.

۴ - اینک همه سعید امامی را می‌شناسند اما به جز کیهان و دو سه نشریه عرب زبان جای دیگری نام او تا روز یکشنبه هفته پیش که محمد نیازی به خودکشی‌اش اشاره کرد، ذکری نشده است.

۵ - نیازی مدعی شد، امامی با ماده پاک‌کننده مو (واجبی) در حمام خودکشی کرده است. قاتل دکتر سامی هم در حمام خودکشی کرده بود. و این می‌رساند سربازان گمنام امام زمان اطلاعات سپاه و امنیت‌خانه مبارکه ولی فقیه علاقه زیادی به حمام دارند و دوستان خود را که زبان باز کرده و اسرار هویدا می‌کنند در حمام عقوبت می‌کنند.

این‌ها را نوشتم که حداقل به یاد بعضی بیاورم که جایگاه کیهان لندن کجاست. نشریه ای که توانسته است تا این حد در تحولات داخل تأثیر بگذارد و در عین حال اجازه ندهد آب خوش از گلوی غاضبان حاکمیت ملی، پائین برود، هرگز از نیش و کنایه و بی‌مهری‌ها نباید آزرده شود...

اطلاعیه سازمان قضائی نیروهای مسلح

روز چهارشنبه ۱۳ مرداد ۱۳۷۸

چندماه پس از آن که من در گزارش‌های مفصل از هویت سعیدامامی در کیهان لندن، روزگار نو، الوطن (روزنامه بین‌المللی کویتی چاپ لندن) و مصاحبه‌های رادیویی پرده برداشتم و سه هفته پس از آن که تصویر او را در کیهان لندن والوطن به چاپ رساندم و در تلویزیون ایرانیان نیز این تصویر به تماشا گذاشته شد، سازمان قضائی نیروهای مسلح اطلاعیه‌ای منتشر کرد و روز بعد تصویری از سعید امامی را به روزنامه‌ها داد. متن اطلاعیه به شرح زیر بود:

۱- پیرو اوامر مقام معظم رهبری و تأکید ریاست جمهوری در رسیدگی دقیق به این پرونده مهم و ملی و شناسائی تمامی ریشه‌های این فتنه خطرناک، گروهی متشکل از مجرب‌ترین و متخصص‌ترین مأمورین امنیتی تحت نظر مقامات قضائی دادسرای نظامی تهران کار رسیدگی به این پرونده را بر عهده گرفته و طی تحقیقات گسترده و اقدامات قانونی که تا کنون

باقوت و قاطعیت ادامه داشته است آمرین و مسببین و عوامل داخلی قتل‌ها شناسائی و مشخص گردیده‌اند.

۲ - با توجه به اینکه این جنایات فراتر از وقوع چند قتل بوده و اساسا در راستای توطئه‌های شوم علیه نظام طراحی و به اجرا درآمده است لذا تحقیقات و بررسی‌های همه جانبه پیرامون ریشه‌ها و ابعاد مختلف این توطئه بادقت و حساسیت بالا همچنان ادامه دارد و طولانی شدن رسیدگی به این پرونده نیز بدین لحاظ می‌باشد که انشاءالله پس از اتمام تحقیقات نتایج حاصله به عرض هموطنان عزیز خواهد رسید.

۳ - عاملین این قتل‌های فجیع با هدف ایجاد بحران و نا امنی در جامعه و کشاندن جریانات سیاسی کشور و نیروهای انقلاب به رویارویی و درگیری تمام عیار و خشن اقدام به برنامه ریزی نمود و از حدود پنج ماه قبل از اولین قتل براساس طرح سعید امامی دست به کار شناسائی و تعیین وضعیت سوژه‌های خود می‌شوند و در این رابطه مدارکی به دست آمده است که نشان می‌دهد علاوه بر مقتولین افراد دیگری نیز هدف شوم عملیات بعدی آنها قرار داشته‌اند و پس از این مرحله، ترور عناصر معروف جریانات سیاسی خودی از دو جناح فعال کشور در دستور کار آنها قرار داشته است.

ارتکاب این قتل‌ها به شیوه‌ای طراحی شده بود که با جلوه‌های خشونت همراه باشد و در برنامه ریزی جهت از بین بردن اکثر سوژه‌ها درصدد آن بوده‌اند تا آنها را در یک نشست

یا جمع عمومی با انفجار یا بستن به رگبار به قتل برسانند که به دلایل اجرایی از انجام این امر منصرف و جهت قتل افراد مورد نظر روش تك زنی اما به صورت وحشیانه و فجیع را به اجرا در می آورند. با این انگیزه که در هر حال آحاد مردم آن را تقبیح نموده و ضمن تحريك عواطف و احساسات، تداعی کننده وجود ناامنی حتی برای زن‌ها در منزلشان باشد و در راستای اجرای يك توطئه از قبل طراحی شده با بهره گیری از روش‌های تبلیغاتی و روانی چهره نظام را از داخل و خارج مخدوش نمایند.

در همین ارتباط سعید امامی در بخشی از اعترافات خود ضمن آن که دخالت در قتل‌ها را پذیرفته و اعترافات دیگران را در این زمینه تأیید کرده است عنوان داشته :

«تحلیل من این بود که با توجه به درگیری‌هایی که در جو سیاسی و فرهنگی کشور پیش آمده چند قتل با سر و صدا با جلوه‌های بد مثل ضربات کارد متعدد در مورد خانواده فروهر و یا مفقود شدن نویسندگان و بعد پیدا شدن جنازه می‌تواند در داخل و خارج کشور مورد بهره برداری قرار گیرد» و یکی از متهمین اصلی در بخشی از اعترافات خودش عنوان داشته: «انگیزه این که عناصر کانون و افراد به قتل رسیده را به قتل برسانید. این بود که محافل و مراکز حقوق بشری تقاضای آمدن به ایران را خواهند نمود و ایران نیز مخالفت خواهد کرد و از نظر بین‌المللی ایران در انزوا قرار خواهد

گرفت» متهم مزبور در ادامه افزوده است: «وارد این قتل‌ها شدم و انگیزه فوق که از تحلیل‌های سعید امامی بود مورد پذیرش من نیز قرار گرفت و اهداف نزدیک کشته شدن چند نفر نویسنده و فروهر و همسرش ایجاد زمینه برخورد بین مسئولین و اهداف دور نیز در بن بست بین‌المللی قرار گرفتن ایران بود که بالطبع شکسته شدن قداست رهبری در جامعه را به دنبال خواهد داشت.» و در ادامه اعترافات خود اظهار داشته :

«منطقی را که سایر افراد دست اندرکار داشتند خارج از همان دیدگاهانی که سعید امامی ارائه می‌داد نبود و آقای ... نیز همچون من و آقای ... دیدگاه‌های سعید امامی را پذیرفته و بر اساس آن نظر اقدام به ورود به این عملیات‌ها نمود و هدفی خیرخواهانه در کار نبود مگر همین منطق غلط و انحرافی که موجب ایجاد ...

۴ - بر اساس اعترافات موجود در پرونده از جمله اعترافات سعید امامی، متهمین ابتدا قرار بوده است با زمینه سازی‌های تبلیغی و روانی و اقدامات تکمیلی پنهان و آشکار و بهره‌گیری از فضای ایجاد شده علیه سپاه در برخی مطبوعات، مجری قتل‌ها نزد افکار عمومی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی قلمداد گردد و در صورتی که این طرح جواب نداد و یا احتمالاً عوامل شناسائی شدند امر قتل‌ها وزیر اطلاعات معرفی شود چرا که برای مطبوعات و افکار عمومی علی‌الظاهر قابل پذیرش

نیست چنین اقدامی در وزارت اطلاعات صورت پذیرفته باشد و مسئولین در جریان نباشد و در این زمینه تحلیلشان این بوده است که هر دو صورت که انتساب موضوع به سپاه و چه به مسئولین وزارت اطلاعات انجام قتل‌ها کار حکومت و نظام تلقی خواهد شد. در همین ارتباط و پس از وقوع قتل‌ها، متهمین و از جمله سعید امامی طی ملاقات‌هایی که با برخی از مسئولین داشته‌اند تلاش می‌نمایند چنین القاء کنند که انجام این قتل‌ها کار عوامل سپاه بوده است که در بازجویی‌های خود به این موضوع اشاره نموده‌اند. در همین راستا سعید امامی در اولین روز بازداشت و در پاسخ به اولین سؤال دادستان نظامی وقت تهران مبنی بر این که تحلیل شما در مورد عامل این قتل‌ها چیست؟ اظهار داشته :

«من فکر می‌کنم این قتل‌ها کار بچه‌های سپاه باشد»

در عین حال پیرو دستور مقام معظم رهبری و به دنبال پیگیری ریاست محترم جمهوری در شناسایی عوامل قتل‌ها و نیز تحلیل ظرف نگرانه مقام معظم رهبری در خطبه‌های نماز جمعه روز قدس سال ۱۳۷۷ پیرامون قتل‌های زنجیره‌ای که باعث مسئله دارشدن برخی از رده‌های پائین و اجرایی وزارت اطلاعات در این جریان گردید و مسئولین وزارت اطلاعات را بر آن داشت تا نسبت به پیگیری موضوع اقدام کنند و از طرفی طرح اولیه متهمین جهت انتساب قتل‌ها به سپاه با ناکامی مواجه گشت، دوتن از عوامل اصلی این جریان با فضا سازی‌های

خاص و در اقدامی تعرضی سعی می نمایند موضوع را به وزیر اطلاعات منتسب نمایند و ایشان را امر قتل‌ها معرفی کنند و در این رابطه حتی این افراد: آقایان مصطفی کاظمی و مهرداد علیخانی که از متهمین اصلی این پرونده می باشند در جلسه ای حضوری آقای دری نجف آبادی وزیر وقت اطلاعات را تهدید می کنند که اگر اقدامی برای خلاصی آنها از فضای جدید صورت نگیرد او را به عنوان امر قتل‌ها معرفی خواهند کرد که وزیر وقت بلافاصله این برخورد را به مسئولین عالیرتبه نظام گزارش و موضوع را تا دستگیری متهمین پیگیری می نماید و با تشکیل کمیته پیگیری قتل‌ها به دستور ریاست محترم جمهوری و اقدامات موثر اتخاذ شده از سوی وزیر وقت اطلاعات و تدابیر مقامات عالیرتبه نظام، این توطئه شوم افشاء و به شناسائی و دستگیری طراحان اصلی و مجریان این جنایات منجر می گردد.

بر همین اساس هرچند متهمین در روزهای اول بازداشت عنوان می کردند قتل‌ها به دستور مسئولین مافوق آنها در وزارت انجام پذیرفته است و آنها تلاش فراوان کردند تا نقش سعید امامی در دخالت در انجام قتل‌ها را بپوشانند لیکن با پیشرفت تحقیقات و روشن شدن مسایل و اعترافات که متهمین داشتند، بی اساس بود و هدف آنها از طرح این ادعا که در راستای متهم نمودن وزیر اطلاعات و نهایتاً مسئولین عالیرتبه نظام بوده مشخص گردید. عاملین اصلی این جنایات

در اعترافات صریح خود در این خصوص اعلام داشته‌اند: «به منظور ایجاد فضای مناسب جهت متهم نمودن وزیر اطلاعات طی چند مرحله قبل و بعد از قتل‌ها به اتفاق به ملاقات وزیر رفتیم بدون آن که مسئله قتل‌ها مطرح گردد پیرامون مسائل دیگری صحبت کردیم و طرحمان این بود که بعداً بیائیم و بگوئیم ما این قتل‌ها را به درخواست وزیر انجام داده‌ایم و این جلسات هم در همین ارتباط بوده است.»

همچنین حسب اعترافات صریح موجود در پرونده، متهمین در نظر داشته‌اند در راستای فضا سازی و جوسازی‌های مورد نظر خود نزد مسئولین وزارت اطلاعات و به خصوص نزد وزیر وقت، به نحوی سخنی یا نوشته‌ای در تأیید اقدامات جنایت آمیز خود به دست آورند تا بتوانند در زمان مناسب و شرایط مقتضی با افشاء آن‌ها قتل‌ها را به يك فتنه داخلی تبدیل نمایند که این تلاش‌ها با شکست کامل مواجه می‌شود و حتی در پی نویسی یکی از گزارشات تند علیه یکی از سوژه‌ها که بعداً توسط همین گروه به قتل می‌رسد وزیر وقت اطلاعات نوشته است:

«مراقب باشید این سوژه‌ها بزرگ نشوند این‌ها خیلی علاقه به بزرگ شدن دارند.»

۵ - در این پرونده جمعاً ۲۳ نفر به عنوان متهم تحت تعقیب قرار گرفته‌اند که در خصوص آن‌ها قرار تأمین قانونی صادر شده است. تعدادی از این افراد کسانی هستند که در

اوایل تحقیق به عنوان مظنون توسط مقامات رسیدگی کننده دستگیر شده بودند که پس از انجام تحقیقات مشخص گردید در جریان قتل‌ها دخالتی نداشته اند یا نقش آن‌ها در این جریانات کم رنگ بوده است که پس از انجام تحقیقات لازم با قرار تأمین متناسب قانونی آزاد شده‌اند. در ضمن متهمین و عوامل اصلی پرونده به جز یکی از متهمین که مبادرت به خودکشی نموده است در بازداشت به سر می‌برند و تحقیقات از آن‌ها همچنان ادامه دارد.

نکته مهمی که در خصوص شخصیت متهمین اصلی این پرونده و طراحان این جنایات وجود دارد این است که مدت‌ها طول کشید تا با تحقیقات گسترده و کشف حقایق، چهره واقعی آن‌ها که متظاهر به گرایش‌های سیاسی مختلف بودند برای مسئولین پرونده روشن شود، چرا که صرف نظر از چگونگی ورود و گزینش این افراد و ارتقائشان در وزارت اطلاعات (که از لحاظ مدیریتی موضوعی قابل بحث و بررسی است)، آن‌ها موفق شده بودند خود را به عنوان عناصری مؤمن و متعهد جا بزنند و تصورات اولیه این بود که این‌ها با انگیزه دلسوزانه ولی بایک تحلیل غلط دست به این اقدامات زده‌اند. بعد از گذشت شش ماه از تحقیقات معلوم شد که نظام اسلامی چه خسارت بزرگ و ضربه جبران ناپذیری را از ناحیه کسانی دریافت داشته است که فکر می‌کرده آن‌ها دوست هستند ولی در واقع دشمن بوده‌اند و به کسانی اعتماد شده که اصلاً قابل

اعتماد نبوده‌اند.

۶ - متعاقب بازداشت آقای سعیدامامی در ۷۷/۱۱/۵ که نقش هدایتگری و برنامه ریزی این توطئه را برعهده داشته است و پیشرفت تحقیقات و روشن شدن بسیاری از مسائل پرونده و به دست آمدن برخی سرنخ‌ها در خصوص ارتباط وی با بیگانگان، نامبرده که دریافتی بود مسئولین پرونده چهره واقعی او را شناخته‌اند و احساس می‌کرد هیچگونه راه فراری از چنگ عدالت اسلامی ندارد بارها درصدد خودکشی برآمد و از زمان اولین اقدام وی به خودکشی در تاریخ ۷۸/۲/۱۳ تا زمان مرگش شش بار دست به خودکشی زد که توسط مأمورین مراقب نجات پیدا کرده است و گزارش کلیه موارد آن در پرونده مضبوط می‌باشد و مسئولین نظام در جریان اقدام به خودکشی‌های متعدد نامبرده قرارداداشته و موضوع آخرین اقدام وی برای خودکشی در تاریخ ۷۸/۳/۲۶ نیز در همان روز به مسئولین از جمله شخص آقای رئیس جمهور محترم اطلاع داد و مراقبت‌های ویژه پزشکان متخصص در طی ۷۲ ساعت به لحاظ شدت جراحات داخلی و تأثیر سموم داروی مصرف شده وی در تاریخ ۷۸/۳/۲۹ فوت می‌نماید و جسد مشارالیه توسط مسئولین بیمارستان جهت انجام تشریفات قانونی تحویل پزشکی قانونی می‌شود.

در این رابطه با عنایت به این که مراجع قضائی طبق ماده ۸۲ قانون آئین دادرسی کیفری مکلفند در خصوص علت مرگ

از پزشکی قانونی بخواهند لذا از پزشکی قانونی درخواست گردید تا با کالبد شکافی و انجام تحقیقات آزمایشگاهی علت مرگ مشارالیه را تعیین و اعلام نماید.

پزشکی قانونی نیز پس از انجام بررسی های لازم صراحتاً علت مرگ را اختلال تنفسی متعاقب خوردن داروی نظافت و مسمومیت با سم آرسنیک موجود در آن اعلام نمود.

در عین حال با توجه به شبهاتی که پیرامون قضیه مطرح گردید، دادسرای نظامی تهران ضمن انجام پاره ای تحقیقات مجدداً از پزشکی قانونی تقاضا نمود در خصوص میزان آرسنیک داروهای نظافت موجود در بازار و میزان اثربخشی آن در مرگ انسان بررسی های دقیق علمی به عمل آورده و نتیجه را اعلام نماید. پزشکی قانونی نیز در پاسخ اعلام داشت: چهار نمونه مختلف از داروی نظافت موجود در بازار با دو روش آزمایشگاهی مورد بررسی قرار گرفت نتیجه آزمایش کیفی از نظر وجود ماده سمی آرسنیک در هر چهار مورد مثبت و در آزمایش کمی، میزان سم به دست آمده نمی تواند به صورت حاد و فوری باعث مرگ انسان شود، ولی از آنجا که سم آرسنیک در داروی نظافت همراه با مواد آهکی و املاح محرک دیگری است که همگی خاصیت سوزندگی شدید مخاط مری، معده و دستگاه گوارش هستند عوارض مذکور همراه با ایجاد اختلال در عملکرد سایر سیستم های بدن به ویژه دستگاه تنفسی، موجبات مرگ ناشی از خوردن داروی نظافت را فراهم

می سازد. در این گزارش با تأکید بر گزارش اولیه معاینه جسد اعلام شده است که به صورت وسیع و بارز در کالبد شکافی و آزمایش آسیب شناسی رؤیت شده و نتیجه آزمایش سم شناسی ارسنیک نیز در بررسی معده و احشاء مثبت قوی بوده است که مجموع علائم مذکور و مشاهدات بالینی مندرج در پرونده بیمارستانی ذریبط حاکی از خوردن داروی نظافت می باشد.

لذا با عنایت به مراتب فوق هیچگونه شبهه‌ای در خصوص خودکشی سعید امامی وجود نداشته و خصوصاً با توجه به گزارش پزشکی قانونی، پرونده بالینی متهم و محتویات و گزارشات موجود در پرونده بازداشتگاه متهم، انجام معاینه محل احضار و انجام تحقیقات از کلیه مأمورین پیرامون قضیه خودکشی سعید امامی به وسیله خوردن داروی نظافت قطعی و مسلم است.

ضمناً در خصوص سهل انگاری مأمور مراقب و مسئولین بازداشتگاه در مورد مراقبت از سعید امامی و این که داروی نظافت در اختیار وی گذاشته‌اند، ضمن تنبیه انضباطی متخلفین، موضوع در یکی از شعب دادرسی نظامی تهران تحت بررسی قرار گرفته و اقدامات لازم جهت برخورد قانونی با متخلفین به عمل آمده است که نتیجه آن متعاقباً به اطلاع خواهد رسید.

۷ - در پایان ذکر چند نکته ضروری به نظر می رسد:

الف: این سازمان تلاش دارد تا حد امکان اطلاعات

مربوط به پرونده را در فرصت‌های مناسب به استحضار عموم برساند لیکن برخی جزئیات و ارائه بخش‌هایی از مطالب و اطلاعات موجود در پرونده به دو دلیل امکان پذیر نیست. اول آن که تحقیقات دادرسی تمام نشده است و طرح برخی مسائل به ادامه تحقیقات نطمه وارد می‌آورد و دوم این که با توجه به ابعاد مختلف پرونده بخشی از اطلاعات آن به مسائل امنیتی و مصالح کشور ارتباط پیدا کرده است که طرح آن موجب خدشه به امنیت کشور خواهد شد. لذا شرعاً و قانوناً مجاز به افشای آن نخواهیم بود و مسلماً توقع و انتظار مردم فهیم ایران نیز افشای اطلاعاتی که دشمن بتواند از آن در جهت ضربه زدن به امنیت ملی کشور بهره برداری کند برملا گردد نمی‌باشد. ضمناً در مورد مطالبی که تا کنون اعلام شده است مستندات قانونی وجود دارد که انشاءالله در زمان مقتضی به اطلاع مردم بزرگوار ایران خواهد رسید.

ب: در شرایطی که به منظور ریشه یابی فتنه و توطئه دشمنان، جامعه ما بیش از هر زمانی نیاز به آرامش دارد و رسیدگی به این نوع پرونده‌ها که از پیچیدگی‌های خاصی برخوردار است ایجاب می‌نماید که اعتماد عمومی نسبت به مراجع قانونی و رسمی تقویت شود و به مشکلات موجود دستگاه‌ها و مسئولین رسیدگی کننده توجه شود. متأسفانه برخی افراد غیرمسئول با تحلیل‌ها و اظهارنظرهای غیرمستند، غیرمنطقی و خلاف واقع خود در خصوص این پرونده و متهمین

آن، ضمن ایجاد جنجال و تردید و ابهام آفرینی در جامعه اقدام به زیر سؤال بردن تحقیقات انجام شده و مقامات مسئول رسیدگی می نمایند. لازم است به این افراد یادآوری شود که می بایست پاسخگوی اظهارنظرها و موضع گیری های خود باشند و البته مرجع قضائی نیز پاسخگوی اعمال و اقدامات خود در مقابل مراجع قانونی خواهد بود و مسئولین رسیدگی کننده به این پرونده با تسلط کاملی که بر موضوع و برکار خویش دارند مصمم هستند با توفیقات و عنایات الهی با تکیه بر پشتیبانی مسئولین کشور و مردم بدون هیچگونه اثر پذیری از جوسازی ها و جنجال ها به وظیفه سنگین و الهی و ملی خود عمل نموده و پیگیری این پرونده را با قاطعیت ادامه دهند تا آخرین نفر از این فتنه گران و جنایتکاران را به دست عدالت بسپارند.

ج: این پرونده ملی به دلیل اهمیت و حساسیتی که دارد توجه افکار عمومی داخل و خارج کشور را به خود جلب نموده و از موارد نادر در تاریخ قضائی ایران می باشد که به این اندازه مورد توجه قرار گرفته است و علاوه بر نظارت مراجع قانونی، مسئولین عالیرتبه نظام، مردم و مطبوعات نیز با حساسیت بالائی آن را دنبال می کنند.

سازمان قضائی نیروهای مسلح به عنوان مرجع رسیدگی کننده به این پرونده ملی از این نظارت گسترده به خصوص نقش مثبتی که مطبوعات در پیگیری پرونده داشته اند استقبال

می‌نماید و موکداً اعلام می‌دارد این پرونده ملی و فراجناحی است و اصولاً علیه نظام و جناح‌های درون نظام طراحی و به اجراء درآمده است و جناحی کردن آن در راستای اهداف طراحان این توطئه شوم و برخلاف واقع و مصالح ملی است و شایسته می‌باشد همه افراد، گروه‌های سیاسی و مطبوعات کشور با ایجاد فضای لازم، مسئولین رسیدگی کننده را کمک کنند تا ریشه‌های این فتنه به یاری خداوند متعال شناسائی و نابود شود و سایه نا امنی در کشور که ضرر آن متوجه تمامی گروه‌های سیاسی و مردم است برطرف گردد. در خاتمه اعلام می‌شود مطالب مهم و جدید دیگری نیز در تحقیقات به دست آمده است که انشاءالله در زمان مناسب که انتشار آن خللی به روند تحقیقات وارد نسازد به اطلاع عموم خواهد رسید.

روابط عمومی سازمان قضائی نیروهای مسلح

مجله یالشارات الحسین

شماره ۶۱ شهریور ۷۸ می نویسد:

علیرضا نوری زاده ضد انقلاب معروف و فراری در گفتگویی با رادیو فرانسه مدعی شد که حدود ۳ هفته بعد از قتل فروهر و همسرش اطلاعاتی درمورد نقش سعید امامی به دستش رسید و بعد از مدتی نزدیک به ۲۳ صفحه از اعترافات سعید امامی را دریافت کردم که نشان می داد حدود ۱۰۰ ساعت بازجویی شده است.

نوری زاده که سالها از کشور فراری می باشد، معلوم نیست با کدام عامل نفوذی در دستگاه های اجرائی مرتبط است که به محرمانه ترین اطلاعات دسترسی دارد.

در هنگامی که نامه فرماندهان ارشد سپاه به رئیس جمهور منتشر شد، وی ادعا کرد از پاسخی که رئیس جمهور به این نامه داده است خبر دارد!

کیهان تهران:

کیهان لندن از کجا نام سعید امامی را چند ماه پیش
فاش کرد؟

کیهان تهران، روزنامه‌ای که دیدگاه‌های تند روترین
جناح محافظه کار حکومت را بیان می‌کند، در مطلبی که روز
شنبه پنجم تیرماه در رابطه با قتل‌ها و مسئله خودکشی سعید
امامی (اسلامی) منتشر کرد، پای کیهان لندن و دکتر علی‌رضا
نوری‌زاده را هم درمسئله قتل‌ها به میان کشید و نوشت:

کمیته تحقیق قتل‌ها، باید از نوری‌زاده تحقیق کند و
بپرسد چگونه از چند ماه قبل از نام سعید اسلامی در رابطه
با قتل‌ها آگاهی داشته و جریان را در کیهان چاپ لندن نوشته
است

کیهان تهران آشکارا خشم خود را از این که حدود پنج
ماه پیش در کیهان لندن توسط دکتر نوری‌زاده پرده از اسرار
قتل‌ها و نقش سعید امامی معاون وزارت اطلاعات برداشته
شد نشان داد و خواستار آن شد که کمیته تحقیق قتل‌ها به
این مسئله رسیدگی کنند.

کیهان همچنین شدیداً به روزنامه های دگراندیش به ویژه «خرداد» حمله کرد و نقش آن هارا در برخورد با مسئله قتل ها مورد انتقاد قرار داد. روزنامه خرداد پیشتر نوشته بود مسئولین روزنامه کیهان (تهران) در جریان قتل های سیاسی به خاطر چاپ و مطالب بی شمار علیه نویسندگان و مخالفان سیاسی در حقیقت نقش پشتیبانی تبلیغاتی از سعید امامی یاند او را داشته اند.

کیهان تهران نوشت: دکتر ابراهیم یزدی هم باید مورد تحقیق قرار گیرد که از کجا می دانسته سردبیران چند روزنامه تهران از جمله کیهان مرتبا با سعید اسلامی جلسه داشته اند. این روزنامه همچنین نوشت باید معلوم شود میان رادیوهای آمریکا، اسرائیل، بی بی سی و فرانسه با روزنامه خرداد چه رابطه ای وجود دارد.

کیهان لندن شماره ۷۶۳

پنجشنبه ۱۰ تیرماه ۱۳۷۸

برابر با اول ژوئیه ۱۹۹۹

دفاعیات عبدالله نوری

و

قتل‌های زنجیره‌ای

عبدالله نوری و قتل‌های زنجیره‌ای

عبدالله نوری چهره‌ی برجسته‌ی جناح اصلاح‌گرایان، و یار و مشاور خاتمی که در جریان قتل‌های زنجیره‌ای در کنار سعید حجاریان، اکبر گنجی، عمادالدین باقی، عباس عبدی، ماشاءالله شمس‌الواعظین، حمیدرضا جلائی پور و ... با شجاعت قابل‌تقدیری پیگیر پرونده جنایات وزارت اطلاعات در سال‌های پس از مرگ خمینی شد و در چند مورد با افشاگری‌هایش، مانع از آن گردید که علی‌فلاحیان و شرکایش مسیر تحقیقات پیرامون قتل‌ها را منحرف کنند. در جریان محاکمه‌اش در دادگاه ویژه روحانیت مطالبی را در رابطه با قتل‌ها و توطئه‌های تکان‌دهنده باندهای قدرت در دستگاه‌های امنیتی رژیم مطرح کرد که کمتر شخصیتی آن‌هم در جمع

مستولان نظام، تا کنون شهامت ابراز آن را نداشته است.
من مقاله‌ی ماه آبان (نوامبر) خود را در روزگارانو چاپ
پاریس، به بحث درباره‌ی دفاعیات نوری و رازگشائی‌های او
اختصاص دادم. و هم زمان چاپ این مقاله را در سلسله
ضمائم این کتاب لازم دیدم.

عبدالله نوری در داگاه بلخ «ولی فقیه»

سرانجام عبدالله نوری مردی که از فردای دوم خرداد و پس از گذراندن چند ماه تجربه جنگیدن با دار و دسته مؤتلفه اسلامی و جامعه روحانیت و ذوب شدگان در ولایت، در مجلس شورای اسلامی، مردانه تر از بقیه یاران خاقی، پا به میدان گذاشته بود و برای برپائی جامعه مدنی و اعاده حاکمیت به ملتی که ۱۸ سال در فریب بزرگ جامعه توحیدی و عدالت اجتماعی و آزادی اسلامی گرفتار شده بودند هم از میز وزارت کشور دست شست و هم ریاست شورای شهر تهران را رها کرد. در ساعت يك و نیم عصر روز شنبه ششم آذرماه ۱۳۷۸ برابر با ۲۷ نوامبر ۱۹۹۹ از دروازه زندان اوین عبور کرد و به بندی رفت که پیش از او، رفقای محسن کدیور و غلامحسین کرباسچی، که نوری در دفاع از او جانانه تر از دیگران تلاش کرده و بهائی گزاف نیز بابت این دفاع پرداخته بود، در آن جا گرفته بودند.

حکایت عبدالله نوری حسین آبادی فرزند حاج محمدعلی متولد ۱۳۲۷ بدون تردید یکی از ماجراهای شنیدنی دوران سلطه ملایان بر ایران است. نوری نیز مثل استادش شیخ حسین علی منتظری حاضر نبود برای حفظ ریاست کرسی وزعامت، از آنچه عنوان اصول و به قول فرنگی‌ها «پرنسیب» در باورهایش جا گرفته بود بگذرد به منتظری گفته بودند چرا سه ماه دندان روی جگر نگذاشتی تا خاموشی خمینی و به دست گرفتن قدرت بنیان رژیم را دگرگون کنی، و آیا بهتر نبود تقیه می‌کردی و جلوی این همه مصیبت و بدبختی را برای خودت و مردم ایران بر اثر حاکمیت یافتن بساز و بفروش‌های سیاسی و آلوده دامان مدعی عصمت دینی، می‌گرفتی؟ منتظری در پاسخ (به روحانی صالح و البته موقع شناسی که این سؤال را مطرح کرده بود) گفته بود: «دینم اجازه نمی‌داد، سکوت کنم. شرفم نمی‌گذاشت تقیه کنم. شب‌ها خوابم نمی‌برد و فریاد مادران داغدیده و زنان شوهر کشته و بچه‌های بی پدر در گوشم زنگ می‌زد. یک رکعت نماز درست نمی‌توانستم بخوانم. تصویر پیکرهای سوراخ سوراخ شده از گلوله در برابرم بود.» عبدالله نوری نیز در آخرین عباراتش در پایان دفاعیاتش در دادگاه ویژه روحانیت چنین می‌گوید:

«یکصد و شصت سال پیش با حضور امیرکبیر در حاکمیت ایران دولتمرد ژاپنی «میجی» اصلاحات را در کشورش آغاز کرد. هر دو کشور وضعی مشابه داشتند اصلاحات امیر کبیر

و میجی نیز با یکدیگر شباهت‌های فراوانی داشت اما در ژاپن میجی ماند و اصلاحات او ژاپن را که از نظر معادن و امکانات و تاریخ و فرهنگ و تمدن، برملت ایران برتری نداشت به يك ملت ثروتمند مقتدر و سربلند تبدیل کرد، ولی در ایران با از بین بردن جریان اصلاحاتی که باامیرکبیر آغاز شد ملتی که روزی مهد علم و تمدن بود به يك زائده جهانی تبدیل گردید.

اکنون فرصت دیگری پیش آمده است و ملت هوشمند ایران بر خلاف پیش بینی‌های سیاستمداران و اندیشمندان ایرانی و حتی جهان، درآستانه هزاره سوم بارخداد دوم خرداد فرصت دیگری را برای بقا خلق کرد ... ایران سرزمین ارتباط و تعقل است و نه آنزوا و تشنج، فرهنگ اصیل ایرانی با تساهل و تنوع و مدارا سرشته است نه تنگ نظری و خشونت، غاد واقعگرایی و پویایی است و نه مثال جزمیت و تحجیر. بگذاریم ایرانی بودن تداعی کننده عقلانیت و فرزانه‌گی باشد و همزیستی مسالمت آمیز مذاهب و فرهنگ‌ها را به یاد آورد و همچنان سرزمین ابوریحان و زکریای رازی و ابن سینا و عمر خیام و خواجه نصیرها شناخته شود. ... این جانب هیچ هراسی نسبت به تصمیم شما ندارم و چه شکوهمند است که خداوند فدیه، آزادی خواهی و اسلام خواهی را به زیباترین وجه از این عبد امیدوار پذیرا باشد ... الهی آن که تو را یافت چه چیز از دست داد و آن که از تو فاصله گرفت چه به دست آورد ... پروردگارا بر تو اعتماد دارم و اتکال این بنده

کمترین را فقط و فقط به خود مقرر فرما و امید مرا از همگان قطع فرما که این مخلوقات تو همه و همه سراسر نیازند و محتاج ...»

نوری در همان ماه‌های نخست وزارتش، وقتی به دانشجویان اجازه برپائی تظاهرات داد و گفت پارك لاله را هاید پارك ایران خواهد کرد و دفاع از کرباسچی رهبری تظاهرات اعتراضی مردم را بر عهده گرفت، تکلیف خود را با وجدانش روشن کرده بود.

بعضی از این خواب رفتگان و سحر شده‌های خارج نشین (چه از نوع مسحور ولایت بت اعظم مجاهد در بغداد و چه از طائفه هفت تا و نصفی کمونیست‌های عاشق عموجان انور و دائی جان استالین و چه البته از تیره واماندگان در قهوه خانه نوستالژیک تمدن بزرگ) با ذکر این که بلی این آقای نوری همان کسی است که سال‌ها مسئولیت‌های بزرگ در رژیم داشت و چنین و چنان کرد و امروز نیز در دعوای ساختگی نقش حسین مظلوم را بازی می‌کند، کوشیدند و هنوز هم تلاش می‌کنند، از قدر و منزلت نوری بکاهند. در پاسخ به این‌ها تنها می‌توان گفت میرزاتقی خان امیر کبیر نیز در دوران امیرنظامی‌اش تافته‌ای جدا بافته از دیگر اقرانش نبود و دیگر مصلحان و آزادیگان جامعه ما در دو قرن اخیر سرمان نازل نشده بودند. مصدق دیرسالی وزارت و امارت در حکومت‌های مستبد داشت. اما وقتی ریاست وزرائی شاه را

پذیرفت شخصیت ذاتی و جنم خود را نشان داد. در دوران شاه دولتمردان آزاده و صالح کم نبودند همانطور که بعد از انقلاب نیز آزادگانی که سر از اطاعت خمینی پیچیدند و بعد از او نیز به مقابله با ورثه‌اش پرداختند، تعدادشان کم نیست مگر فروهر وزیر کار نخستین کابینه انقلاب نبود؟

باری به اعتقاد من عبدالله نوری که روزنامه‌اش «خرداد» شجاعانه ترین ادعایمانه‌ها را علیه حاکمیت در جریان قتل‌های زنجیره ای و حوادث دانشگاهی صادر کرد، به ندای انقلاب درویش پاسخ داد و به جای آن که مهره‌ای در میان پیچ و مهره‌های ولایت استبداد باشد به رهروی بدل شد که خیلی زود در صف اصلاح طلبان، از همه جلو افتاد و ملیون‌ها انسان ایرانی به حرکات و گفتار و رفتارش چشم دوختند. این که خرداد تنها در شهر قم با تیراژ بیست و هفت هزار نسخه در روز تیراژی برابر با تمامی روزنامه‌های جناح راست، در پایتخت مرجعیت و حوزه پیدا کرده بود، آیا خود دلیل قاطعی بر این حقیقت نیست که هزاران طلبه جوان در قم که حالا کامپیوتر نیز در دست‌شان قرار دارد به نوری به عنوان يك «مارتین لوتر» شیعه می‌نگرند، شاید محسن کدیور رفیق همسفر نوری در گذر از معبر ارتجاع و استبداد، از نوری در زمینه‌های اندیشه دینی و فقه‌ای، بلندپایه تر باشد، اما شجاعت و صراحت شگفتی‌آور نوری حداقل در چشم هزاران طلبه و روحانی به شك رسیده، او را در جایگاه ویژه‌ای قرار

داده است که تا کنون کمتر روحانی بعد از سیدحسین مدرس به آن دست یافته است. کدیور همه گاه به عنوان يك متفکر و اندیشه ورز بلندپایه، در کار اصلاح دین و مذهب، از کناره میدان سیاست عبور می کرد (و نمی دانم بعد از آزادی اش که قاعدتاً باید چند ماه دیگر باشد، همچنان برکناره خواهد رفت، و یا آن که مثل نوری به جدال با ولایت جر پا به میدان خواهد گذاشت).

اما نوری از همان آغاز در وسط میدان بود. و همین امر موقعیت او را در میان مجموعه روحانیون مترقی و مصلح متمایز کرده است. درعین حال نوری با روشنفکران ایرانی همصدا شده بود و همراه آنها قلب استبداد و ارتجاع را نشانه می رفت.

محاکنه عبدالله نوری که با کیـــــفرخواست کاملاً سیاسی ای «نکونام» دادستان دادگاه ویژه روحانیت آغاز شد، درواقع تلاشی حساب شده ازسوی جناح راست برای فلج کردن اصلاح گرایان و شخص خاقمی بود که وقتی مجلس، دست راست او یعنی عبدالله نوری را با رأی عدم اعتماد قطع کرد، بلافاصله نوری را به معاونت خود برگزید و با آن که نوری به توصیه خود خاقمی با شرکت در انتخابات انجمن شهر، ریاست انجمن شهر پایتخت را در دست گرفت، همچنان به عنوان مشاور غیر رسمی او را در کنار خود داشت. به خاک انداختن نوری از دید جناح اصلاح گرا يك ضرورت بود چون با بودن

او در صف نامزدهای انتخاباتی جناح اصلاح گرا حتی شورای نگهبان قادر نبود او را فاقد صلاحیت اعلام کند چون عضویت وی در مجمع تشخیص مصلحت نظام که اعضایش همگی منتخب رهبر هستند به منزله کارت ورود نوری به انتخابات بود. در چنین صورتی او قطعاً به صورت وکیل اول تهران از صندوق بیرون می آمد و بعد هم ریاست مجلس از آن او می شد و در چنین صورتی وجود دو اصلاح گرای هم عهد (خاتمی و نوری) در رأس قوه مجریه و مقننه و يك نیمه اصلاح گرای خداترس در رأس قوه قضائیه (محمود هاشمی شاهرودی) می توانست برای محافظه کاران دست راستی خیلی خطرناک باشد. آنچه مسلم است تغییر صورت مسئله پس از شروع دفاعیات نوری است. به این ترتیب که پس از یکی دو جلسه دادگاه، این شخص خامنه ای بود که از پشت پرده به عنوان مدعی العموم با نوری به جدال برخاسته بود. شنیدم به نوری پیغام داده بود شما کوتاه بیایید و بحث رهبری را مطرح نکنید. مسئله شما نیز با يك حکم تعزیری و جریمه حل می شود. (مثل مورد خوئینی ها) اما این بار این دست راستی های تنها نبودند که می خواستند همانطور که خوئینی ها را از صحنه خارج کردند، نوری را نیز از بازی بیرون کنند. بلکه این بار رهبر جمهوری اسلامی و به اعتباری کل نظام (منهای خاتمی و مجموعه همراه او) با نوری طرف بود. چرا که او در دادگاه کل نظام را محاکمه می کرد. در واقع از اولین ساعات دادگاه

آشکار شد که نوری در مقام دادستان به نمایندگی از سوی ملت و «سلیمی» و «نکونام» قاضی دادستان دادگاه در مقام وکلای مدافع حاکمیت رویاروی هم قرار گرفته‌اند. پیش از پرداختن به جریان زندانی شدن نوری و بازتاب این امر در جامعه و پیش بینی‌های ما در رابطه با رویدادهای احتمالی آینده، اجازه بدهید سری به دادگاه نوری بزنیم و به طور فشرده ببینیم او در برابر اتهامات نماینده حاکمیت چه‌ها گفته است.

نوری بخش اول سخنان خود را با اشاره به غیرقانونی بودن دادگاه ویژه روحانیت آغاز کرد. از دید او این دادگاه يك بار و به طور موقت، توسط خمینی و برای حفظ آبروی روحانیون خطاکار ایجاد شد و پس از مرگ او و جاهت قانونی خود را از دست داد.

و زمانی که رئیس دادگاه ادعا کرد رهبر رژیم این دادگاه را تأیید کرده است، نوری پاسخ داد قانون اساسی چنین اختیاری را به رهبر نداده است و اگر خمینی کارهای فراقانونی کرد او يك استثنا بود چون مشروعیت خود را از انقلاب و ملت مرجعیتش گرفته بود، حال آن که خامنه‌ای مدیری منتخب است که از سوی خبرگان برگزیده شده و اختیاراتش محدود به آن چیزی است که قانون اساسی تعیین کرده است و بنا براین نمی‌تواند فراقانون عمل کند. نوری سپس در سخنانی که به يك ادعای نامہ علیه حاکمیت ولایت فقیه می‌مانست در پاسخ

سلیمی که او را به نفاق و همصدائی با مجاهدین و دشمنان نظام متهم کرده بود چنین گفت:

«جناب آقای سلیمی با خروج از طریق اخلاقی قضائی، ضمن مقایسه موضوع با اعمال منافقین می‌گویند: «حالا که خود متهم شده‌اید و پرونده شما در حال رسیدگی است و با جوسازی‌ها و ایجاد جو نا امنی در بیرون نتوانسته‌اید جلوی پیشگیری رسیدگی به این دادگاه را بگیرید، حالا با طرح این گونه مسائل می‌خواهید مانع رسیدگی به این پرونده و اتهامات خودتان بشوید» متأسفانه باید بگویم که این گونه جملات که نشانه فرهنگ قانون‌گریزی هستند نه اظهارات و اقدامات این جانب. هرمتهم حق دارد در نخستین جلسه دادگاه ایرادات قانونی را که به جریان تحقیقات و دادرسی و صلاحیت دارد مطرح کند. حال چنانچه متهمی از این حق خود استفاده کرد و در نهایت احترام با بیان استدلالی و علمی به طرح ایراد عدم صلاحیت دادگاه پرداخت، آیا به جای استدلال علمی باید يك چنین رفتاری با وی شود؟ آیا اگر کسی سر تسلیم در برابر شما فرود آورد و آنچه را که به او، از روا و ناروا گفتید همه را شنید و پذیرفت دم نزد. آیا قانونی رفتار کرده است.

در زمینه قانون‌ها و صلاحیت‌ها، یکی از شقوق بحث راجع به حدود اختیارات ولایت فقیه در قانون اساسی است که آیا این نهاد محصور به قانون اساسی است و یا موقعیتی مافوق قانون اساسی دارد؟ آیا طرح این بحث جرم است؟ آیا

اگر کسی معتقد باشد که حدود اختیارات ولی فقیه تنها مقید به موارد قانونی است و بیش از این اختیاری ندارد، مرتکب جرم یا گناهی شده است؟ در کدام قانون یا فتوایی چنین اعلام شده است؟ این نکته نیز شایسته توجه است که در سابقه قانون گذاری ایران و جهان، موردی وجود ندارد که قانون گذاران امری را که به طور بنیانی برخلاف قانون اساسی موجودیت یافته است، تأیید و امضاء کرده باشند.

به موجب اصل يك صدو پنجاه و نهم قانون اساسی، هم تشکیل دادگاه‌ها و هم تعیین صلاحیت آن‌ها منوط به حکم قانون است. بنا براین لازم است در قانون هم افتتاح يك مرجع قضائی تصریح گردد، هم حدود صلاحیت آن و طبعاً راه و روش دادرسی‌اش ... درحالی که چنین امری در مورد دادگاه ویژه روحانیت به عمل نیامده و حدود صلاحیت و آئین رسیدگی آن به هیچ وجه مشخص نگردیده است و ابعاد ایرادات قانونی به آن به اندازه‌ای وسیع است که هیچ تحلیل حقوقی قادر به پاسخگویی به آن نیست و من تعجب می‌کنم وقتی شما بدون رعایت قوانین و اصول حقوقی، هر ناروایی را به من نسبت داده‌اید، چطور از من انتظار دارید که از بیان نظرات خود صرفنظر کنم.

فارغ از مباحث راجع به قانونی بودن دادگاه و دادرسی ویژه روحانیت، آن مواردی هم که در پاسخ به ایرادات من راجع به هیئت منصفه بیان شد همچنان مخدوش و مردود است.

به موجب اصل ۱۶۸ قانون اساسی تعیین شرایط و نحوه کار هیئت منصفه با قانون است. لایحه قانونی مطبوعات مصوب ۱۳۵۸ شورای انقلاب نیز مقررات راجع به هیئت منصفه را تعیین کرده است. در حالی که هیئت منصفه حاضر در این دادگاه مطابق قانون تشکیل نشده و چون اعضای آن، از اقشار مختلف نمی باشد نمی تواند نماینده افکار عمومی به حساب بیاید. جای تعجب است که آقای نکونام مدعی است اعضای هیئت منصفه از اقشار مختلف اند. لطفاً مشخص فرمائید کدام يك از آقایان اقشاری مانند کارگران، کشاورزان، کارمندان پزشکان، بازرگانان، زنان و ... هستند البته آقای نکونام با توضیحی که داده اند، مشخص کردند که اقشار مردم را چه کسانی می دانند: استاد دانشگاه، نماینده ولی فقیه، نماینده رهبری، نماینده امام، نماینده مجلس، مسئول روزنامه و قاضی ...

در جرائم مطبوعاتی، تعیین مجرمیت متهم و استحقاق تخفیف وی برعهده هیئت منصفه‌ای که نماینده افکار عمومی باشد و در این مورد قاضی ناچار است که از تصمیم هیئت منصفه تبعیت کند. بنا بر این حتی اگر قائل به قانونی بودن این دادگاه ویژه باشیم، هیئت منصفه‌ای که قانونی نیست، صلاحیت اخذ تصمیم ندارد و لذا چون حضور هیئت منصفه قانونی شرط صلاحیت ذاتی هر دادگاه در رسیدگی به جرایم مطبوعاتی است و در این دادگاه هیئت منصفه قانونی وجود

ندارد، اولاً دادگاه همچنان برای رسیدگی به پرونده اتهامی این جانب به عنوان مدیر مسئول خرداد فاقد صلاحیت ذاتی است و ثانیاً هیئت منصفه انتصابی دادگاه به دلیل قانونی نبودن صلاحیت اخذ تصمیم در مورد این جانب را ندارد. اصل ۱۶۸ که در جرایم سیاسی و مطبوعاتی هیئت منصفه را لازم دانسته چون عمدتاً این نوع جرائم منازع میان گروه‌های سیاسی و یا مطبوعاتی با حکومت است و قانونگذار نخواسته در این منازعه، حکومت فعال‌میشاء باشد حال اگر هیئت منصفه منصوب حکومت و یا بدتر از آن خود دستگاه قضائی باشد هیئت منصفه فرمایشی، غمایش بسیار مضحکی خواهد بود.

در مورد ابلاغ‌های حضرت امام خمینی به دادستان‌های قبلی این تشکیلات توجه شما را به تاریخ این ابلاغ‌ها جلب می‌کنم که در ۶۶/۲/۲۵ صادر شده‌اند. حال آن که نامه ایشان خطاب به نمایندگان مجلس در تاریخ ۶۷/۹/۷ صادر گردیده و در آن به بازگشت همه به قانون اساسی تصریح شده است. در واقع نظری را که ایشان در نامه ۶۷/۹/۷ در خصوص عمل همه (از جمله شخص خودشان) طبق قانون اساسی ابراز داشته‌اند، حاکی از این است که ایشان شیوه‌های خلاف قانون اساسی را استثنائی و موقت دانسته‌اند و اراده ایشان بر استقرار دائمی کردن امری مانند دادگاه ویژه روحانیت، به عنوان نهادی خلاف قانون اساسی نبوده است. اما بعدها و به ویژه با تصویب آئین نامه دادرسی و دادگاه ویژه روحانیت، این

مشکلات به صورت دائمی درآمده است. اگر فرمایشات حضرت امام ملاء عمل امروز باشد، تأکید ایشان بر انجام امور مطابق با قانون اساسی، با وضعیتی که در این دادسرا و دادگاه پدید آمده است، مغایرت دارد و دادگاه و دادسرای ویژه روحانیت قانونی نبوده و صلاحیت رسیدگی به جرایم مطبوعاتی از جمله پرونده اتهامی این جانب را ندارد.

آقای نکونام در عبارتی از سخنان خود موضوع غایبندگی‌های امام را مطرح کرده‌اند. در اینجا لازم می‌دانم نکته‌ای را که حداقل به لحاظ نظری قابل بحث است عنوان کنم. اگر چه معتقد هستم یکی از کسانی که در انقلاب اسلامی ما بیشترین حساسیت را در عمل به قانون و اجرای آن داشته، حضرت امام بوده‌اند، اما علمای جامعه‌شناسی که در خصوص انقلاب‌ها نظریه پردازی کرده‌اند، بر اساس مطالعه انقلاب‌های جهانی يك چنین جمع بندی دارند که هر انقلابی سه چهره دارد:

۱ - ایدئولوگ انقلاب

۲ - رهبری انقلاب

۳ - مدیران انقلاب

ایدئولوگ انقلاب کسی است که جهان بینی و استراتژی جنبش را ترسیم می‌کند و رهبرانقلاب ضمن بیان هدف‌ها و روش‌های تحقیق آن استراتژی جنبش را به سمت پیروزی به پیش می‌رانند.

این دو چهره ممکن است مانند انقلاب هند در دو نفر یعنی «گاندی» و «نهری» تجلی کند و ممکن است در انقلابی این دو تن در يك تن تجلی داشته باشد و فردی هم ایدئولوگ و هم رهبر انقلاب شناخته شود. نکته مهم این است که رهبر انقلاب کسی است که انقلاب بی نام او شناخته نمی‌شود، و اساساً جنبش انقلابی و پیروزی آن بدون او متصور نیست. او جزء ذات انقلاب است. اما آنان که پس از او بر مسند رهبری می‌نشینند مدیران انقلاب هستند. زیرا تاریخ جنبش انقلابی تا پیروزی آن را، می‌توان بدون آن‌ها تصور کرد، اما انقلاب که پیروز می‌شود و نظام سیاسی تأسیس می‌گردد، رهبران بعدی به تعبیر دقیق‌تر مدیریت انقلاب را بر عهده دارند، بر همین اساس ما امام را بنیانگذار انقلاب می‌دانیم.

این تفاوت گذاری دارای پیامدهای مهمی است و تفاوت‌های مهمی را نشان می‌دهد. رهبر انقلاب کسی است که مشروعیت خود را نه از نظام سیاسی و قانون، بلکه از خود انقلاب گرفته است. شأن رهبر انقلاب شأنی فراتر از نظام سیاسی و واجد اختیار تأسیسی است. او کسی است که نظام را تأسیس می‌کند و چه بسا در دوره انقلاب نهادهای فرعی آن را هم تأسیس کند. اما مدیران انقلاب بانهبران نظام سیاسی مشروعیت خود را از نظام و قوانین آن می‌گیرند.

لذا اختیارات ویژه و فرا قانونی رهبری انقلاب توجیه بردار بوده و ناشی از طبیعت جریان انقلابی است گو اینکه در

ایران، حضرت امام خمینی از همان ابتدا با اصرار بر تدوین قانون اساسی می‌خواستند نظام سیاسی را هرچه سریع‌تر قانونمند کنند.

اکنون اگر نگاهی به انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی بیفکنیم می‌بینیم که:

۱- حضرت امام بر اساس قانون اساسی رهبر نشده بود. بلکه رهبری ایشان چون ذات انقلاب بود. اما مقام رهبری فعلی بر اساس قانون اساسی رهبر شده‌اند.

۲- امام آفریننده انقلاب و بنیانگذار نظام جمهوری اسلامی است اما مقام رهبری مدیر این نظام و انقلاب است.

۳- ولایت فقیه گرچه در کتب فقهی مطرح بوده اما نظریه سیاسی - حکومتی ولایت فقیه به شکلی که در قانون اساسی آمده نشأت گرفته از امام بود و رهبری شخص امام در میان جامعه نشأت گرفته از ولایت فقیه نبود. و به عبارت دیگر جامعه از امام به ولایت فقیه رسید و نه از ولایت فقیه به امام. چرا که در آن دوران بحثی به نام ولایت فقیه کمتر در جامعه مطرح بود و اگر بحثی هم مطرح شده بود تنها همان بحث درسی حضرت امام در نجف اشرف بود و باز هم این امام بود که بحث ولایت فقیه را گستراند.

درچنین شرایطی می‌توان حق ویژه‌ای را جهت دوران انقلاب و شرایط بحرانی آن برای رهبری و مؤسس انقلاب قائل بود اگر چه امام همیشه دغدغه همین معنا را داشت و لذا در

مورخه ۶۷/۹/۷ و پس از پایان جنگ و فارغ شدن از حالت فوق العاده، خواستند همه بر طبق قانون اساسی عمل کنیم. حال اگر کسی این بحث را مطرح کند باید در پاسخ او گفته شود که موج آفرینی می کنی؟»

نکته جالب این که نوری در سخنانش زیرآب هیئت منصفه دادگاه ویژه روحانیت را می زند. چرا که اکثریت این اعضا نه تنها از کارگذاران جناح راست، بلکه از کسانی هستند که در پرونده قتل های زنجیره ای متهم به همکاری با فلاحیان و سعید امامی بوده اند. و از آن ها به ویژه روح الله حسینیان، مدیر کل اسناد اسلامی و معاون ریشهری در دادگاه ویژه و مدیر کل وزارت اطلاعات و پور محمدی قائم مقام فلاحیان در وزارت اطلاعات، از دشمنان قسم خورده خاتمی و نوری هستند. مسیح مهاجری سردبیر جمهوری اسلامی و ابوترابی یکی از استیضاح کنندگان مهاجرانی و نوری در مجلس و دعاگو از آفتابه داران حضرت رهبر نیز تکلیفشان معلوم است. در سومین جلسه دادگاه، نوری به اتهامات دادستان در رابطه با نوشته های روزنامه خرداد در مورد قتل های زنجیره ای پاسخ می دهد که به اعتقاد من این بخش از گفته های او از تکان دهنده ترین مطالبی است که در رابطه با قتل ها عنوان شده است. به ویژه آن که نوری شرحی نیز از رفتار رژیم با اهل اندیشه می دهد که شنیدنی است. اینک این شما و سخنان نوری.

«در کیفرخواست آمده است: «عبدالله نوری باید پاسخ دهد چه کسی از روشنفکران را مزدور می‌داند؟ آیا نشر اکاذیب و حتی ایجاد نا امنی در جامعه نیست؟»

پاسخ من روشن و صریح است. حتما باید به یاد دارید که پروژه تهاجم فرهنگی با برنامه هویت به راه افتاد تا از روشنفکران چنین تصویری را به نمایش بگذارد. مگر از رسانه، ۶۰ میلیونی طی ۶ ماه، این سیمای خاص از روشنفکران به تصویر کشیده نشد؛ که «غرب زدگی و غرب باوری عمده‌ترین ویژگی عناصر مختلف طیف شبیه روشنفکری داخل و خارج محسوب می‌شود.»

که «روشنفکری در ایران از همان ابتدا بینان و وابسته متولد شده است.» که «در طیف شبه روشنفکران معاصر، هر چند عناصر و جریان‌های مختلفی به چشم می‌خورند که «هر يك از دیدگاهی خاص مشغول فعالیت هستند، اما تعمق در زمینه‌های اصلی تفکرات این جریان‌ها نشان می‌دهد که لیبرالیسم فصل مشترك مبانی فکری آنها را تشکیل می‌دهد.»

که «روند پیچیده تحقق اهداف تهاجم فرهنگی غرب، روشنفکران وابسته نقش عمده و اساسی را برعهده گرفته‌اند... روح غالب این جریان خودباختگی در برابر بیگانگان بوده است.»

که «در استراتژی نهایی غرب برای مقابله با نظام

اسلامی، یعنی تهاجم فرهنگی، روشنفکران وابسته نقشی خاص برعهده دارند. نقشی که بر مبنای تحلیل کلی سردمداران نظام حاکم از عملکرد روشنفکری وابسته طرح ریزی شده است. در این روند، سازماندهی عناصر غرب زده و یا غرب گرا، از اولین مسائلی است که توجه استراتژیست‌های نظام حاکم را به خود جلب کرده است. این هدف از طرق مختلفی دنبال شد که تماس‌های پنهانی، ترغیب‌های علنی و کمک‌های مالی، از مهم‌ترین آن‌ها به شمار می‌رود. در زمینه تماس‌های پنهان، خط مشخصی که در سال‌های اخیر دنبال شده است هدایت روشنفکران وابسته داخلی به تشکیل محافل است که ظاهری سیاسی ندارند و در قالب‌های ادبی، فرهنگی و مسائلی از این دست برپا می‌شوند.

که «وابستگی روشنفکران وابسته به دشمنان اسلام و ایران به ویژه آمریکا و صهیونیست‌ها نیازی به تحلیل ندارد و بر مبنای اطلاعات به راحتی قابل لمس و درک است».

که «در عمل این بخش از عناصر به ظاهر فرهنگی، جاده صاف کن امپریالیسم می‌شوند و با رسوخ باورهای لیبرالی و اومانیستی به ذهن جامعه، در کم رنگ شدن ارزش‌های اسلامی و ملی و در نهایت استحاله فرهنگی ملت ایفای وظیفه می‌کنند. در سال‌های اخیر به موازات توجه خاص مجامع شبه روشنفکری به دانشگاه‌ها، گرفتن امتیاز چاپ نشریه و روزنامه به عنوان یکی از بسترهای اصلی تحقق این هدف، در دستور

کار محافل روشنفکران غرب گرا قرار گرفته است.»
 که «بررسی مستند سناریوی اجرایی تهاجم فرهنگی، روشن می‌سازد که در این روند، سه طیف مختلف و در برخی از وجوه کاملاً متفاوت، در تحقق اهداف این سناریو مشغول فعالیتند. دسته اول معدود کسانی هستند که عامل آگاه و عنصر هوشیار تحقق اهداف دشمنان فرهنگ این مرز و بوم به شمار می‌روند و عامدانه در ارتباط‌های سازمانی و یا کاملاً مشکوک، به ایفای نقش‌های محول شده به آنان مشغولند. عمده ترین تلاش کاملاً پنهان این گونه افراد، سازماندهی خط نفوذ در مراکز و محافل مختلف به ویژه مراکز علمی - فرهنگی است.»

همه این عباراتی که نقل شده عیناً از برنامه هويت بود که به صورت سریال از تلویزیون پخش شده است. در همان برنامه از مرحوم دکتر «زرین کوب» به عنوان «فراماسونی مزدور» یاد شده بود. در حالی که کیست که بتواند نقش تحقیقات استاد زرین کوب را که از مفاخر ادبیات و تاریخ این مرز و بوم است بر آثار مرحوم شهید مطهری انکار کند. بخش معظمی از استدلال‌های مرحوم مطهری در کتاب خدمات متقابل ایران و اسلام، مأخوذ از آثار مرحوم زرین کوب «کارنامه اسلام و بامداد اسلام» است.»

اما در برنامه هويت چه سیمایی از آن استاد فرزانه تصویر شده؟ آیا به جز ملکوک کردن شخصیت یکی از مهم‌ترین

پژوهشگران معاصر و دلسرد کردن خیل محققانی منجر شده که عاقبت تلاش و فعالیت علمی را معادل با جاسوس شمرده شدنشان می‌بینید، آیا این گونه برداشت‌ها ثمر دیگری به بار آورده است.

پاورقی یکی از روزنامه‌های عصر در سال‌های اخیر چه تعداد نویسنده و روشنفکر را مزدور اعلام کرده است؟ علاوه بر این مگر چندی پیش يك روزنامه عصر با چاپ تصویری، همه روزنامه صبح را که روشنفکران مذهبی مدیریت آن را دارند، در يك تصویر به عنوان «مثلث صهیونیسم» معرفی نکرده بود؟

در همین دوران، روشنفکران مرتباً مورد تهدید قرار گرفته‌اند و با همین زمینه سازی‌ها چندتن از آنان نیز به قتل رسیده‌اند. شاید گمان رود که این سخنان درباره روشنفکران لائیک گفته شده است و حال آنکه تصویری که از روشنفکران مذهبی نیز ارائه شده چندان زیباتر نیست. به این عبارات که از برنامه هویت نقل می‌شود، توجه کنید:

«التقاط دینی اصولاً حاصل تلاش جمعی از شبه روشنفکران این سرزمین برای ایجاد رفرم میانی و معیارهای دینی است ... به استناد اظهارات آشکار و پنهان برخی عناصر اصلی تهاجم فرهنگی غرب، می‌توان این فرضیه را به عنوان يك نظریه اثبات شده مطرح کرد که رفرمیست‌های مذهبی از ارکان طرح غرب، برای استحالته ملت ایران و تشکیل حکومت

مورد نظر در ایران محسوب می‌شوند. حکومتی که تلاش می‌شود ماهیت ملی گرا و غرب گرا داشته باشد».

«رفرمیسم یا تجدید نظر در اصول و مبانی اسلامی، نسود پیچیده ای از این واقعیت است. رفرمیسم مذهبی در جوهر خود به عدول از اصول اسلام ناب تن در می‌دهد و به دلیل ناتوانی در دستیابی به جوهر و حقیقت دین با احساس خود کم بینی در برابر دیدگاه لیبرالیستی و اومانیستی، عملاً برداشت‌های منحرفی را در قالب تئوری‌های به ظاهر اسلامی ترویج می‌کند. رفرمیسم در تحلیل نهائی، جدائی دین از سیاست را مورد پذیرش قرار می‌دهد و خواسته یا ناخواسته عملاً در تحقق هدف عمده سناریست‌های تهاجم فرهنگی و کانون‌های قدرت جهانی مشغول فعالیت است».

آیا بر در و دیوار برخی شهرها، دکتر شریعتی تکفیر نشده است. در حالی که نقش مرحوم شریعتی در روشنگری نسل جوان و پیشبرد انقلاب اسلامی امری نیست که بتوان آن را رد کرد (کما اینکه تمامی مقام‌های ارشد نظام و مسئولان کشور در مقاطع مختلف از وی تجلیل کرده‌اند) آیا کسانی که شریعتی را مزدور و جاسوس و خائن خواندند، در جامعه وجود ندارند؟ مگر همین دو، سه سال پیش يك کتاب جنجالی در اثبات مزدور، جاسوس، ساواکی و خائن بودن شریعتی چاپ نشد؟ این در حالی است که مرحوم شهید بهشتی درباره وی می‌گوید او نقش مؤثری در هدایت جوانان و دانشگاہیان به

اسلام و انقلاب داشته است.

آیا در همین پرونده يك روحانی، متهم به غصب زدگی و عناد با اسلام نشده است؟ آیا یکی از مراجع تقلید را «پلید» نخوانده‌اند و مرجع تقلید دیگری را مرتبط با «انگلیس» معرفی نکرده‌اند؟ آیا انگلیسی خواندن مرجع تقلید نشر اکاذیب نیست؟ آیا در انواع تریبون‌های عمومی هرکس که با افکار يك جناح مخالفت کرده یا به نقد حکومت پرداخته، مزدور خارجی شناخته نشده است؟ چه کسانی نویسندگان و مطبوعاتی‌ها را دریافت کنندگان بودجه ۲۰ میلیون دلاری آمریکا و بلکه بودجه های پنهان سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا خوانده‌اند؟

مگر در همین اواخر یکی از اهل اخلاق و ادب، خرداد را روزنامه کثیف نخواندند و دیگری نگفت: که «روزنامه خرداد! راست بگو! اسلام، خدا، امام و ولی فقیه را قبول ندارم».

البته همه آگاهند که طی دهه گذشته، کاروان خردستیزان چه بلاتی بر سر روشنفکران و نویسندگان این دیار درآوردند. در مطبوعات خاص بدترین اهانت‌ها نسبت به روشنفکران ابراز می‌شد و گروه‌های فشار و چماقداران در دانشگاه‌ها و مراکز فرهنگی، اساتید و روشنفکران را مضروب و مرعوب می‌کردند. ظلم و ستمی که گاه بر اهل علم و خرد و روشنفکران و دانشگاهیان این دیار روا داشته‌اند، برای روحانیت آزاده و

پیرو امام غیر قابل توجیه است و من به عنوان يك روحانی و کسی که سالها در نظام جمهوری اسلامی مسئول بوده، اعلام می‌کنم که روحانیت هیچ نسبتی با روشنفکر ستیزان ندارد و روشنفکران را مغز و چراغ جامعه می‌داند. روشنفکران فارغ از موافقت یا مخالفت با آرایشان، چراغ حقیقت را روشن نگاه می‌دارند و با نقد خود نظام سیاسی را تقویت می‌کنند و طراز معرفت عقلایی را در جامعه ارتقاء می‌بخشند. روشنفکران با نقد خود به نوعی آسیب شناسی اجتماعی دست می‌یازند. روشنفکران هر جامعه از سرمایه‌های معنوی آن جامعه محسوب می‌شوند. در هر نظامی که روشنفکران را مخل امنیت می‌شمارند و آنان را با عباراتی مانند مزدور، جاسوس، فراماسونر، تهدید و تحریم می‌کنند و یا به سانسور آثار و آرایشان مبادرت می‌ورزند تنها نتیجه دستاوردش، هدم سرمایه‌های معنوی اجتماع و تضعیف و آسیب جدی همان نظام سیاسی خواهد بود. نمونه رسوای این سیایت در نظام سوسیالیستی شوروی در عصر استالینی در مخالفت با روشنفکران و متهم کردن آنان به مزدوری امپریالیسم مشهود و بارز است.

همچنین در اوج جنگ سرد، در آمریکا با سیاست سناتور مک‌کارتی، روشنفکران، متهم به مزدوری نظام کمونیستی شدند. در هر دو کشور با مزدور متهم شمردن روشنفکران، طرد و مراقبت از آن‌ها در دستور کار سیاست‌های امنیت ملی قرار داده شد. اما تاریخ، این دو واقعه را به عنوان ننگی

ملی برای دو کشور ضبط و ثبت کرده است.
 فرهنگ ایرانی - اسلامی مدیون فعالیت‌های فکری
 روشنفکران و بالاخص روشنفکران دینی همراه با نسل تواندیش
 روحانیان است. روشنفکران دینی در دودهمه اخیر خیل عظیمی
 از جوانان را از طرق فرهنگی و با روش‌های مسالمت‌آمیز و
 مهربانانه به دین رحمت، دعوت کرده‌اند.

اما این که در کیفرخواست آمده: «چه کسی لات‌ها و
 ولگردها را انقلابی می‌داند؟» باید بگویم همان‌ها که متأسفانه
 با سوءاستفاده از نام مقدس حزب‌الله، چهره‌ای انقلابی به خود
 می‌گرفتند و نه تنها دانشگاهیان، که حتی روحانیت را در
 شهرها از جمله اصفهان و قم و تهران مورد حمله قرار می‌دادند،
 در نماز جمعه اخلاص ایجاد می‌کردند، به مجامع و اجتماعات حمله
 می‌بردند. کتابفروشی‌ها را آتش می‌زدند، و بعدها مع‌الاسف،
 در برخی محاکم، برخی از آن‌ها به جرائم اخلاقی و غیر اخلاقی
 محکوم گردیدند. اگر از نظر برخی، آنهایی که به طرف امام
 جمعه محترم اصفهان لنگه کفش و میله آهنی پرتاب کرده‌اند،
 افراد انقلابی خوانده نمی‌شوند؟

تنظیم کننده کیفرخواست انتشاریک یادداشت در روزنامه
 «خرداد» را عامل «ایجاد ناامنی و اغتشاش در يك جامعه»
 قلمداد می‌کند. پرسش این است که آیا انتشار يك یادداشت
 طنزآلود يك چهارم صفحه‌ی روزنامه باعث آشوب و ناامنی
 جامعه می‌شود؟

مقاله یاد شده، همان گونه که در ابتدای آن آمده است، نقدی است بر اظهارات فرمانده سابق سپاه پاسداران که طی آن قتل‌های زنجیره‌ای را به صهیونیسم و خارجیان نسبت داده است. این مقاله به طور کلی درصدد نفی و نقد این تصور است که تمام مشکلات داخلی، ریشه در خارج و توطئه‌های خارجی دارد، و چنین دیدگاهی جز آن که واقعیات را از چشمان ما پنهان کند نتیجه‌ای نخواهد داشت. «توهم توطئه» مشکلی است که سال‌ها به غفلتشان کشانده است.

اگر با فقه و حقوق، آشنائی داریم این عبارات چه جرمی به حساب می‌آیند؟ این عبارات کدام موضوع محرمانه را شامل می‌شوند؟ آیا باید جرم مرا ثابت کنند یا من بی‌گناهی خود را؟ آیا در مسلك تنظيم کننده کیفرخواست اصل بر مجرمیت است و آنچه باید اثبات شود بی‌گناهی است؟

در مورد یادداشت معرفی اعضای تشکیلات جنایت‌های سیاسی (صفحه ۷ کیفرخواست) در یادداشت مذکور تلاش‌های یکی از اعضای هیئت منصفه دادگاه ویژه روحانیت، در خصوص قلب واقعیات و منحرف ساختن پرونده قضایی آدم کشانی که جان مردم را با سوءاستفاده از قدرت خود به سخره گرفته بودند، مورد بررسی قرار گرفته است.

این یادداشت پس از پخش برنامه «چراغ» از شبکه اول سیمای جمهوری اسلامی و اظهارات میهمان آن برنامه که به اعتراض عمومی منجر شد، تحریر و چاپ شده است. تلاش‌های

آن برنامه و آن گوینده و دوستانشان این بوده است که موضوع قتل‌های زنجیره‌ای را به هواداران جناب آقای رئیس جمهور و دوستان ایشان نسبت دهند و ضمن نادیده گرفتن تحقیقات قضایی و واقعیت‌های انکار ناپذیر برای گم کردن راه، نعل وارونه بزنند.

تنظیم کننده کیفرخواست با حذف قسمت‌هایی مهم از این یادداشت، تمهیدی کرده است که شنوندگان و خوانندگان کیفرخواست تصور کنند چه نام‌هایی در جریان قتل‌های زنجیره‌ای در «خرداد» آمده است. متن کامل عباراتی را که با حذف‌هایی در کیفرخواست نقل شده است لازم می‌دانم در این جا قرائت کنم.

«تبلیغات چی‌های جناح راست افراطی، ابتدا مسئله را توطئه‌ای علیه وزارت اطلاعات تلقی کردند و به حال اغما رفتند. ولی پس از يك هفته، هفته هفته از حال اغما بیرون آمدند و با همکاری هویت سازان صدا و سیما، برنامه جدیدی را طراحی کردند: عامل جنایات اخیر چپ‌های طرفدار خائمی در وزارت اطلاعات‌اند.

به زعم آقایان، سازمان مسئول قتل دگر اندیشان دارای سه بخش است: کمیته برنامه ریزی و انتخاب مقتولان، کمیته حکم شرعی و جوخه‌های مرگ، با روشن شدن این که جنایات اخیر کارچپ‌های طرفدار خائمی بوده است، اینک باید سه بخش سازمان پروژه را به طور شفاف به شهروندان اعلام کرد:

۱ - کمیته برنامه ریزی و انتخاب مقتولان : سعید حجاریان، خسرو تهرانی، محسن امین زاده، عباس عبدی، مصطفی تاج زاده.

۲ - کمیته حکم شرعی: آیات عظام و حجج الاسلام حسینعلی منتظری، موسوی اردبیلی، موسوی خوئینی‌ها، طاهری اصفهانی، عبدالله نوری.

۳ - جوخه های مرگ: اعضای بازداشت شده وزارت اطلاعات.

درواقع این یادداشت، اهداف طرفداران سعید امامی برای خارج ساختن مسیر تحقیقات قتل‌های زنجیره‌ای را مطرح ساخته و نقد کرده است. با این حال، تنظیم کننده کیفرخواست در صفحه ۸ آن می‌گوید: «ایشان (یعنی عبدالله نوری) در صدد تخریب چهره‌هایی که نام برده‌اند هستند». مکاشفه غریبی است شتاب وی در جمع آری هر نوع سند و مدرک ناروا و نامربوطی علیه این جانب، ایشان را به انواع تناقض‌گوئی‌ها کشانده است. در حالی که در کیفرخواست صادره یکی از اتهامات این جانب ترویج سیاسی حضرت آیت الله منتظری عنوان شده است در این بخش از کیفرخواست، اتهام بنده سعی در تخریب چهره‌هایی نظیر آیت الله منتظری ذکر شده است. جالب تر آن که من در جهت تخریب چهره خود نیز هستم.

تنظیم کننده کیفرخواست می‌نویسد: «ریاست محترم دادگاه و هیئت محترم منصفه شما خوب می‌دانید که اثرات

مخرب چنین مطالبی در جامعه چه خواهد بود، ایشان یا در صدد تخریب همین چهره هایی که اسم برده اند، هستند و یا واقعاً کسانی را می شناسند که چنین اقداماتی را انجام داده اند و آن را کتمان می کنند».

در کیفرخواست بر نکته مهمی انگشت گذاشته شده است اما متأسفانه به جای محاکمه قاتلان و عاملان و برنامه ریزان و حکم دهندگان، عبدالله نوری محاکمه می شود و آن که مقتولان را ناصبی و مرتد خواند و قسم جلاله خورد که «آخر ما خودمان والله يك زمان قاتل بودیم». اینک به جای افکار عمومی، بر کرسی هیئت منصفه تکیه می زند. آیا مردم حق ندارند سؤال کنند به راستی چه کسی پشت این افراد است که نه تنها وقتی دادسرای نظامی آن ها را احضار می کند تمکین نمی کنند، بلکه دادگاه ویژه هم به جای محاکمه آن ها، نوری را محاکمه می کند. دادگاه ملت ایران درباره این محاکمه چگونه قضاوت خواهد کرد وقتی ببیند مدافع ویا همکار سعید امامی به عنوان اعضای هیئت منصفه درباره افشا کننده چهره واقعی قاتلان به عنوان متهم به قضاوت بنشینند.

نامبرده در سخنرانی ورامین می گوید:

«حتی می خواستند که عامل قتل ها را به رهبری نسبت

دهند. همین روزنامه ها که شب می نشینند و هماهنگی

می کنند و شما می بینید، مطلبی که سلام دارد با مطلبی که

خرداد و صبح امروز، دارند يك مطلب است با چند اسم ...

آن‌ها گفتند که عامل قتل‌ها کسی است که هم دارای قدرت است و هم دارای تصمیم. خوب این فرد کیست؟ شاید می‌گفتند که این مرد یکی از علمای قم است. خوب علمای قم که قدرت ندارند، ممکن بود می‌گفتند که يك وزير يا وكيل يا ... اما چه کسی در این کشور دارای فتوی و قدرت پاهم است؟» شما هم خوب می‌دانید اثرات مخرب چنین مطالبی در جامعه چه خواهد بود. آنچه در روزنامه‌های مستقل بر آن تأکید کرده‌اند بسیار شفاف و روشن است. پاسخگونی وزیر اسبق اطلاعات که هم قدرت داشته است و هم می‌توانسته است با توجه به شرایط اجتهاد وزیر اطلاعات، تصمیم گیر باشد. خرداد طی ده‌ها یادداشت صراحتاً خواستار پاسخگویی وزیر اطلاعات وقت شده است نه کس دیگری و لذا عوض کردن صورت مسئله توسط برخی و پیگیری آن توسط تنظیم‌کننده کیفرخواست واقعیت‌ها را تغییر نخواهد داد. از نظر ما وزیر اطلاعات وقت به خاطر قتل‌هایی که در زمان ایشان صورت گرفته است و امنیت ملی را به خطر انداخته است، باید پاسخگو باشد.

درباره این نکته کیفرخواست که می‌گوید عبدالله نوری :
 «واقعاً کسانی را می‌شناسد که چنین اقداماتی را انجام داده‌اند و آن را کتمان می‌کنند». می‌گویم : بلی، در این رابطه اطلاعاتی به من داده شده منتها برای رعایت مصالح ملی آن را برملا نمی‌کنم اگر دادستان محترم نظامی اجازه

دهد، برخی اطلاعات را در جلسات بعدی ذکر خواهم کرد.
 تنظیم کننده کیفرخواست مدعی است که: «آقای نوری پس از قتل‌های اسف بار که به همت مسئولان، عاملان آن شناسائی و دستگیر شدند به جای کمک به مسئله ایجاد امنیت و آرامش در جامعه از شرایط ملتهب سوءاستفاده نموده و در راستای اهداف جناحی خود به اختلافات جناحی دامن می‌زند».
 در مورد این بخش از کیفرخواست نکاتی را متذکر می‌شوم: اول اگر همت و کوشش مطبوعات و پشتیبانی قاطع آن‌ها از حرکت ریاست محترم جمهور جهت کشف این باند تبه‌کار نبود شاید هیچگاه نقش وزارت اطلاعاتی افشا نمی‌شد، قتل‌ها به يك مسئله ملی تبدیل نمی‌گردید.

آیا طرح اولیه آن نبود که هیچگاه نقش برخی از پرسنل وزارت اطلاعات در قتل‌ها بر ملا نشود؟ آیا کسانی پس از فاش شدن نقش برخی از پرسنل وزارت اطلاعات، سعی نداشتند تا مسئله در سطح چند تن از پرسنل عادی محدود بماند؟

آیا پیگیری مطبوعات در دستگیری چند مدیر کل و معاون امنیتی سابق وزارت اطلاعات (سعید امامی) تأثیر نداشت؟ و آیا تمام کوشش فعلی برخی افراد و جریان‌ها صرف آن نمی‌شود که مسئله از سعید امامی بالاتر نرود و پیگیری قتل‌ها محدود به چهار قتل پائیز ۱۳۷۷ باقی بماند؟

اما به رغم این گرایش مخرب، در کنار تحقیقات قضائی

مطبوعات نیز با عمل به وظیفه خطیر خود در آشکار سازی حقایق اقدام کردند و با مطرح کردن قتل‌های زنجیره‌ای سال گذشته و پیش کشیدن پای فرماندهان و مسئولان سعیدامامی و محفل اطلاعاتی عمق فاجعه را نشان دادند و از مسئولان خواستند تا با نگاه به «گذشته» در کشف حقیقت و افشای چهره آمران، استوار و مصمم گام بردارند.

باید یادآوری کنم که سازمان قضائی نیروهای مسلح در اطلاعیه‌ای که در مرداد ماه گذشته منتشر کرد، صریحاً از «نقش مثبتی که مطبوعات در پیگیری پرونده قتل‌ها داشته‌اند استقبال کرده است» ولی تنظیم کننده کیفرخواست گویی پیگیری قتل‌ها توسط مطبوعات را مخل امنیت و آرامش جامعه می‌داند. پرسش این است که مگر دادستان نظامی و دادگاه ویژه دو هدف مختلف را دنبال می‌کنند که یکی از نقش مثبت مطبوعات در کشف جنایات تشکر می‌کند اما دیگری از این امر دچا نگرانی می‌شود. خرداد به عنوان اولین روزنامه‌ای که قتل‌ها را برملا کرد، همچنان به آن خواهد پرداخت و تا کشف کامل حقیقت آن را پی خواهند گرفت، مگر آن که خرداد بسته شود که در آن صورت، دیگر مطبوعات آن را پی خواهند گرفت. شما مطمئن باشید که از این به بعد هیچ کس قادر نخواهد بود دست به جنایت بزند و خاطرش خوش باشد که مسئله پنهان خواهد ماند. تا روزنامه‌های مستقل وجود داشته باشند، چنین امری غیرممکن خواهد بود مگر این که تمام

مطبوعات بسته شود.

برای مطبوعات کشف حقیقت فارغ از گرایشات جناحی مطرح است. هر کسی از هر گروهی با هر گرایش فکری دست به جنایت زده باشد از نظر ما محکوم است. وابستگی به چپ و راست و میانه، جنایت را مجاز و مشروع نمی کند. جنایت جنایت است در هر لباسی، با هر اسمی و در هر پست و مقامی. و اما يك عضو هیئت منصفه دادگاه ویژه روحانیت (یعنی حسینیان) مدعی است که سعید امامی و دیگر اعضای محفل اطلاعاتی از نیروهای مذهبی و متدین بوده اند. پرواضح است که افراد مذهبی برای اعمال عادی خود نیاز به حجت شرعی دارند چه رسد به اجرای حکم اعدام و کشتن نویسندگان. مگر همین فرد در آخرین سخنرانی خود مدعی نشد که محفلی ها حکم قتل ها را از یکی از اعضای مجمع روحانیون مبارز می گرفتند. نیز نگفت که «ما در بعضی از کارهایشان در این قبیل قتل ها با این ها مشورت می کردیم. چرا نمی آیند این آقا را احضارش بکنند و با او برخورد بکنند و ته و توی این مطلب را در بیاورند؟»

وقتی عضو هیئت منصفه دادگاه ویژه، هم حکم ارتداد و ناصبی بودن صادر می کند و هم تأیید می کند که قتل ها با حکم صورت گرفته است. چرا جستجوی مطبوعات برای کشف حکم دهنده، جرم محسوب می شود؟

مگر نه این است که بزرگ ترین جرم سیدمهدی هاشمی

صدور دستور و یا شرکت در قتل است و پس از گذشت دوازده سال از اعدام وی بسیاری از وقایع بعدی توسط برخی از جمله قتل نویسندگان و سیاسیون همچنان به او و همفکرانش منتسب می‌شود. اگر ماجرای قتل‌های قبل و بعد از انقلاب باند سید مهدی هاشمی، پس از گذشت قریب ۲۰ سال همچنان مورد بحث و گفتگو است و درباره پیامدهای آن سخن می‌رود، چگونه است که درباره ده‌ها قتلی که در این دوره‌ی چند ساله صورت گرفته، نباید بحث و گفتگو کرد و عوامل اصلی آن‌ها را به مردم معرفی ساخت.

این جانب به همان اندازه که در جریان پرونده سید مهدی هاشمی حساسیت داشته و معتقد به پیگیری آن جهت استیفای حقوق نقض شده شهروندان ایرانی بوده‌ام و معتقد هستم که از غده‌های چرکینی است که چنانچه حل نشود می‌تواند خطراتی جدی برای نظام و انقلاب داشته باشد و در برخورد با آن جریان و کشف رسوایی آن‌ها نقش داشته‌ام، امروز هم معتقدم باید غده‌های چرکینی که به نظام آسیب زده و می‌زنند و با انجام قتل‌های زنجیره‌ای حیثیت نظام و انقلاب را خدشه دار کرده‌اند، رسوا شوند و در دادگاه به محاکمه درآیند.

پرسشی که اینک اذهان نخبگان را گرفتار خود کرده این است که چگونه در طی سالیان گذشته، گروهی از روشنفکران به قتل رسیدند و تمام قتل‌ها با سکوت مسئولین به عنوان مرگ «مرگ مشکوک» نادیده گرفته شد. و هیچ اراده‌ای برای

تعقیب قاتلان و محفل نشینان وجود نداشت؟ مگر امیر مؤمنان علی (ع) در ارتباط با ربودن خلخال، دستبند و گردن بند و گوشواره از زن اهل ذمه ای که مورد حمله قرار گرفته بود نفرمود: چنانچه مسلمانی از شنیدن این حادثه از حزن و اندوه بپیرد بر او ملامتی نیست بلکه اگر جان سپارد سزاوار است» مگر ما مدعی پیروی از او نیستیم؟ حال چگونه انسان‌های مظلومی را که به خاطر عقایدشان مثله می‌کنند و از کسی فریادی بر نمی‌خیزد؟ آیا اگر فردی از سردرد فریاد برآورد مجرم است؟

مگر حاکمیت مسئول حفظ جان انسان‌ها نیست؟ پس چرا حسین برازنده، احمد تفضلی، احمد میرعلاتی، ابراهیم زال زاده، سعیدی سیرجانی، پیروز دوانی، مجید شریف، غفار حسینی، منوچهر صانعی و فیروزه کلانتری و عده ای از دانشگاہیان و روحانیون اهل تسنن و یا برخی از کشیش‌های مسیحی به نام میکائیلیان و دیباج به قتل رسیده‌اند و برخی با کارد تکه تکه و پس از بسته بندی در فریزر جاسازی شده‌اند و قاتلان آن‌ها به مردم معرفی نشده‌اند؟ تا شهروندان به عمق جنایاتی که بر این کشور رفته است، آگاه شوند؟ این گونه اعمال چه هزینه‌ای برای حاکمیت نظام و اسلام داشته است؟ چگونه است که در حکومت اسلامی بانوئی سالمند را با بیش از ۲۵ ضربه کارد سلاخی می‌کنند (نوه دکتر مصدق) ولی وقتی روزنامه‌ای به این مسائل می‌پردازد نا امنی به وجود

می آید نمی گوید «گر سنگ از این حدیث بنالد عجب مدار» چه کسانی می خواستند گروهی از نویسندگان دگراندیش را که از نظر فکری مثل ما نمی اندیشند، به قعر دره بیفکنند و چرا آن همه جرم و جنایت در حق جان افراد و نفوس انسانها روا داشته اند؟ و در نهایت به آبرو و حیثیت کشور ضربه ای سهمگین وارد آورده اند؟

چرا در حالی که همه نگاهها و نظرها معطوف به يك نقطه خاص بود، هیچکس جرئت آن را نداشت تا حتی پرسشی در جلسات خصوصی درباره قتلها مطرح کند؟ و چرا اینک که کوس رسوائی محفل نشینان در همه جا به گوش می رسد، هیچ کس مسئولیتی بر عهده نمی گیرد و با جاسوس و منحرف اعلام کردن سعید امامی صورت مسئله در حال پاک شدن است و اگر روزنامه ای نکته ای در این راستا بنویسد مدیر مسئولش به پای میز محاکمه کشیده می شود؟ من اعلام می کنم تا قدرت بیان و کلام دارم از حقوق اساسی مردم و مظلومان دفاع خواهم کرد.

تنظیم کننده کیفرخواست می نویسد:

وقتی مجموع مطالب روزنامه خرداد ملاحظه می شود توطئه و عناد از او استشمام می شود؟ و هیچ راهی برای حمل بر صحت جز سوء نیت دیده نمی شود.»

به راستی باید پرسید وقتی از مطالب يك روزنامه به راحتی بوی توطئه استشمام می شود، چگونه دادستان دادگاه

ویژه روحانیت که سال‌ها نماینده دادگاه انقلاب در وزارت اطلاعات بود (محسنی اژه‌ای) از هیچ يك از فعالیت‌های سعید امامی و باند وی و همراهان فکری و عملی وی بوی، توطئه استشمام نمی‌کرد؟ عنادی در آن‌ها نمی‌دید؟ اما از نوشته‌های يك روزنامه که در جهت افشاگری قاتلان و دفاع از مظلومان مطلب می‌نویسد، بوی توطئه استشمام می‌شود؟ اگرچه یکی از غرائب روزگار که از دادگاه ویژه روحانیت در سوابق قضائی دنیا به یادگار خواهد ماند، «استشمام توطئه» می‌باشد. توطئه عملی مخفیانه است برای مقاصد پنهان و اثبات آن نیازمند دلائل و مدارک است و با تقویت شامه نمی‌توان به کشف آن نائل شد، آن هم در مطالب علنی و شفاف يك روزنامه.

تنظیم کننده متن کیفر خواست، مدعی است :

«آقای نوری پس از قتل‌های اسف بار ... به جای کمک به مسئله و ایجاد امنیت و آرامش در جامعه از شرایط ملتهب سوء استفاده کرده و در راستای اهداف جناحی خود به اختلافات دامن می‌زند»

در این جا می‌پرسم خرداد، چه باید انجام می‌داد؟ آیا مطلوب تنظیم کننده کیفر خواست این است که خرداد در مورد قتل‌ها چیزی نمی‌نوشت و مرتکبین قتل‌ها و اندیشه‌ی آنان و نقشه‌های شومشان را بیان نمی‌کرد؟ آنچه خرداد انجام داده است تبیین برخی زوایای ناپیدای این پروژه شوم است. خرداد، امنیت

و آرامش کسانی را برهم زده است که با توسل به شیرانه ترین و منحط ترین شیوه‌ها و دست زدن به مجرمانه ترین اعمال و قتل افراد بیگناه، بنیان‌های نظام و ملت را نشانه رفته‌اند. امنیت و آرامش جامعه وقتی تأمین می‌شود که امنیت تبه‌کاران از بین برود. وقتی خرداد به امنیت تبه‌کاران تعرض می‌کند چرا شما بر می‌آشوبید و امنیت و آرامش را از بین رفته می‌بینید؟ خرداد، آرامش و امنیت محفل نشینان را برهم زد تا بندگان خدا در آرامش و امنیت زندگی کنند. وقتی در دهه گذشته نیروهای منتقد، اصلاح طلب و متدین به دلیل انتقادات دلسوزانه از عرصه سیاست حذف شدند، به طوری طبیعی زمینه برای صعود اسلامی‌ها امثال سعید امامی فراهم گشت. پرسش این است که در چه شرایطی سعید اسلامی‌ها تکثیر و باز تولید می‌شوند؟ تمامی تلاش‌های این جانب و روزنامه خرداد این بوده و هست که ریشه‌های این حرکت و تفکر شوم چنان خشکانده شود که زمینه و امکانی برای رشد مجدد آن باقی نماند.»

تاریک خانہ اشباح

مقاله اکبر گنجی در روزنامه صبح امروز شنبه ۱۶ مرداد ۱۳۷۸ درباره
اطلاعیه سازمان قضائی نیروهای مسلح

تاریک خانه اشباح جنایتکاران

اطلاعیه دادسرای نظامی تهران حاوی نکاتی است که بر
احتمال وجود تاریک خانه اشباح جنایتکاران می افزاید. نکاتی
که ما را بدین مدعا راهبری می کند به قرار زیر است:

۱ - اطلاعیه دادسرای نظامی تهران سعید امامی را به
عنوان «هدایتگر»، «برنامه ریز»، «طراح» و «تحلیل گر»
دستگیرشدگان معرفی می کند. «آقای سعید امامی - نقش
هدایتگری و برنامه ریزی این توطئه را برعهده داشته است»
«براساس این طرح سعید امامی دست به کار شناسائی و تعیین
وضعیت سوژه های خود می شدند» «انگیزه فوق که از

تحلیل‌های سعیدامامی بود مورد پذیرش من نیز قرار گرفت»
 «منطقی را که سایر افراد دست اندرکار کیس (مورد) داشتند
 خارج از همان دیدگاه‌هایی که سعید اسلامی ارائه می‌داد
 نبود»

۲ - اطلاعیه می‌افزاید «متهمان تلاش فراوان کردند تا
 نقش سعید امامی در دخالت انجام قتل‌ها را بپوشانند.»

۳ - اطلاعیه خبر می‌دهد که «متهمین در روزهای اول
 بازداشت عنوان می‌کردند قتل‌ها به دستور مسئولین مافوق
 آن‌ها در وزارت انجام پذیرفته است.» «متهمین در نظر
 داشته‌اند... نزد وزیر وقت به نحوی سخن یا نوشته‌ای در
 تأیید اقدامات جنایت آمیز خود به دست آورند». از طرف دیگر
 اعتراف دارند که «برای مطبوعات و افکار عمومی علی‌الظاهر
 قابل پذیرش نیست چنین اقدامی در وزارت اطلاعات صورت
 پذیرفته باشد و مسئولین در جریان نباشند»

۴ - اطلاعیه حاوی نکته بسیار مهمی است: آقایان
 مصطفی کاظمی و مهرداد علیخانی که از متهمین اصلی این
 پرونده می‌باشند در جلسه‌ای حضوری آقای دری نجف آبادی
 وزیر وقت اطلاعات را تهدید می‌کنند که اگر اقدامی برای
 خلاصی آن‌ها از فضای جدید صورت نگیرد او را به عنوان
 آمر قتل‌ها معرفی خواهند کرد.»

پرسش این است که متهمان از سوی چه قدرتی «حمایت»
 و «هدایت» می‌شدند که توان «تهدید» وزیر اطلاعات را

داشتند؟ آیا «تاریک خانه اشباح» چنین توان و امکاناتی را برای متهمان فراهم نمی‌آورد؟ آیا قدرت «محفل اطلاعاتی» تاریک خانه تا آن حد نبود که دری نجف آبادی پس از احراز جرم هم قدرت و اختیار دستگیری آنان را نداشت و فقط «بلافاصله این برخورد را به مسئولین عالی‌رتبه نظام گزارش» داد.

۵ - اطلاعاتی می‌گوید: «چگونگی ورود و گزینش این افراد و ارتقائشان در وزارت اطلاعات که از لحاظ مدیریتی قابل بحث و بررسی است» پر واضح است که سعیدامامی توسط آقای علی فلاحیان برخلاف گزینش به مدت ۸ سال به سمت معاون امنیتی وزارت اطلاعات منصوب شد. آقای فلاحیان نمی‌تواند مدعی شود که از اقدامات ۸ ساله مهمترین معاون خود هیچ اطلاعی نداشته است و چنین ادعائی برای مطبوعات و افکار عمومی قابل پذیرش نیست.

۶ - اطلاعاتی می‌افزاید: «از حدود پنج ماه قبل از اولین قتل بر اساس طرح سعید امامی دست به کارشناسانی و تعیین وضعیت سوژه‌های خود می‌شوند» پرسش مهم این است که منظور دادسرای نظامی تهران «اولین قتل» کدام قتل است؟ قتل‌های پائیز ۷۷ یا مرگ‌های مشکوک قبل از آن (۱)

پرسش مهمتر این که چرا پس از قتل‌های آذرماه ۷۷ پافشاری خاتمی بر پیگیری و شناسایی عواملان مسئله در عرض یکی دو هفته لو می‌رود اما قتل‌های متعدد نیمه اول دهه ۷۰

هیچگاه افشا و برملا نمی‌شود و اراده‌ای برای پیگیری موضوع وجود ندارد؟

۷ - اطلاعاتیه می‌افزاید: «جهت قتل افراد مورد نظر روش تك زنی اما به صورت وحشیانه فجیع را به اجرا در می‌آورند با این انگیزه که در هر حال آحاد مردم آن را تقبیح نموده و ضمن تحريك عواطف و احساسات تداعی کننده وجود نا امنی حتی زن‌ها در منزلشان باشد» پرسش این است که منظور از «زن‌ها» چیست؟ قتل همسر داریوش فروهر توسط دادسرا رسماً اعلام شده است آیا این رویکرد پرسش‌های بسیاری پیرامون برخی از مرگ‌های مشکوک زنان نمی‌آفریند؟

۸ - در اطلاعاتیه آمده است «نظام اسلامی چه خسارت بزرگ و ضربه جبران ناپذیری را از ناحیه کسانی دریافت داشته است که فکر می‌کرده آن‌ها دوست هستند ولی در واقع دشمن بوده‌اند و به کسانی اعتماد شده که اصلاً قابل اعتماد نبوده‌اند» آری سعید امامی‌ها همیشه در پشت نقاب «امامی» و «اسلامی» خود را «به عنوان عناصری مؤمن و متعهد» جا می‌زنند و برگرایشات مراکز قدرت سوار می‌شوند و اگر شرایط اجازه می‌داد «برای از بین بردن اکثر سوژه‌ها در صدد آن بوده‌اند تا آن‌ها را در يك نشست یا جمع عمومی با انفجار یا بستن به رگبار به قتل برسانند.»

اما سعید امامی هنوز این شانس را دارد که دوست و همفکرش روح‌الله حسینیان اولین جانشین دادستان انقلاب

اسلامی در وزارت اطلاعات پس از مرگ از او چهره يك قدیس بسازد، مقتولانش «مرتد» و «ناصبی» و محفل سعید امامی را «اهل فکر» بخواند و اقدام به قتل را «از روی اعتقادات مذهبی و احساسات دینی» معرفی کند. (۲)

۹ - با چاپ عکس سعید امامی افراد بسیاری می‌توانند درباره او و فعالیت‌هایی که تحت نام‌های مستعار دیگری انجام داده شهادت دهند. یکی از روحانیون برجسته از جلسه شورای استان یکی از استان‌ها در سال‌های گذشته خبر داده است که طی آن سعید امامی گزارشی از نحوه برخورد خود با یکی از متهمان که بعدها به طرز مشکوک در یکی از خانه‌های امن سعید امامی از دنیا رفت ارائه می‌کند که حاوی نکات تکان دهنده‌ای است. پرسش این است که وقتی سعید امامی خود در جلسه شورای استان یکی از استان‌ها در حضور حاضرین نحوه برخورد خلاف شرع و انسانیت خود را با افتخار گزارش می‌کند چگونه آقای فلاحیان از چنان اقداماتی مطلع نبوده است؟

۱۰ - روزنامه رسالت در مقاله صفحه اول مورخ ۷۸/۴/۱۴ خبر می‌دهد: که سعید امامی به مدت سه ساعت «در سمینار سراسری ائمه جمعه در مهرماه سال ۷۵» سخنرانی کرده است. با توجه به این که معمولاً سخنرانی‌های این گونه سمینارها ضبط می‌شود برای تنویر افکار عمومی و افشای خط بیگانه می‌توان آن سخنرانی و دیگر سخنرانی‌های سعید

امامی را از صدا و سیما پخش کرد تا مشخص شود چه کسانی خط سعید امامی را دنبال کرده‌اند.

۱۱- تاریک خانه اشباح جنایت‌کاران دارای «محفل اطلاعاتی»، «گردان انتظامی»، «لشکر نظامی»، بخش رسانه‌ای و ... است بخش رسانه‌ای با ساختن برنامه «هویت» فیلم کارناوال شادی عصر عاشورا، برنامه «چراغ» و در اختیار داشتن یک روزنامه عصر به جنگ جریان روشنفکری دینی، دگراندیشان و دگرباشان می‌رفت. دو صحنه گردان اصلی آن روزنامه عصر، هر هفته با سعید امامی پالوده می‌خوردند در زندان‌ها از متهمین بازجوئی به عمل می‌آوردند و آنان را به راه «راست» هدایت می‌کردند.

دو روز بعد از اعلام مرگ سعیدی سیرجانی تعدادی از دگر اندیشان را چشم بسته به محل نامعلومی می‌برند، در آنجا سعید امامی به آن‌ها می‌گوید: هیچ نوع خبر و سخن هیچ اشاره‌ای درباره مرگ سعیدی سیرجانی نباید دیده شود. در همین جلسه سعید امامی از طریق یکی از حاضران به بقیه روشنفکران خبر می‌دهد که نوشته‌های آن روزنامه عصر و چند هفته نامه را جدی بگیرند. این‌ها نظر نظام را منعکس می‌کنند.

آن روزنامه عصر همچنان «خط سعید امامی» را دنبال می‌کند سعید امامی وقتی زنده بود مدیر و مسئول همان روزنامه را به برنامه هویت برد تا طی سه نوبت ایده‌های

تاریک خانه اشباح را تبلیغ کند. آن روزنامه ارگان تاریک خانه است و با خواندن سرمقاله ها و یادداشت های آن روزنامه می توان به استراتژی و تاکتیک های تاریک خانه پی برد.

پانویس:

۱ - پس از ماجرای به دره افکندن اتوبوس حامل ۲۱ تن از نویسندگان توسط خسرو براتی، همه نویسندگان را به پاسگاه ژاندارمری می برند و در آنجا پس از بازجویی و گرفتن تعهد مبنی براین که از این قصه جایی سخن نگویند و خبر آن را منتشر نکنند مصطفی کاظمی خطاب به یکی از حضار می گوید: «در ماجرای سعیدی سیرجانی برایتان پیغام فرستادیم نشنیدید»

۲ - نکته جالب توجه این که آقای روح الله حسینیان از طرف آقای رازینی در هیأت منصفه دادگاه مطبوعات قرار گرفت و از طرف آقای محسنی اژه ای به سمت هیأت منصفه دادگاه ویژه روحانیت منصوب شده است وی که مواضع مدافعانه نسبت به سعید امامی و مواضع دشمن کیشانه اش نسبت به جبهه دوم خرداد روشن است می بایست درباره سلام و صبح امروز و خرداد تصمیم بگیرد.

مواضع روح الله حسینیان در برنامه چراغ، نامه وی پس از خودکشی سعید امامی و سخنرانی نامبرده در ورامین از جمله مواردی است که حکایت از دشمن کیشی وی نسبت به جبهه دوم خرداد و دوستی و همفکری با سعید امامی دارد. شرکت نامبرده در مراسم شب هفت سعید امامی نیز حکایت از بسیاری چیزها داشت.

هویت، کیهان، سعید امامی

مقاله اکبر گنجی

روزنامه «صبح امروز» شماره ۱۸۸ یکشنبه ۲۴ مرداد ۱۳۷۸ مطابق
۱۵ اوت ۱۹۹۹

هویت، کیهان، سعید امامی

حسین شریعتمداری: این برنامه «هویت» از سوی صدا و سیما تهیه شده و در آن جمع زیادی از صاحب نظران سخن گفته بودند در این برنامه پشت صحنه و هویت اصلی جریان های ضدانقلاب به طور مستند افشا شده بود که بنده این برنامه را یکی از برنامه های افتخار آمیز می دانم و البته کسانی که از هویت انقلابی خود پشیمان شده اند و امروز با برخی از همان عوامل ضدانقلاب پالوده می خورند طبیعی است که از این برنامه عصبانی باشند و این مشکل از استحاله شدن آنهاست»

کیهان ۷۸/۵/۲۰

وقتی برنامه هویت از سیمای جمهوری اسلامی پخش می‌شد، نخبگان و روشنفکران می‌دانستند که آن برنامه «کار» سعید امامی است. پس از اجرای بخشی از پروژه تاریخ خانه اشباح توسط «محفل اطلاعاتی» و قتل نویسندگان، شهروندان نیز به نقش مهم سعید امامی در تحولات سال‌های ۷۷-۶۸ پی بردند. اینک حسین شریعتمداری می‌گوید تا با دادن آدرس غلط، سازمان صدا و سیما را به عنوان «تهیه کننده» نوبت معرفی کند. البته آشنایان با هنر هشتم و برنامه‌های سیما می‌دانند که هر برنامه‌ای دارای تهیه کننده، کارگردان، سناریو نویس، بازیگر، فیلم بردار و ... است. در ابتدا یا انتهای برنامه فهرست کامل این عوامل به دقت و به طور کامل ذکر می‌شود. اما «هویت» فاقد شناسنامه بود و فقط چند «صاحب‌نظر» آن برنامه چون آقای حسین شریعتمداری با ایفای نقشی که مطلوب کارگردان بود بر صحنه ظاهر شدند و بر «افتخارات» خود افزودند.

شاید منظور آقای شریعتمداری این باشد که سازمان صدا و سیما به عنوان تهیه کننده فقط بودجه آن برنامه را در اختیار «محفل اطلاعاتی» گذارده تا آن سناریوی خویش را با بازیگری امثال شریعتمداری، کارگردانی کنند. این نکته بعید و دور از ذهن است چرا که «محفل اطلاعاتی» آنقدر بودجه بی حساب و کتاب در اختیار داشت که به بودجه صدا و سیما

محتاج نبود.

فاقد شناسنامه بودن «هویت» به راحتی ذهن را به «محفل اطلاعاتی» معطوف می‌کرد. اما دلایل بسیار دیگری نیز وجود دارد که نشان می‌دهد هویت تماماً محصول خلاقیت‌های بلا رقیب سعید امامی است.

۱- آقایان عزت الله سبحانی، غلامحسین میرزا صالح و سعیدی سیرجانی توسط «محفل اطلاعاتی» بازداشت و در طول حبس از آنان فیلم‌های مطابق میل سعید امامی برای پخش در برنامه هویت ضبط شد. نکند آقای شریعتمداری معتقد است که بازداشت گاه «توحید»، «۲۰۹» و «خانه‌های امن» زیر مجموعه سازمان صدا و سیماست و نه وزارت اطلاعات و در طول يك دهه در اختیار سعید امامی؟ اسناد موثق داخلی برنامه هویت که «پشت صحنه و هویت اصلی جریان‌های ضدانقلاب را به طور مستند افشا» می‌کرد، تماماً متکی به اعترافات این سه تن بود که اینک نگاهی به آن‌ها می‌اندازیم

الف - سعیدی سیرجانی:

سعیدی سیرجانی در تاریخ ۷۲/۱۲/۲۳ دستگیر و در تاریخ ۷۳/۹/۱۶ در یکی از خانه‌های امن سعید امامی دار فانی را وداع گفت. در بخشی از فیلم اعترافات سعیدی سیرجانی آمده است:

«اونچه که باعث شد من امشب خودم خواهش کنم که

بیابند این برنامه رو ضبط کن، صحبتی است که از دوروز پیش شروع شده ولی شاید ده دقیقه پیش تلنگر سفتی به روح من خورد» (۱) «می‌خواستم این صحبت را بکنم که این چیزهایی که در طول این مدت من نوشتم، همه رگه‌ای از لجبازی داره و شدیداً پشیمانم از این کار» (۲)

براستی این «تلنگر سفت» چگونه به روح سعیدی سیرجانی خورد که آن چنان پشیمان شد و به سخن آمد؟ سعید امامی در جلسه شورای استان یکی از استانها پس از مرگ مشکوک سیرجانی به افتخار نحوه برخورد خلاف انسانیت خود باوی را در یکی از جلسات شرح داده است. براستی اگر چنان «تلنگر سفتی» به هر شخص دیگری وارد می‌شد چه عکس‌العملی از خود نشان می‌داد؟ (۳)

ب - عزت‌الله سبحانی:

مهندس عزت‌الله سبحانی در تاریخ ۶۹/۳/۲۳ توسط محفل اطلاعاتی بازداشت و در تاریخ ۶۹/۹/۵ آزاد شد. به دنبال پخش انتقادهای مهندس سبحانی از نهضت آزادی در برنامه هويت، ماهنامه ایران فردا (شماره ۲۶) درباره چگونگی و علل ضبط آن برنامه در دوران بازداشت توضیح داد. ایران فردا پرسید:

«چه مبانی ارزشی و اخلاقی اجازه می‌دهد اظهاراتی را که در سال ۱۳۶۹ و در شرایط خاص زندان بیان شده است بر خلاف نیت، تصور اولیه و علاقه‌گوینده آن در سطح وسیعی

در معرض دید میلیون‌ها بیننده قرار داده شود؟»
 هویت به محض انتشار ایران فردا به اعتراض و انتقادهای مطرح شده پاسخ گفت. پاسخ هویت نه از منظر سازمان صدا و سیما، بلکه از موضع «محفل اطلاعاتی» ضبط کننده آن برنامه در بازداشتگاه وزارت اطلاعات است:
 «برخی از شبه روشنفکرانی که در مجموعه هویت از سخنان آن‌ها استفاده شده از این امر به شدت ابراز ناراحتی کرده اند. البته هویت، فشار همفکران این شبه روشنفکران را بر آن‌ها درک می‌کند و از آن آگاه است. اما این افراد نباید به دلیل این گونه فشارها واقعیت سخنان خود را زیر سؤال ببرند و ادعا کنند که این سخنان را خطاب به مردم بیان نکرده‌اند. آیا اگر کسی در سخنان خود از لفظ بینندگان استفاده کند می‌تواند مدعی شود که در هنگام بیان این سخنان با مردم و بینندگان سخن نگفته است ... همانگونه که متوجه شدید خطاب این سخنان به بینندگان و خوانندگان است و طبعاً ادعاهایی نظیر فریب خوردن و برای ضبط در آرشیو صحبت کردن نمی‌تواند واقعیت داشته باشد. (۴)

به هر حال آنچه محرز است این که سخنان مهندس سبحانی در بازداشتگاه وزارت اطلاعات ضبط شده است نه «سازمان صدا و سیما» آن دوتن که از طریق سعیدامامی در بازداشتگاه‌ها از متهمین بازجوئی به عمل می‌آوردند باید بدانند که صدا و سیما نمی‌تواند به درون بازداشتگاه‌های اطلاعات رفته و

متهمین را مجبور به اعتراف علیه خود کند.

ج - غلامحسین میرزا صالح:

غلامحسین میرزا صالح در تاریخ ۷۱/۷/۷ توسط «محل اطلاعاتی» بازداشت و پس از يك ماه و نیم و ضبط فیلم آزاد شد.

هویت درباره او می گوید:

«غلامحسین میرزا صالح از جمله مصادیق روشن روشنفکری وابسته است که مدتی پس از انقلاب به دلیل انحرافات مختلف از دانشگاه اخراج شد و به خارج از کشور می رود. در آنجا پس از ارتباط با منوچهر گنجی - وزیر آموزش و پرورش پهلوی و از وابستگان مستقیم به سازمان سیا که با حمایت و بودجه مالی آن سازمان، اقدام به تأسیس يك گروه ضدانقلابی نمود و در سال ۱۳۶۷ با هدف نفوذ در مراکز فرهنگی و آموزشی، به ویژه دانشگاهها و ایجاد هماهنگی میان شبه روشنفکران غرب زده به ایران مراجعت می کند او جلسات منظمی را در ایران به صورت محفلی با حضور تعدادی از عناصر روشنفکری که موفق به نفوذ در مراکز فرهنگی و سیاسی شده بودند، تشکیل داده و آنها را سازماندهی و خط دهی می کرد» (۵) «منوچهر گنجی ... با هدایت و حمایت سازمان جاسوسی آمریکا - موسوم به CIA - افرادی مانند غلامحسین میرزا صالح را جهت نفوذ در دانشگاهها و سایر مراکز فرهنگی کشور، استخدام و به کارگیری کرده است» (۶)

براساس ادعای هویت «مأموریت» غلامحسین میرزا صالح، نفوذ و تدریس در دانشگاه بوده است و چون در اجرای این مأموریت «براندازانه» موفق نمی‌شود فقط یک ماه و نیم توسط محفل اطلاعاتی بازداشت می‌گردد. اما نواری که طی مدت مذکور به نحو مقتضی ضبط گردیده بارها در قسمت‌های مختلف هویت پخش می‌گردد.

۲ - در هویت فیلم‌های جلسات مختلف ایرانیان ضد انقلاب که از نظر خودشان محرمانه و به دلایل امنیتی غیرقابل ضبط بودنشان داده شد در یکی از جلسات یکی از افراد می‌گوید «ضبط داره میشه، این صحبت‌ها؟ نه نمیشه، خب (۷) فرد با اطمینان از این که سخنان او ضبط نمی‌شود به سخنان خود ادامه می‌دهد. این درست است که یکی از وظایف وزارت اطلاعات نفوذ در گروه‌های برانداز تروریست است اما منسوب کردن این وظیفه و اقدام به صدا و سیما، آدرس غلط دادن است. پخش جلسات خصوصی ضدانقلابیون پرسش‌های زیادی را در میان آنان برانگیخت. هویت سازان با افتخار می‌گویند ضدانقلاب از این که حتی در فرودگاه‌های اروپائی از رفتار شبیه روشنفکران، فیلم مستند تهیه و در هویت پخش شده ابراز شگفت زدگی کرده‌اند.» (۸)

وقتی یکی از آنها می‌پرسد «سئوال من این است که جمهوری اسلامی به چه ترتیب به فیلم این سخنرانی‌های من که در جلسات اپوزیسیون انجام گرفته دست یافته است؟ هویت

پاسخ می دهد:

«تنها به ذکر این نکته بسنده می کنیم که انحرافات خصلتی و ضعف های شخصی عناصر طیف شبه روشنفکری وابسته، هیچ رفتاری را در چهار چوب عملکرد آنها غیر ممکن نمی سازد و آن ها را حتی برای همکاران خود کاملاً غیر اعتماد می سازد»

معنای جمله مذکور این است که يك سازمان در میان شبه روشنفکران نفوذ کرده و با استفاده از «انحرافات خصلتی و ضعف های شخصی» برخی از آنان، آن ها را عامل خود کرده تا برایش اطلاعات بیاورند. پرسش این است که چنین اقدامی وظیفه وزارت اطلاعات است یا صدا و سیما؟ و پرسش بعدی این که آیا صدا و سیما اساساً توان چنان کاری را دارد؟

در هويت ده ها مورد وجود دارد که همگی دال بر آن است که این برنامه محصول محفل اطلاعاتی است نه سازمان صدا و سیما. به عنوان مثال در يك مورد دیگر هويت سازان می گویند:

«پاتریشیا جانسون از افسران اطلاعاتی آمریکاست که در دوران ستمشاهی در ایران به جاسوسی مشغول بوده است ... پاتریشیا جانسون با پیروزی انقلاب اسلامی از ایران خارج شده و در حال حاضر با هدایت CIA در یکی از کشورهای همسایه ایران مستقر شده و ارتباطاتی را با عوامل و منابع

خود برقرار کرده است. خانم جانسون به زبان فارسی تسلط کامل دارد و با هدایت عوامل خود در دانشگاه‌ها و برخی مطبوعات شبه روشنفکری اقدامات وسیعی را در جهت تحقق اهداف تهاجم فرهنگی انجام داده است (۹) آیا سازمان صدا و سیما افسران اطلاعاتی آمریکا را در کشورهای همسایه تعقیب می‌کند و مراقب ارتباطات آنان با این و آن است؟ چرا شعری می‌گویید که در قافیه اش گیر می‌کنید؟

۳ - ماجرای فرج سرکوهی: سال ۱۳۷۵ یکی از فعال‌ترین سال‌های «محفل اطلاعاتی» است. هویت یکی از محصولات «محفل اطلاعاتی» است. آن محفل اقدامات دیگری در پیش داشت که بدون همکاری تبلیغاتی کیهان امکان پذیر نبود. در چهارم مرداد ۱۳۷۵ محفل اطلاعاتی به منزل وابسته آلمان حمله می‌برد و مهرانگیزکار، روشنگر داریوش، سیمین بهبهانی و هوشنگ گلشیری، فرج سرکوهی و محمدعلی سپانلو را بازداشت و پس از دیدار و گفتگو با مصطفی کاظمی (موسوی) آن‌ها آزاد می‌شوند. ده روز بعد ماجرای به دره افکندن اتوبوس حامل روشنفکران توسط یکی از اعضای محفل اطلاعاتی (خسرو براتی) پیش می‌آید. در پایان همین ماجرا مصطفی کاظمی به یکی از حضار می‌گوید «در ماجرای ... برایتان پیغام فرستادیم نشنیدید» آنگاه در روز ۷۵/۶/۲۰ فرج سرکوهی بازداشت و در تاریخ ۷۵/۶/۲۲ آزاد می‌شود. اما مجدداً در تاریخ ۷۵/۸/۱۳ در ماجرای

شبه آدم ربائی توسط محفل اطلاعاتی بازداشت می‌شود. فرج سرکوهی در همان زمان ماجرای که در دوران آدم ربایی توسط سعید امامی بر او رفت را در نامه مورخ ۱۴/۱۰/۷۵ به طور کامل شرح می‌دهد که آن نامه به طور مخفیانه به خارج رفت و در آنجا منتشر شد و در ایران نیز توسط پیروز دوانی (که گفته می‌شود بعدها در سال ۷۷ توسط محفل اطلاعاتی به قتل رسید) منتشر می‌شود. (۱۰) فرج سرکوهی بعداً توسط دادگاه انقلاب از کلیه اتهامات محفل اطلاعاتی تبرئه می‌شود اما به دلیل نوشتن نامه مذکور و انتشار آن به يك سال زندان محکوم می‌گردد. انتشار نامه در سطح بین المللی فشار زیادی بر نظام وارد آورد و اعمال سعید امامی مشروعیت نظام را مخدوش کرد. هاشمی رفسنجانی در همان روزها طی يك مصاحبه مطبوعاتی در پاسخ به يك خبرنگار ایتالیائی که از بازداشت فرج سرکوهی پرسید گفت:

«از نظر من هم قضیه مقداری مبهم و باعث تعجب است ... این آقا هم برای ما يك معما شده است ... البته من دارم همه گزارش‌های مربوطه را بررسی می‌کنم تا ببینم ماهیت قضیه چیست؟» پس از آن هم دکتر ولایتی وزیر امور خارجه مجبور شد به پرسش‌های خبرنگاران خارجی و فشار دول خارجی پاسخ گوید (کیهان ۲۰/۱۱/۷۵). اما سعید امامی دیگر فرصت نداشت تا فیلم‌های اعترافات فرج سرکوهی را به هويت برساند. لذا از طریق «کیهان» تبلیغات خویش را

پی گرفت. درحالی که از تاریخ ۷۵/۸/۱۳ سرکوهی درجای نامعلومی درحبس سعید امامی قرار داشت، کیهان درتاریخ ۷۵/۹/۷ نوشت:

تردیدی نیست که حرکت اخیر وابسته فرهنگی آلمان، ابتدا به ساکن و نه تنها از سر دلسوزی برای جریان روشنفکری ایران نیست، بلکه يك سناریو و برنامه از پیش طراحی شده، و کاملاً مرتبط با حوادث دادگاه «میکونوس» است و ملت ایران انتظار دارد که مسئولین امنیتی و امور قضائی این آب و خاک انگیزه های به اصطلاح روشنفکران ایرانی را در ایجاد ارتباط یا سفارت خانه يك دولت خارجی به دقت کشف کنند و اگر جرمی در این زمینه مرتکب شده اند حتماً و بدون هیچ اغماض و گذشتی مجرمین را به کیفر قانونی برسانند.»

درتاریخ ۷۵/۹/۸ کیهان نوشت:

«آقایان شبه روشنفکر به دعوت آقای «ایوگوست» مشاور فرهنگی سفارت آلمان در ایران در منزل همین شخص در تهران، نشستی تشکیل می دهند تا با تکرار صحنه «گپ، چای و سیاست» به تبادل فرهنگی! با مشاوران غربی خود پردازند»

کیهان در درتاریخ ۷۵/۱۱/۱۷ نوشت:

«فرج سرکوهی هنگام خروج غیرقانونی از کشور دستگیر

شد»

این دروغ شاخدار تولید محفل اطلاعاتی بود و در حالی که فرج سرکوهی در حبس مجبور بود در بدترین شرایط به

نکاتی که سعید امامی نوشته بود اقرار کند.
 کیهان نوشت: این که خانه وابسته فرهنگی سفارت آلمان
 در تهران، پاتوق و محل آمد و شد عناصر روشنفکر نما، چپ
 آمریکائی و دموکرات‌مآب‌های ضد خلق در طول سال‌های
 گذشته بوده است، حداقل اطلاعاتی است که از اعترافات و
 مکتوبات آشکار و پنهان خود این حضرات در اختیار ماست. «
 اعترافات چه کسی؟ فرج سرکوهی! در اختیار چه کسی
 است؟ سعید امامی! کدام روزنامه همزمان مدعی در اختیار
 داشتن آن است؟ کیهان!؟

در همین یادداشت کیهان آمده است:

«جنجال ماه‌های اخیر محافل آلمانی در مورد یکی از به
 اصطلاح نویسندگانی که در هوای وصال غرب، به راه‌های
 غیرقانونی برای خروج توسل جسته و می‌خواست دزدانه از
 کشور خود بگریزد، از يك سناریوی شیطانی به کارگردانی
 نوچه‌های صهیونیست در سیستم حکومتی آلمان برای فشار بر
 ایران پرده برمی‌داشتند!» (۱۱)

۴ - آقای شریعتمداری می‌گویند در برنامه هویت
 «پشت صحنه و هویت اصلی جریان‌های ضدانقلاب به طور
 مستند افشا شده بود»

برخی از دگر اندیشان ضد انقلابی که در هویت به
 وسیله سعید امامی افشا شده‌اند به قرار زیرند:
 داریوش آشوری، ایرج افشار، احمد اشرف، مهندس

بازرگان، مسعود بهنود، چنگیز پهلوان، باقر پرهام، محمود دولت آبادی، عبدالحسین زرین کوی، عزت الله سبحانی، احمد شاملو، داریوش شایگان، عبدالکریم سروش، بزرگ علوی، هوشنگ گلشیری، محمدجعفر محجوب، سیدحسین نصر، اسلامی ندوشن و ...

۵ - آقای نیازی می گوید :

«عاملان این قتل ها به نام مبارزه با تهاجم فرهنگی و ضدانقلاب دست به اعمال ننگین زدند» (۱۲) بهتر است کیهان عجله نکند منتظر باشید تا سخترانی سعید امامی تحت عنوان «ابعاد امنیتی - اطلاعاتی تهاجم فرهنگی» منتشر شود و معلوم شود تا حقایق برهمگان بر همگان روشن شود و معلوم شود چه کسانی همکار سعید امامی بوده و چه کسانی راه او را ادامه می دهند. اگر خواهان روشن شدن حقایق هستید شما نیز چون ما اصرار کنید سخترانی سال ۷۵ سعید امامی در جمع ائمه جمعه و سخترانی وی در جمع سفرامنتشر شود. روزنامه های کیهان (سال های مسئولیت سعید امامی در وزارت اطلاعات) موجود است با استناد به آن ها می توان نشان داد همگام با اقدامات دشمن شادکن سعید امامی کیهان چه می کرده است؟ راستی «شنوهای محرمانه» اطلاعات چگونه در کیهان منتشر می شد؟! فکر می کنید مسائل به راحتی فراموش می شود؟ وقتی سعید امامی و دوستانش دگراندیشان و دگرباشان را به قتل رساند شما برای خلاصی او آن را به گردن چه کسانی

انداختید اول گفتید «در این که قتل‌های اخیر نقشه سازمان سیا است که توسط مزدوران آن‌ها اجرا شده تردیدی وجود ندارد» آقای شریعتمداری ضمن دفاع از عملیات صهیونیستی حمله به جهانگردان آمریکائی نوشت :

«آمریکا پس از ناکامی هیأت ۱۲ نفره و خروش مردم علیه این هیأت و برنامه پشت پرده آن، بایستی به ایجاد يك حادثه موازی دست می‌زد که از يك سو ، افکار عمومی را تحت الشعاع قرار داده و از توجه به ماجرای مرموز هیأت ۱۳ نفره منصرف کنند ... و برای این منظور داریوش فروهر و همسر وی به عنوان قربانی انتخاب شده‌اند.» یعنی آمریکا به تلافی حمله صهیونیستی به اتوبوس حامل جهانگردان فروهر و همسرش را کشت. در مرحله بعد آقای شریعتمداری قتل را به گردن آشنایان فروه انداخت:

«عاملان این جنایت را باید در میان دوستان و آشنایان فروهر که با او و خانواده اش رفت و آمد داشته اند، جست و جو کرد»

کیهان پس از آن يك گام برای نجات سعید امامی پیش رفت و آن را به گردن باند سیدمهدی هاشمی انداخت:

«گفته می‌شود یکی از دستگیرشدگان در رابطه با قتل‌های اخیر از عوامل مرتبط باند مهدی هاشمی معدوم بوده است» (۱۳)

کیهان در نهایت در یادداشت اصلی خود قتل‌ها را به

گردن طرفداران آقای خاکی انداخت و نوشت:

«اخبار پراکنده در مورد هدایت دستگیرشدگان در وزارت اطلاعات، حکایت از وابستگی فکری و قلبی یکی از عوامل ماجرا به جریان سیاسی مدعی دوم خرداد دارد! این که افرادی با ادعای حمایت از رئیس جمهور در کانون هدایت و اجرای قتل‌های مرموز اخیر قرارگیرند، به همان اندازه پرسش برانگیز و حیرت آور است که اشخاصی با انگیزه‌های خدمت به اسلام و انقلاب به چنین جنایاتی دست بکشایند و اگر در مورد دومی بی‌هیچ قرینه‌ای تأکید می‌شود، مع‌الاسف در مورد اولی قرینه و شاهد هم موجود است.»

در ضمن پس از کشته شدن فروهر کیهان از راه‌هایی غیر انسانی در صدد موجه جلوه دادن قتل او بود. اعتراض زیر را بخوانید:

آیا دعایی اطلاع دارند به واسطه این که داریوش فروهر بسیاری از احکام اسلام از جمله قصاص را که نص صریح قرآن کریم است قبول نداشته هیچ روحانی حاضر به خواندن نماز میت بر بدن فروهر در روز تشییع جنازه او و همسرش نشده». (۱۴)

پانویس ها:

۱- هويت. موسسه فرهنگي انتشاراتي حيان ص ۸۱

۲ - نوبت ص ۲۸۹

۳ - آقای نقدی درباره علت اعتراضات آتشین شهرداران پس از حبس در زیر زمین وصال می گوید: خوب شاید سوال بشود که چطوری این متهمان اعتراف کردند و حرف آتشین علیه خودشان و علیه شهرداران زدند؟!

«ما بعضی از این ها را بردیم جنوب شهر. خانواده شهدا را دیدند جانبازان را در وضعی که زندگی می کنند دیدند، خودشان تکان خوردند و تا ۴۸ ساعت بعد از این دیدارها بعضی از این ها گریه کردند» ماهنامه صبح، شماره ۸۲ خرداد ۷۷ البته شهرداران بازداشتی و هیأت تحقیق رئیس جمهوری روایت دیگری از چگونگی اعتراف گرفتن دارند که بخشی از آن ها در آن زمان در روزنامه توس منتشر شد.

برامستی این پرسش وجود دارد که وقتی آقای نقدی در روز روشن این همه از ضرورت برخوردهای خشن سخن می گویند اگر آدمی در زیر زمین وصال ماه ها در سلول انفرادی اسیرایشان باشد باوی چگونه سخن گفت؟

وقتی ایشان می توانند با ملاقات حضوری خانواده شهدا، جانبازان و دیدن جنوب شهر در متهمان تحول ایجاد کنند و آنان را به حرف بیاورند چرا از زبان خشونت و تهدید استفاده می کنند و به جای آن ترتیب دیدار روزنامه نگاران با خانواده شهدا و جانبازان را فراهم نمی آورند تا همه به راه راست هدایت شوند و اعتراف کنند که از بیست میلیون دلار ارسالی آمریکا تغذیه می کنند.

۴ - هويت ص ۲۶۳ - ۲۶۴

۵ - همان ص ۲۱۰

۶ - همان ص ۱۹۵

۷ - همان ص ۲۶۳

۸ - همان ص ۲۶۲

۹ - همان ص ۲۰۹

۱۰ - متن کامل نامه فرج سرکوهی در شماره ۳۲ ماهنامه پیام امروز (مرداد ۷۸) چاپ شده است.

۱۱ - کیهان ۷۶/۱/۲۳

۱۲ - صبح امروز ۷۸/۴/۱۷

۱۳ - کیهان ۷۷/۱۰/۷

۱۴ - کیهان ۷۷/۱۰/۱۷

سخنان حسینیان در مدرسه حقانی

متن سخنان روح‌الله حسینیان در مدرسه حقانی قم سه ماه پس از مرگ
 سعید امامی و همزمان با بازجوئی از مدیران بلند پایه وزارت اطلاعات و
 مقدمه چینی برای بازداشت فلاحیان

به نام ایزد دانا و توانا

سپاس خداوند را که این توفیق را به بنده عنایت کرد
 خدمت دوستان و عزیزان خودم، محصلین مدرسه‌ای که حق
 بزرگی برگردن ما دارد و تا پایان عمرمان و حیاطمان خودمان
 را مدیون این مدرسه می‌دانیم، خداوند این توفیق را داد که
 خدمت این عزیزان برسم. امیدوار هستم در این مدت کوتاهی
 که در خدمت عزیزان هستم آنچه که مصلحت آخرت ما در آن
 است خداوند بر زبان بنده جاری کند و انشاءالله در قلوب همه
 ما هم مؤثر بگردد.

سئوال فرموده بودند که در مدرسه فیضیه فرمودید که قضیه قتل‌ها هرگز روشن نخواهد شد به علت این که پیگیری قتل‌ها به عهده کسانی است که روشن شدن قضیه به ضرر ایشان تمام می‌شود اگر ممکن است توضیح بیشتری بفرمائید.

قضیه قتل‌ها مثل اینکه گریبان ما را گرفته، هرچه ما می‌خواهیم فرار کنیم راه فراری وجود ندارد. عرضم به حضورتان، اجازه بدهید من اطلاعات بیشتری را در رابطه با ماجرای قتل‌ها در اختیار دوستان قرار بدهم که جواب خیلی از این سئوالاتی که قطعاً سئوالات بعدی هم در این رابطه هست، روشن خواهد شد و شاید بیشتر وقت مجلس‌مان را هم بگیرد. اما خواهش می‌کنم که دقت بفرمائید چون مطالبی که عرض می‌کنم، همه سلسله‌ای است متصل به هم و باید همه را در نظر گرفت تا انشاءالله نتیجه نهائی را بتوانیم بگیریم.

قبل از این که قتل‌ها آغاز بشود من بیوگرافی آقای موسوی معروف به کاظمی البته اسم اصلی‌اش آقای کاظمی است در این مصاحبه‌هایی که آقای نیازی می‌کنند و اطلاعاتی‌هایی که سازمان قضائی می‌دهند، به سید مصطفی کاظمی به اعتبار ما آقای موسوی، (موسوی شیرازی) آقای موسوی بچه استان فارس است. از همان زمانی که اطلاعات در سپاه تشکیل شد، در اطلاعات سپاه بود و از همان زمان متهم بود که با دستگاه آقای منتظری سیدهادی و هاشمی در ارتباط است. بعد از این که وزارت اطلاعات تشکیل شد و اداره کل اطلاعات هم در

استان فارس تشکیل شد ایشان، به عنوان مسئول اداره کل اطلاعات فارس انتخاب شدند که درگیری درونی از همان جا در استان فارس شروع شد و ایشان معروف بود در همان زمان از بچه‌های چپ استان فارس هست و به اصطلاح جز بچه‌های چپ مسجد آتشی‌ها بود درگیری بین ایشان و امام جمعه شیراز، به اوج خود رسید که ناچار شدند آقای موسوی را از شیراز به تهران منتقل کنند و در وزارت هم که بود معروف بود به چپگرایی. البته من واقعاً عرض کنم که کارخلاف شرعی ازش ندیدم. اما از لحاظ دیدگاه سیاسی از آن چپ‌های تند بود. در جریان انتخابات به شدت از جناب آقای خاتمی حمایت می‌کرد و این حمایت هم به قدری افراطی شده بود که بعد دیگر حتی طرفداران خود آقای خاتمی هم ناراحت می‌شدند از این ماجرا. مدتی قبل از این که قتل‌ها شروع بشود، آقای موسوی خدمت آقای خاتمی می‌رسد، ناگفته نماند که برای معاونت امنیت هم از طرف ریاست جمهوری، آقای موسوی پیشنهاد شده بود به آقای دری که ایشان به عنوان معاون امنیت نصب بشود، اما به ادله مختلف پذیرفته نشد. اما به عنوان معاون معاون امنیت یا جانشین معاون امنیت منصوب شدند. قبل از این که این قتل‌ها به وقوع بپیوندد، ایشان خدمت رئیس جمهوری می‌رسد و مطلبی اعلام می‌کند و می‌گوید که در وزارت اطلاعات سناریوی در حال تدوین هست و می‌خواهند عده‌ای را به قتل برسانند تا باعث سقوط دولت

شما بشود. هنوز از قتل‌ها خبری نبود و حتی با یکی از مشاورین ریاست جمهوری هم تماس تلفنی گرفته و این جریان را گفته که خوشبختانه نوارش موجود است و ضبط شده، این مکالمه و بعد از مدتی قتل‌ها شروع شد. قتل‌ها وقتی که فروهر و خانش کشته شدند، رئیس جمهور موضع گیری کرد. مسئولین دیگر موضع گیری کردند. خصوصاً ریاست جمهوری موضع تندی گرفت و هیأت هم از آن زمان شروع به کار کرد، بلافاصله بعدش قتل‌های دیگری هم به وقوع پیوست که از همان اول این ماجرا را مشکوک می‌کرد که چرا واقعا چنین اتفاقاتی دارد پشت سرهم به وجود می‌آید. بعد از این که ماجرای قتل‌ها به اوج خود رسید، خود آقای موسوی رفت به دفتر رئیس جمهور و گفت که این قتل‌ها توسط من انجام شده و کشفی هم اصلاً در کار نبود. خود ایشان رفتند گفتند. حتی دو سه روز ایشان را تحویل نمی‌گرفتند و می‌گفتند دروغ است، مگر می‌شود آقای موسوی دوم خردادی طرفدار جبهه دوم خرداد چنین کاری را مرتکب شده باشد. نمی‌پذیرفتند و می‌گفتند باز این يك سناریو است تا بالاخره آنقدر اصرار کرد که پذیرفتند. نکته بسیار مهمی که در بازجویی آقای موسوی مطرح کرده است که باز من عرض می‌کنم آخرین حرفش هم همین است. آقای موسوی علت وانگیزه قتل‌ها را چنین بیان می‌کند. عین عبارت است که من حفظ کرده‌ام. ایشان می‌گویند تحلیل ما از اوضاع جاری روز این بود که آقای خامنه‌ای غیر از امام است و آقای

خاقمی هم به دلیل این که ۲۰ میلیون رأی آورده و بیست میلیون پشتیبان دارد قدرتش بیشتر از بنی صدر است و ما این قتل‌ها را مرتکب می‌شویم و به گردن آقای خامنه‌ای می‌اندازیم و جنگ بین این دو منجر به شکست آقای خامنه‌ای در مقابل آقای خاقمی خواهد شد. شما خودتان قضاوت کنید چه کسانی هستند که می‌خواهند مقام معظم رهبری در مقابل آقای خاقمی شکست بخورد.

درست ۱۵ یا ۱۶ روز بعد از دستگیری آقای موسوی بنده برای اتمام حجت رفتم دفتر آقای خاقمی که با ایشان ملاقات کنم. آقای ابطحی بدون کم و کاست تحلیلیش از اوضاع همین بود و با صراحت به ما اعلام کرد و گفت فلانی ببین آقای خامنه‌ای غیر از امام است و آقای خاقمی بیست میلیون نفر پشت سر دارد، آقای خامنه‌ای ۸ میلیون رأی آورد و اگر درگیری به وجود بیاید شما مطمئن باشید که آقای خامنه‌ای پیروز نخواهد شد. شنا ببینید کسی که خوشبختانه من چند روز بعدش که رفتم در سپاه سخنرانی کردم این را نقل قول کردم که آقای ابطحی هم رسید به من و گلگی کردند که چرا يك مطلبی را که من در جلسه خصوصی گفتم آمدی عمومی گفتی. خوشبختانه کسی هم نبود که نتوانند بعداً انکار بکنند. گفتم شما دارید توطئه می‌کنید علیه رهبری حالا من این مطلب را در يك جلسه خصوصی این ور و آن ور نگویم؟ به هر حال این برای من بسیار مهم بود که چطور می‌شود که کسی که

مرتکب قتل شده و مسئول دفتر مقام محترم رئیس جمهوری، يك حرف را می زند آیا جز این هست که باید يك جریان فکری حاکم بر این جریانات باشد؟ آیا منشاء غير از يك منشاء واحد این دو سخنگو و این دو نفر داشته باشد؟ بعد پیگیری کردم که خب حالا چطوری می خواستند این ماجرا را گردن مقام معظم رهبری بیاندازند. قتل‌ها را مرتکب شدند، خب قطعاً نمی گویند که خود آقا آمده و کشته، گفتند که آقای موسوی در بازجویی می گویند که قرار بود ما این قتل‌ها را به گردن سپاه بیاندازیم و بگوئیم سپاه این کار را کرد و معلوم هم بود که سپاه زیر نظر فرماندهی کل قواست و وقتی که به گردن سپاه بیفتد معنایش این است که آقای خامنه‌ای چنین چیزی دستور داده. درست این مطلبی را که آقای موسوی در بازجویی اش اعتراف می کند، شب ۲۱ ماه رمضان در مسجد حسین آباد آیت الله طاهری هنگام سخنرانی یکی از روحانیون چپ «مجمع روحانیون» در مسجد حسین آباد اتفاق می افتد. دست خط مقام معظم رهبری، واقعاً دیدنی است، دست خط مقام معظم رهبری را جعل کردند. البته وقتی دقت می کنیم می فهمیم که آن دستخط نیست. اما تلاش کردند که نزدیک بهم باشند که خطاب به سردار رحیم صفوی، این دگراندیشان و نویسندگان روشنفکرو معاند و مرتد هستند. شما این‌ها را از بین ببرید. یعنی همان کاری را که قرار بود و در ماجرای این قتل‌ها انجام بدهند. خوشبختانه این فرد دستگیر شده یکی از

وابستگان سیدمهدی هاشمی است که دستگیر شده و اعتراف هم کرده است به جعل این نامه. باز دوباره این دو تا واقعه را وقتی کنار هم گذاشتم این‌ها را خدمت مقام معظم رهبری هم عرض کردم. این دو مطلب را که گفتم خدمت ایشان هم عرض کردم وقتی کنار هم گذاشتم که آن آقا در زندان اعتراف می‌کند که ما از طریق سپاه و بیرون از زندان هم درست می‌آید این برنامه اجرا می‌شود و شایعه عملی می‌شود و اجرا می‌شود و حتی جعل می‌شود. در همین اثنا دو سه تا از بچه‌های چپ در وزارت اطلاعات با من تماس گرفتند و گفتند که آقای فلانی می‌داند که قتل‌ها ماجرایش چه بود گفتند که این قتل‌ها با اجازه آقا بود. او یکی از معاونین وزارت اطلاعات متأسفانه بود که آمده بود اتاق من و می‌خواست ثابت کند به من که این قتل‌ها توسط خود آقا انجام شده که من ناراحت شدم و به او گفتم که آقا، من ممکن است نسبت به رهبری آقا اعتراضی داشته باشم و انتقادی داشته باشم، ولی در دین آقا که نباید شك کنیم. آخر این که معنا ندارد که آقا از يك طرف بگوید که این‌ها را ببرید بکشید و از آن طرف بیاید در سخنرانی و دستور بدهد به رئیس جمهور و دستور به وزارت اطلاعات بدهد که پیگیری کنید هرکسی که این کار را کرد پدرش را دریاورید. خب يك فردی باید خیلی بی‌دین باشد که بچه‌های مردم را از این طرف بیندازد در تله و از آن طرف بگیرد پدرشان را درآورد. ما که حق نداریم

نسبت به رهبر خودمان این قدر بدگمان باشیم آخر شما به چه جرأتی چنین حرفی را می زنید وقتی چنین برخوردی را از من دید البته باز اصرار داشت سر حرفش گفت خب حالا دیگه به هر حال ما این چیزی است که بدان رسیده ایم. من فهمیدم که باید يك ماجرای پشت این قضیه باشد.

در همین حین ماجرای آقای پروازی پیش آمد. آقای پروازی يك طلبه ای است با بچه های حزب الله همکاری می کرد. بعداً درگیر شدند با بچه های حزب الله و ایشان منشعب شد و شروع کرد علیه بچه های حزب الله فعالیت کردن. و حرف زدن و صحبت کردن، از این موقعیت گل آلود آقای سعید حجابیان، آقای امین زاده معاون وزیر امور خارجه، آقای محسن آرمین سخنگوی مجاهدین انقلاب اسلامی، این سه نفر و يك نفر دیگر هم آقای افشار که من نمی شناسم هنوز هم نمی شناسم چه کسی است می آیند این طلبه بنده خدا را می برند تحریکش می کنند و می گویند بیا و بگو که اولاً حزب الله تا به حال چه کارهای خشونت آمیزی انجام داده و ثانیاً بیا و بگو این ها به دستور رهبری بوده. این شروع می کند و يك لیستی را از کارهایی را که حزب الله کرده اند، کجا سینما آتش زده اند، کجا چه کار کرده اند. کجا فروشگاه آتش زده اند. بعد هم نمی گوید که ما از آقا اجازه گرفتیم، می گوید که مثلاً ده نمکی می گفت که ما از آقا اجازه گرفته ایم. آقای الله کرم گفت که ما از آقا اجازه گرفته ایم. فلانی گفت که ما اجازه گرفته ایم. آقای سعید

حجاریان شخصیت خیلی بالائی هستند. بالاخره مشاور رئیس جمهور بود آن زمان، مشاور رئیس جمهور می نشیند این نوار را پیاده می کند و این می گویند هایش و فلانی می گوید را حذف می کنند و همه این اعمال به قول خودشان خشونت آمیز را می گویند ما به دستور رهبری انجام دادیم و جزوهای چاپ می کنند و برای من هم فرستادن به نام سخنرانی حجت الاسلام پروازی در جمع رزمندگان بسیج و پخش کردند و از آن طرف آمدن این بنده خدا خود بازجوی آقای پروازی را نگاه کردم. آقای پروازی می گوید که من رفتم اعتراض کردم به آقای سعید حجاریان که آقا اولاً بنا نبود شما چنین چیزی را منتشر بکنید بعد هم چرا صحبت های مرا تحریف کردید آمدید قسمتی اش را حذف کردید.

می گویند خوب حالا يك تكذيب نامه بده ما می گذاریم در خبرگزاری جمهوری اسلامی و سربنده خدا را کلاه می گذارند و يك چیزی می نویسند. دوباره بهش بر می گردانند و می گوید این جایش را حذف کن، آن حذف می کند و سه چهار دفعه همین طور می آورند و می برندش و سرکارش می گذارند و آخر بهش می گویند که قرار است حزب الله تورا به قتل برساند و دادگاه ویژه روحانیت هم می خواهد دستگیری کند بیا فرار کن و ما در آلمان برای تو جا درست کرده ایم و کارهایش را هم کرده ایم که بروی پناهنده بشوی. تا تبریز هم آقای پروازی را بردند و شایع شد همان موقع که يك روحانی به آلمان پناهنده

شده هنوز پناهنده نشده این‌ها آنقدر حماقت کردند که این را شایعه کردند که يك روحانی پناهنده شده. خوب ما هم حساس بودیم سئوال می‌کردیم کی است فقط گفتند يك روحانی است که به آلمان پناهنده شده و قرار است که چند روز دیگر با رادیو کلن يك مصاحبه داشته باشد. این طلبه بیچاره بالاخره آدم متدین بود بچه اهل جبهه بوده آنجا عقل و دینش مانع می‌شود و می‌گوید حالا این چه کاری است حالا این جا من کار خلاقی کرده بودم کار خلاف تری هم علیه جمهوری اسلامی بکنم که چی. بر می‌گردد و مستقیماً خودش را به دادگاه ویژه روحانیت معرفی می‌کند و ماجرا را تعریف می‌کند و واقعاً این توطئه قرار هم شد ... خدمت آقا هم رسید و گریه و عذرخواهی کرد و گفت ماجرا را. آقا هم سفارش کرده بود که حالا اشتباهی هم کرده شما هم در دادگاه ویژه کاری به او نداشته باشد.

قرار شد سعید حجاریان را دستگیر بکنند. اما متأسفانه تا به گوش آقای خاتمی رسید واسطه‌هایی را فرستادند و حتی ظاهراً خدمت مقام معظم رهبری هم رسیده بود که خلاصه این مشاور هست و بد می‌شود برای ریاست جمهوری دستگیر نکنید. نکردند و اما امیدوار هستیم به هر حال يك روزی این پرونده رو بیاید و سعید حجاریان به میز محاکمه به خاطر این توطئه کشیده بشود. واقعاً اگر هرکدام از ماها يك چنین برخوردی را کرده بودیم چه می‌کردند برای این آقای خاتمی، بنده حدود يك ماه پیش آمدم در مدرسه فیضیه صحبت کردم

بلافاصله رفتند خدمت آقا گله کردند که فلانی رفته علیه رئیس جمهور در مدرسه فیضیه صحبت کرده که دفتر وقتی با من تماس گرفت که چی گفته‌ای؟ گفتم من چیزی علیه ایشان حرف نزدم. خب بالاخره ما حرف داریم. ما نسبت به حرف‌ها و ادعاهای ایشان نقد داریم.

خود ایشان هم مدعی آزادی هستند. اگر آزادی نیست که بفرمائید آزادی نیست و ما خفه خون بگیریم. اگر هم هست و خب ما هم به اندازه سعید حجاریان و آقایان کروی بایستی آزاد باشیم و حرفمان را بزنیم. اگر هم حرف خلاف می‌زنیم برخورد قانونی بکنند. اگر تهمت می‌زنیم یقه مان را بگیرند و بیاندازند زندان. اگر حرف بی ربط می‌زنیم به قول خودشان بیایند جواب بدهند آخر این چه حرفی است که من در تلویزیون حرف می‌زنم می‌گویند تلویزیون يك وسیله عمومی است.

فیضیه خانه من است. من اگر در خانه خودم حرف نزنم پس کجا باید بروم حرف بزنم. این آقایان مدعی آزادی این قدر بی تحمل و ناپردبار هستند در مقابل مخالفین خودشان، به هر حال نگذاشتند سعید حجاریان دستگیر بشود. حالا عرض من این هست که در همین گیر و دار جریان توطئه، سعید حجاریان - محسن آرمین و امین زاده، مشاورین و معاونین و مسئولین علیه رهبری به وقوع پیوست و طرح شد. روزنامه‌ها هم شروع کردند، اتهام این قتل‌ها را گردن رهبری انداختن حالا من نمی‌خواهم شروع کنم از اول هرکس اهل روزنامه خواندن

است، روزنامه‌های دو خردادی بود. کاملاً مشخص بود همه القائشان این هست که می‌خواهند بگویند که پشتوانه این قتل‌ها رهبری بوده است. تا منجر به دستگیری سعید اسلامی شد خب سعید اسلامی به قول این‌ها مخالف رئیس‌جمهور بود. چطور شد يك ماجرای که آقای موسوی سردمدارش بوده و موافق رئیس‌جمهور آمدند چنین کار خلاف قانونی را مرتکب شدند؟ من نفی نمی‌کنم. من تحلیل خودم این هست که سعید اسلامی با احتمال خیلی زیاد در جریان این قتل‌ها بوده چون سعید اسلامی واقعاً اعتقادش این بود که مخالفین جمهوری اسلامی باید از دم تیغ گذارنده بشوند و در این زمینه‌ها هم تجربه داشت. به هر حال کسی بوده که مسئول امنیت کشور بوده مسئول امنیت وزارت اطلاعات بوده شاید صدها عملیات برومیزی در رابطه با منافقین من جمله بمباران پایگاه منافقین در بغداد سال ۷۴ که منجر شد به، در حینی که مسعود رجوی در حال سخنرانی بود که شایع هم شد که مسعود رجوی هم کشته شده، فرمانده عملیات همین آقای سعید اسلامی بود خیلی عملیات داشت و اعتقادش هم همین بود قبلاً هم به هر حال مسئول این پرونده‌ها بوده این آقای سعیداسلامی معاون امنیت بود و مسئولان این پرونده‌ها بوده احتمال زیاد از تجربیاتش با مسائل دیگری هم استفاده کرده باشد چون ایشان کاره‌ای هم نبود در این اواخر و در زمان وقوع قتل‌ها ایشان مشاور بود مشاور هم که دیگر منزوی شده بود و کسی هم استفاده‌ای از

او نمی کرد کسی که مسئول نبود و پرونده حق داشت دستش باشد خود آقای موسوی بود این پرونده ها را به دست می آورد به عنوان معاون امنیت به هر حال ایشان دستگیر شد و مدتی بعد هم آمدند و اعلام کردند که آقا خودکشی کرده، بعد از این جریانات جناب آقای نیازی يك روز با من تماس گرفتند و گفتند که من می خواهم اطلاعاتی در رابطه با این پرونده در خدمت شما قرار بدهم، که شما به قول خودشان چون من را فرد دلسوزی می دانستند که در اشتباه هستم می خواستند من را از اشتباه خارج کنند. قراری گذاشتیم در منزل یکی از دوستان ایشان آمدند توضیح دادند. توضیحاتی که تمام تحلیل بنده را ثابت می کرد. خوشبختانه جناب آقای بهرامی یکی از قضات سازمان قضائی آقای بهرامی نهادندی هستند یا همدانی، ایشان هم بودند. من بعداً که همه صحبت‌هایش را آقای نیازی کرد گفتم آقای بهرامی شما شاهد باشید، این حرف‌هایی که آقای نیازی زد، فردا اگر چون فردا می خواهم بروم مصاحبه کنم و بگویم و اگر ایشان انکار کرد شما شاهد باشید. من شروع کردم به سؤال. گفتم آقای نیازی انگیزه این قتل‌ها چه بوده واقعاً این‌ها از این قتل‌ها چه انگیزه‌ای داشتند فرمودند که قصد براندازی داشتند. گفتم قصد براندازی کافی نیست. به عنوان انگیزه بنده نمی آیم يك حکومتی را همین جوری ساقط بکنم. بنده باید بالاخره يك منافی داشته باشم، یا حکومت را من بعد به دست بگیرم. یا قوم من به دست بگیرد.

یا پدر من شاه بشود. یا باند من بالاخره به حکومت برسند. یا جناح من یا حزب من. همین جوری که آدم نمی آید يك حکومتی را قصد براندازی داشته باشد. گفت قصد براندازی درست همان حرفی که عرض کردم. گفت آقای موسوی می گوید تحلیل ما این بود که آقای خامنه‌ای شیر از امام است، آقای خاتمی بیست میلیون پشتیبان دارد و اگر بین این دو درگیری بشود، آقای خامنه‌ای شکست خواهد خورد و ما این قتل‌ها را مرتکب می شویم و گردن رهبری می اندازیم. گفتم معذرت می خواهم، گفتم شیخ ساده این چه قصد براندازی است، براندازی می آید و می گوید نه آقای خامنه‌ای نه آقای خاتمی، يك حکومت دیگری، نمی آید بگوید که رهبری باید از بین برود ولی رئیس جمهور سرجایش باشد، این را چرا درست تحلیل نمی کنید چرا درست سوال نمی کنید.

ایشان جواب مرا دادند که مصلحت نیست که ما این قضیه را وارد بحث جریانی کنیم. گفتم اقا مصلحت نیست حرف درستی است. اما این وظیفه تو نیست. وظیفه تو تحقیق درست و ارائه مطالب صحیح به مسئولین سیاسی است آن‌ها می دانند که باید چکار بکنند. شما قاضی هستید. قاضی باید تحقیق بکند و کشف واقعیت بکند و این اصلاً چه معنایی می دهد. گفت بله معنایش براندازی است وقتی نظام اسلامی عمودخیمه‌اش ولایت فقیه است، وقتی که این شکسته بشود، یعنی نظام ساقط می شود. گفتم آخر این هیچ معنای براندازی

ندارد ...

این همان حرفی است که بنده دارم گلوی خودم را پاره می‌کنم. می‌گویم بابا بیایید این جریان را ریشه یابی بکنید و ببینید که چه جناحی نفعش بوده است که این قتل‌ها را مرتکب بشود. ایشان این جوری جواب ما را دادند و واقعاً نتوانستند جواب بدهند. هنوز هم آقای موسوی می‌گوید انگیزه ما این بود که رهبری در مقابل رئیس جمهور شکست بخورد و آقای بهرامی هم شروع کردند حمایت کردن که حرف فلانی درست است و این غیر از براندازی است. در مورد جاسوسی گفتم آقای نیازی چه دلیلی شما برای جاسوسی دارید. ایشان فرمودند که آقای سعید اسلامی در سال ۵۶ و ۵۷ سال آخر دبیرستان و اول دانشگاه در آمریکا درس خواندند و در منزل دایی ایشان که وابسته نظامی ایران در آمریکا بوده، سؤال کردم خب غیر از این چه دلیل دیگری دارید. باز فرمودند که تحلیل سیاسی قطعی ما این است که جاسوس بوده است. گفتم شما قاضی هستید، حق ندارید تحلیل سیاسی بکنید. تحلیل سیاسی را باید به سیاسی‌ها واگذار بکنید دلیل قضائی شما چیست؟ بعد شروع کردم به اشکال کردن گفتم ببینید آقای نیازی سال ۵۶ و ۵۷ آقای سعید اسلامی چند سالش بود گفت ۱۹ سال. گفتم سال ۵۷ - ۵۶ تا بهمن ۵۷ آمریکا چهل هزار مستشار نظامی در ارتش و ساواک ما داشت و آیا عاقلانه است که آمریکا با چهل هزار مستشار که هم‌دستان یک مملکت

در دستشان بوده بیاید يك جوان ۱۹ ساله ای که آن هم در آمریکا مشغول به تحصیل است جاسوسی بکند. گفت به هرحال این تحلیل ما است. گفتم این حرف‌ها را ننسید، آبروی کسی که خدمت به جمهوری اسلامی را کرده می‌برید و بعداً می‌گویید تحلیل ما این هست. بعدا جواب خدا را چه می‌دهید. گفتم دلیل دیگری دارید؟ گفت در این رابطه نه تحلیل ما این است. حتی من خیال کردم آقای نیازی همه ادله خودش را نگفته. سؤال کردم آقای نیازی به هرحال من هم قاضی بودم در این کشور ۱۸ سال قضاوت کردم. سخت ترین جاها و امنیتی ترین پرونده‌ها را هم بنده رسیدگی کردم، هیچ کس هم نمی‌تواند ادعا کند به اندازه من امنیتی ترین پرونده‌ها را رسیدگی کرده. جاسوس دوتا دلیل دارد. یکی سرپل هست که دارد و یکی هم ابزار جاسوسی. سرپل به این معنا که بنده با کسی که جاسوس است باید اطلاعات را از این جا بگیرد و به شخص ثالثی منتقل بکند. که او به مرکز جاسوسی خودش مخابره کند. گفتم آیا سرپلی گرفتید. گفتند نه. گفتم آیا شناساتی کردید که هنوز دستگیر نکردید گفتند نه. گفتم آیا ابزار و ادواتی گرفتید، گفتند نه. گفتم آقا پرونده هائی که من رسیدگی کردم که جاسوسی بوده فرستنده اندازه يك عدس داخل قرص جاسازی کرده بودند که بعد از مدت‌ها این کشف شد که به وسیله این فرستنده به مرکز مخابرات مخابره می‌کرده و از آن جا به خارج از کشور ارسال می‌شد. گفتم آیا همچنین

چیزی بوده گفتند نه، گفتم حتی جوهر نامرئی چیزی که حالا خیلی عقب افتاده است این‌ها به دست آوردید که مثلاً درنامه بنویسند که مثلاً این جوهر نامرئی برود در مبدا و آنجا ظاهر شو؟ گفتند نه. گفتم آخر پس چطور می‌آیید چنین ادعائی می‌کنید من خیال کردم که آقای نیازی واقعاً همه اطلاعات را نمی‌خواهند به من بگویند خدمت آقای هاشمی رفسنجانی بعد از این ملاقات رسیدم و همین تحلیل خودم را ارائه دادم.

آقای هاشمی فرمودند که نه. همین جمله را هم گفتم. گفتم من خیال کردم که شاید آقای نیازی نخواسته همه ادله جاسوسی را به من بگویند. گفتند نه اتفاقاً خدمت مقام معظم رهبری هم که بودیم وقتی سران سه قوه تشکیل جلسه دادند آقای نیازی ادله جاسوسی‌اش را همین‌ها مطرح کردند و من ایراد گرفتم و گفتم آقای نیازی این‌ها دلیل برجاسوسی نیست و آقای نیازی هم تا پایان نتوانستند پاسخ بدهند و آخر هم مقام معظم رهبری فرمودند که آقای نیازی بالاخره شبهه آقای هاشمی جواب داده نشد این عبارتی بود که آقای هاشمی طرح کردند. بعد مطلب بسیار ناراحت کننده این جاست. پرونده در مسیر غیر طبیعی خودش متأسفانه قرار می‌گیرد. بازجوهای این‌ها چه کسانی هستند؟ دو نفر از بچه‌های چپ وزارت اطلاعات. من حالا کاری ندارم به سابقه این‌ها من خوب می‌شناسم این دو نفر را يك نفر به نام مجتبی و يك نفر به نام مهدی ... این دو نفر بازجوهای هستند که هر پرونده‌ای که

دستشان بود زمانی که من مسئول رسیدگی به پرونده های وزارت اطلاعات بودم وقتی که پرونده هایی که این ها بازبینی کرده بودند، می گفتند از اول بازجوئی بکنید. این ها اول سوژه پدر یارو را در می آورند یا وادارش می کنند به خود کشی. دو سه نفر از متهمین خود کشی کردند یا خود کشی می کند یا آبرویش را می برند.

می گویند مسئله اخلاقی داشته یا جاسوس بوده و آخر سرهم هیچ چیزی از آن در نمی آورند. گفتم من کار به این ها ندارم، ولی این دونفر از بچه های چپ وزارت اطلاعات هستند، چطور شما این پرونده ای را که این قدر حساس هست داده اید دست بچه های چپ، ایشان گفتند که این ها را که من تحقیق کردم و دیدم بله، متأسفانه باز پرونده دست همان جناحی افتاده که نمی خواهند کشف شود این مسئله و بعد از این حرف ها آمدند يك راستی راهم انتخاب کردند. کسی را انتخاب کردند يك فردی را که با این آقای سعید اسلامی دشمن خونی بود، به قول خود بچه های وزارت اطلاعات می گفتند بارها این سعید اسلامی از دست این گریه کرد. حالا همین آقا را این اواخر گذاشته بودند برای بازجوئی او که بگویند که ما همه کارها را آقای عباد، آقای علی ربیعی مشاور امنیتی رئیس جمهور انجام می دادند. حتی جناب آقای یونسی هم که وزیر اطلاعات بودند، از این ماجرا خبر نداشتند که این بازجوها را گذاشتند بعداً که رفتند و شروع به کار کردند فهمیدند که این

بازجوها از بالا گفتند که بگذارید برای رسیدگی به این پرونده. این ضعف قوه قضایی ماست. اگر قوه قضایی ما يك قوه مقتدری بود اجازه نمی داد پرونده در دست جناحی باشد که خودشان متهم هستند به اصل این ماجرا. به هر حال با کمال تأسف از دوتا مطلب استفاده شد وقتی من اعتراض کردم به آقای نیازی که چرا شما آمدید ایشان فرمودند درست است که ایشان چپ هستند اما چپ های متدین هستند. گفتم برادر من نمی گویم بی دین هستند، وقتی که من از يك جناحی هستم دلم نمی خواهد علیه جناح خودم در بیاید، هر چند هم متدین باشم. نمی روم دنبال آن برای کشف، بنده را بگذارید. بنده هم نمی روم دنبال متدینین و به قول خودم اصول گرایانی که مثلاً تو این جریان هستند، می روم دنبال دیگری. کسی باید باشد که بی طرف باشد. واقعاً حق مطلب و واقع قضیه را بخواهد دریاورند این که افرادی که خودشان جناحی فکر می کنند و جناحی عمل می کنند. ایشان در جواب من می گویند که مقام معظم رهبری فرمودند که آقای خاتمی مطمئن بشوند ... اطمینان آقای خاتمی جلب بشود. این امر هست که باعث شده که ما این ها را بگذاریم. یعنی ما قبول کنیم. خودشان که نخواستند، گذاشتند برایشان و یکی هم این که مقام معظم رهبری فرمودند که این سرنخ خارجی دارد بالاخره ما باید این را کشف کنیم. گفتم برادر عزیز مقام معظم رهبری فرمودند که دارد نگفتند که این بنده خدا سعید اسلامی است نگفتند توی

وزارت اطلاعات است. اصلاً برخلاف مصالح جمهوری اسلامی است که شما اصرار بکنید که تو وزارت اطلاعات آن هم معاون امنیت جاسوس است. اصلاً فاتحه این نظام به این گله گشادی و بی حساب و کتابی را باید خواند. تمام بچه‌های حفاظت اطلاعات از صدر تا ذیل را باید گرفت و دستبند به دستشان زد که يك جاسوسی ۱۹ سال، ۱۸ سال در حساس‌ترین جاهای وزارت اطلاعات ما داشته کار می‌کرده و کسی خبردار نشده این که به نفع جمهوری اسلامی نیست که این همه دارند آن‌ها سرتان کلاه می‌گذارند. آن‌ها می‌خواهند سر تو را شیره بمالند که بله ما مثلاً پیرو دستور مقام معظم رهبری یا منویات مقام معظم رهبری دنبال کشف جاسوس هستیم. نه آقا جاسوس هم هست. قطعاً جاسوس هم نمی‌آید داخل وزارت، خارج از این هست. ممکن است از طریق غیرمستقیم نفوذ کردند و این کار را انجام دادند. به هر حال این پرونده الان خوب سعید اسلامی آمد، راجع به خودکشی‌اش سوال کردم که سعید اسلامی توسط چه چیزی خودکشی کرد، ایشان فرمودند: دارو. گفتم ببینید بچه‌های اطلاعات رفتند جنازه ایشان را دیدند. حدود ۷۰ نفر رفتند بچه‌های اطلاعات رفتند غسل‌خانه و جنازه ایشان را دیدند. معذرت می‌خواهم می‌گویند دارو هم استفاده کرده و خودش را هم تمیز کرده بود. چند بسته شما به ایشان دادید. می‌گویند يك بسته. می‌گویم خوب يك بسته چقدر باقی می‌ماند که خورده باشد و مرده باشد. می‌گویند

دکترها گفته اند که محلول يك استکان.

گفتم آخه پاهاجون، آخه ما خودمان والله يك زمان قاتل بودیم، يك زمانی زندانیان بودیم؛ خوب همه این مراحل را گذرانندیم. تا کنون صدها نفر واجبی خوردند و نمودند. آخه چطور با يك استکان آن هم که شما می گوئید که بلافاصله بردید بیمارستان و شستشو دادید، این خورد و مرد. می گوید نه مرد ۴ روز زنده ماند و خوب شده بود حتی تماس هم گرفتند با ما که بیایید و ببریدش. که يك مرتبه اعلام کردند که ایست قلبی پیدا کرده و بیایید ببرید که تمام کرد. گفتم آخه جای تحقیق دارد. اولاً من نمی گویم نخورده شاید خورده شاید حفظ بهش دادند همان بازجوهای که چپ بودند و کسانی که پرونده دستشان است. این کار را بکن. بیا بیرون نجات می دیم. چون خودش هم گفت آنجا داد و بیداد می کرد و می گفت آقا به داد من برسید. پدرم را در آوردند. کشتنم. شکنجه ام می کنند. توی بیمارستان داد و بیداد می کرد. شاید واقعاً همین خطی به او داده اند و بعد آورده اند از بیمارستان آمپول هوا بهش زدند، سخته کرده، تحقیق کنید بررسی کنید آخه سعید اسلامی آدمی نبود که خود کشی کند. ما می شناختیم سعید اسلامی را به هر حال جواب قانع کننده ای آقای نیازی واقعاً برای این مسئله نداشتند و ندارند. همین هم پیش بینی شده یکی از عواملی که باعث شد بنده به ختم سعید اسلامی بروم همین هست که همان وقتی که این جریان افتاد،

به دوستان گفتم که این‌ها می‌گویند سعید اسلامی از جناح راست بود. متهم شماره يك هم بود و همه قتل‌ها هم زیر سر ایشان بود و خودشان کشتنش که قضیه را تمام کنند و سرخ را قطع بکنند، همین جورهم شد. شما نمی‌دانم اهل روزنامه دوم خردادی هستید، می‌خوانید یا نه، از روز خودکشی تا آخر شروع کردند این را القا کردن که سعید اسلامی، برعکس ما باید مدعی باشیم بگوییم آقا پرونده در دست دو خرداد بود، اگر کشتند همان دوم خردادی‌ها کشتند چرا کشتند؟ اما آنها واقعاً عین این جریان به دانشگاه خودشان به وجود آوردند. حالا می‌آیند و مدعی هم شدند. نمی‌دانم پریروز خواندید یا نه در روزنامه صبح امروز می‌گوید این جریان دانشگاه به وجود آمد که جناح راست، جناح محافظه کار دست به يك کودتا بزند. واقعاً پررویی، بی‌شرافتی، هرچیزی از این قبیل آخه تا چه حدی، که خودشان يك ماجرائی را به وجود بیاورند و خودشان هم مدعی می‌شوند و همه این‌ها واقعاً پیرو و دنباله همان قضایا هست. برادران آدم نمی‌داند به کی درد دل بکند. آقای سعید حجاریان من واقعاً نبودم چند وقت پیش شك کردم و گفتم این سعید حجاریان که خط و خطوط اصلی را داده بینم کی هست. به بعضی از دوستان گفتم به پرونده اش نگاه کردیم سعید حجاریان خانم‌ش هشت سال به خاطر عضویت در سازمان مجاهدین خلق قبل از انقلاب محکومیت زندان دارد برادر خانم‌ش ده سال محکومیت دارد خودش هم دستگیرشده

است. حالا يك كسى اين جورى مى آيد مشاور رئيس جمهورى مى شود. همه خط و خطوط را آن مى دهد، كميته شايعه و كميته اجرائى را او هدايت مى كند و درست مى كند و آن ماجراها اين اتفاقات را دارد براى كشور هر روز بحران به وجود مى آورد هيچ كسى هم نيست كه به داد اين ملت برسد. به داد اين حكومت برسد كه بابا بياييد اصلاً سابقه اين سعيد حجارى را به مردم بگوييد. واقعاً بنده آن تحليلى را كه از اول داشتم با آخرين اطلاعاتى كه آقاى نيازي به بنده دادند، همان تحليل است و اين قتلها و ماجراها معذرت مى خواهم حتى نام يكي از روحانيون مجمع را برده و آقاى موسوى و گفت ما بعضى از كارهايمان را در اين قتلها با اينها مشورت كرديم خب چرا نمى آيد اين آقا را احضار بكنند و با او برخورد بكنند و دربياورند اين مطلب را اگر عليه جناح راست كسى اين حرف را مى زد پدرش را در مى آوردند. واقعاً آدم نمى داند كه چرا در حكومت اسلامى رهبرى اين قدر مظلوم باشد. پرونده اى را كه مى شد به نفع رهبرى تمام كرد، همه چيز بر عليه، البته عزت و ذلت دست خداست، اين همه عليه رهبرى اينها فعاليت كردند تبليغ كردند،ديدند كه تا مردم احساس نگرانى كردند، چگونه از رهبرى حمايت كردند و چه جمعيتى در تهران آمده بود كه بهى شك بنده مى توانم ادعا بكنم كه بعد از بيست و دوى بهمن كه هرسال جمعيت فراوانى مى آيد، بعد از فوت حضرت امام و تشييع جنازه امام (ره) تا كنون چنين

جمعیتی به حمایت از رهبری و نظام و انقلاب جمع نشده بود. عزت و ذلت دست خداست. اما ما هم يك وظیفه ای داریم به هر حال آن چیزی که بنده به نظرم رسید و به نظر می‌رسید گفته‌ام، خواهم گفت و می‌دانید که این‌ها خرج هم دارد چاره نیست. به هر حال يك کسی دست داده یکی پا داده، یکی جان داده. يك کس هم باید آبرو و شخصیت خودش را بگذارد و بیاید و از رهبری دفاع کند. واقعا آدم غمگین می‌شود که در زمانی که حکومت مال اسلام است باز اسلام این قدر مظلوم است من يك نکته دیگری هم ... بفرمائید. (یکی از حضار سوال می‌کند - مفهوم نیست) مقام معظم رهبری به نظرم می‌آید که واقعا بهترین درایت را نشان دادند. فرض کنید يك سال قبل همین موقع مقام معظم رهبری می‌خواست خودش را وارد صحنه بکند و درگیر بشود چه اتفاقی می‌افتاد آیا ذهن‌های حتی شماها هم آمادگی داشت. مثل الان قطعاً این جور نبود. مقام معظم رهبری با درایت کامل این پرونده را بالاخره این پرونده هم جوری نیست که همیشه مخفی بماند. يك روزی این جریانات کشف خواهد شد و رسوایان رسوا خواهند شد و خدا هم همیشه «من غیر لا یحتسب» حامی و پشتیبان است. خود بنده واقعا عرض می‌کنم هیچ حدس نمی‌زدم يك چنین جمعی، می‌دانستم جمعیتی می‌آیند و خود من اگر دوست هزار جمعیت، به هر حال جناح رهبری است ولی خیلی بیش از این حرف‌ها بود واقعا يك دستی غیبی پشت این

انقلاب است رهبری را هم صحیح دارند عمل می‌کنند زمان حضرت امام تا نهایت آن جایی که امکان داشت از بنی صدر حتی حمایت می‌کردند و تا آن روزهای آخر هم امام می‌فرمودند: بنی صدر رئیس جمهوری ما پسر ملای بنی صدر همدانی است. مصلحت هم نیست که حالا نظام با جمله ای که خود مقام معظم رهبری به من فرمودند این که رهبری يك وظیفه‌ای دارد که دولت و رئیس جمهور خودش رو که نمی‌تواند بیاید درگیر شود و به من هم این اخطار را کردند و گفتند که شما خودتان می‌دانید ولی بنده به هر حال باید از کیان دولت حمایت بکنم و اگر بخواهیم چیزی بگویم البته ایشان قید کردند و فرمودند تازمانی که که دولت رویاروی انقلاب و اسلام قرار نگرفته من وظیفه خودم می‌دانم که مثل حضرت امام از دولت حمایت بکنم و شما يك وقتی خلاصه مواظب خودتان باشید اگر علیه دولت و رئیس جمهوری چیزی گفتید و من هم حمایت کردم، به خودتان مربوط می‌شود. خوب من پای همه چیزها ایستادم و روزی که ۵ اسفند بود این خاطره فراموش نشدنی، همین اعتراض شما را من به مرحوم بهشتی کردم و آمده بودند و شعار می‌دادند مرگ بر ...

کفایت سیاسی را طرح کرد تصویب کرد و حتی موافقین بنی صدر جرأت نکردند مخالفت بکنند و رأی ممتنع دادند و به راحتی با خیر و خوشی حل شد قضیه و تمام شد. الان هم واقعا همین هست. صحبتی و پیامی که مقام معظم

رهبری دادند، واقعاً پیام هشدار دهنده‌ای بود. حالا من از ماجرای روز یکشنبه آقا مطلبی را خدمت شما عرض بکنم، که شما مطمئن باشید که مقام معظم رهبری حساس هست و خودش دارد به خوبی هدایت و رهبری می‌کند. اما رهبری بسیار خردمندانه‌ای که جامعه ما خودش دارد. ببینید توی راهپیمایی چهارشنبه ۲۶ تیر واقعاً جمعیت بی‌انتهائی که شرکت کرده بود من يك ساعت تمام در يك خیابان جمعیت با سختی عبور کردم ... يك عكس آقای خاتمی بود این خیلی پیام داشت این جمعیت، همه عكس‌های مقام معظم رهبری دستشان بود.

عصر روز یکشنبه در هیأت دولت بحث می‌شود و سه تا تصمیم می‌گیرد. يك روزنامه سلام باز شود. دو آقای لطفیان برکنار شود. سه فرماندهی تام‌الاختیار نیروهای انتظامی به دست وزیر کشور سپرده شود. این ماجراها توطئه بود. برای همین وزارت اطلاعات را که این‌ها داغون کردند وقتی سعید حجاریان سخنرانی کرد و گفت ما سنگرهای نظام را یکی پس از دیگری در حال فتح کردن هستیم. من آن زمان هشدار دادم مصاحبه کردم گفتم مواظب باشید این حرف آقای سعید حجاریان معنادار است وزارت اطلاعات را داغون کردند و گرفتند سپاه را که از همان روز اول این قدر با آن برخورد کردند که به اصطلاح خودشان نظرشان این است که فرماندهان را وادار به سکوت کردند این نیروی انتظامی مانده بود همه این نقشه‌ها برای این بود که نیروی انتظامی را زیر سلطه

خودشان قرار بدهند. نمی‌دونیم واقعیت دارد یا ندارد. حتی آقای تاج زاده را در نظر گرفتند به عنوان فرمانده نیروی انتظامی منصوب بکنند. (خنده حضار) این سه تا اصل را هیأت دولت تصویب می‌کند و سه نفر از وزرا را خدمت آقا می‌فرستند، آقای خاتمی تماس می‌گیرند با دفتر آقا که سه نفر از وزرا با آقا کار دارند. آقای یونسی، آقای شمخانی، و آقای مظفر، سه نفر هالو را می‌فرستند خدمت آقا مطالب را خدمت آقا مطرح کنند. آقا می‌فرمایند که آقای یونسی تو چرا آمدی شکایتت را پس گرفتی؟ یعنی چه روزنامه سلام باز بشود. من اگر جای قوه قضائیه بودم هم روزنامه خرداد را می‌بستم هم روزنامه صبح امروز را. آخه چه کشوری است شما درست کردید که نامه محرمانه او باید سر از روزنامه سلام دربیآورد در روزنامه‌ها بزنند این چه مدیریتی است؟ شما اصلاً عرضه مدیریت ندارید تا يك خطری احساس کردید آمدید و عقب نشینی کردید و شکایت خودتان را پس گرفتید. این آقای یونسی. اما یکی دیگر این که آقای لطفیان را بردارید. آقای لطفیان چه گناهی مرتکب شده، اگر دلیلی دارید دلیلی ثابت می‌کند که آقای لطفیان باید برداشته شود خوب بگوئید. من بر مبنای شرع عمل می‌کنم و اگر بیگناهی هم دلیل است خوب پس باید وزیر کشور هم برداشته شود همان اندازه آقای لطفیان در این قضیه نقش داشته که نباید برداشته شود و ثالثاً نیروی انتظامی کجا به وزارت کشور... من فرماندهی

را سپرده‌ام به دست وزارت کشور. کجا وزارت کشور دستور داده، تقرر کرده نیروی انتظامی که من برخورد کنم يك مورد شما بیاورید. خلاصه مقام معظم رهبری آن چنان با قدرت با این سه نفر نمایندگان هیأت دولت برخورد می‌کند که این‌ها می‌روند و گزارش‌ها را به آقای خاتمی می‌دهند و آقای خاتمی وحشت می‌کند، خب فردا هم که قرار است آقا صحبت بکنند. اگر آقا همین برخوردی را که در جلسه خصوصی کردند فردا هم در جلسه سخنرانی عمومی بکنند، دیگر هیچ چیزی از دولت باقی نمی‌ماند. شبانه دست به دامن آقای هاشمی شدند و آقای هاشمی را فرستادند خدمت آقا که، آقا بالاخره فردا کوتاه بیا و آبرویمان را نبر. که آقا فرمودند: نه من که نمی‌خواهم با دولت خودم در بیفتم منتها ... آقایان چرا این طوری برخورد می‌کنند.

من بالاخره تمام تلاشم براین است که کشور آرامش داشته باشد. دولت کار خودش را بکند مشکلات دولت را من دارم کمک می‌کنم که حل بشود. اما آقایان به جای این که مشکلاتشان را حل کنند، خودشان می‌آیند برای خودشان مشکل درست می‌کنند. به هر حال مقام معظم رهبری شما مطمئن باشید که در جریان امور هست و راه صحیحی و با درایتی انتخاب کرده‌اند الان دیگر کسی نمی‌گوید که رهبری دارد کارشکنی می‌کند. یادتان باشد پارسال همه جا شایع بود دولت می‌خواهد کار کند اما رهبری نمی‌گذارد. الحمدالله این

حربه دیگر گرفته شد گرچه پررو هستند. روز روشن می آیند و
 می گویند شب هست و هزار دلیل و برهان هم می آورند. ولی
 به هر حال حربه از این طرف گرفته شد و ما امیدوار هستیم که
 همین جوری که داریم پیش می رویم انشاءالله حقایق برای مردم،
 مؤمنان روشن بشود. شما مطمئن باشید ولایت و رهبری جزء
 اصول مذهب تشیع و با شیعیان آمیخته و ممزوج شده. شما
 مطمئن باشید که هرگاه خطری برای اصل انقلاب «ولایت»
 پیش بیاید مردم در صحنه خواهند بود اما این دلیل نمی شود
 که ما وظیفه خودمان را نشناسیم و دست روی دست بگذاریم
 و به آگاهی که بزرگترین وظیفه و رسالت طلبه های امروز در
 سطح جامعه است نپردازیم. چون وقت نیست من عذرخواهی
 می کنم. به نماز هم می خواهیم برسیم. از این که زیاد صحبت
 کردم و می دانم که سؤال هم دارید امیدوار هستم که در سال
 درسی آینده در مدرسه باز هم خدمتتان برسیم و آنجا وقت
 بیشتری باشد که در خدمتتان استفاده خواهیم کرد.
 والسلام و علیکم و رحمة الله و برکاته.

پاسخ گنجی به حسینیان

ضمیمه ۹

پاسخ اکبر گنجی به سخنان روح الله حسینیان
روزنامه صبح امروز

عالیجناب خاکستری

نگاهی به سخنان اخیر حسینیان

روح الله حسینیان «نکته مهمی که در بازجویی آقای موسوی مطرح کرده است ... عین عبارت است که من حفظ کرده‌ام. ایشان می‌گویند که تحلیل ما از اوضاع جاری روز این بود که آقای ... غیر از امام است و آقای خاتمی هم به دلیل اینکه ۲۰ میلیون رأی آورده و ۲۰ میلیون پشتیبان دارد قدرتش بیشتر از بنی صدر است و ما این قتل‌ها را مرتکب می‌شویم و به گردن آقای ... می‌اندازیم و جنگ بین این دو منجر به شکست آقای ... در مقابل آقای خاتمی خواهد شد...

سعید اسلامی به احتمال زیاد در جریان این قتل‌ها بوده چون سعید اسلامی واقعا اعتقادش این بود که مخالفین جمهوری اسلامی باید از دم تیغ گذرانده بشوند و در این زمینه‌ها هم تجربه داشت به هر حال کسی بود که مسئول امنیت کشور بوده، مسئول امنیت وزارت اطلاعات بوده شاید صدها عملیات برومیزی در رابطه با منافقین (داشت) ... خیلی عملیات داشت و اعتقادش هم همین بود. قبلاً هم به هر حال مسئول این پرونده‌ها بود. این آقای سعید اسلامی معاون امنیت بود و مسئول این پرونده‌ها بود. احتمال زیاد از تجربیاتش با مسائل دیگری هم استفاده کرده باشد.»

یکی از ادعاهای مضحك و جناحی در تحلیل مسئله قتل‌های زنجیره‌ای آن است که قتل‌ها با انگیزه ایجاد اختلاف و درگیری بین مقام رهبری و ریاست جمهوری آقای خاتمی صورت می‌گرفت تا خاتمی به پشتوانه آراء بیست میلیونی مقام رهبری را کنار بگذارد و خود بر جای ایشان تکیه زند. این ادعا به دلایل عدیده باطل است.

۱ - قتل‌های سال ۷۷ :

پسروز دوانی در سوم شهریور ۷۷ مفقود و در پایان شهریور به قتل رسید. به دنبال آن مجید شریف، داریوش فروهر و همسرش، محمد پوینده و محمد مختاری به قتل می‌رسند، «قتل چند ناصبی»، «مرتد» و «ضدانقلاب» چگونه و به چه دلیلی می‌توانست میان مقام رهبری و آقای

خاتمی شکاف و اختلاف ایجاد کند؟ تنها راه ظاهر ممکن منسوب کردن قتل‌های سال ۷۷ به مقام رهبری بود اما به سه دلیل این اقدام غیر عملی بود:

الف - پشتیبانی قاطع و پایدار مقام رهبری از آقای خاتمی برای کشف هویت جنایت‌کاران و علل و انگیزه این پرونده، آقای حسینیان در همین سخنرانی می‌گویند آقای نیازی در پاسخ پرسش من گفت: «خامنه‌ای گفته که آقای خاتمی مطمئن بشوند ... اطمینان آقای خاتمی جلب بشود.»

ب - محفل اطلاعاتی نه تنها قتل‌ها را به مقام رهبری یا سپاه منسوب نکرد بلکه از طریق بخش رسانه‌ایش به ترتیب آن را به گردن سازمان سیا، رفقای داریوش فروهر و باند سیدمهدی هاشمی انداخت.

ج - آقای روح الله حسینیان می‌گویند: «بعد از این که ماجرای قتل‌ها به اوج خود رسید، خود آقای موسوی رفت دفتر رئیس جمهور گفت که این قتل‌ها توسط من انجام شده و کشفی هم اصلاً در کار نبود، خود ایشان رفتند گفتند حتی دو سه روز ایشان را تحویل نمی‌گرفتند و می‌گفتند دروغ است.»

بر مبنای تحلیل حسینیان، موسوی «کاظمی» نباید به انجام قتل‌ها اعتراف کند که می‌بایست قتل‌ها را به گردن مقام رهبری بیاندازد تا تحلیل و سناریوی حسینیان درست از آب درآید.

۲ - قتل‌های قبل از خرداد ۷۶:

شاید بتوان از راه‌های بسیار بعید چنین سناریویی برای قتل‌های پس از دوم خرداد ۷۶ جعل کرد، اما ده‌ها قتل و جنایت قبل از دوم خرداد ۷۶ با چه انگیزه و هدفی به وسیله تاریک‌خانه اشباح طراحی و توسط محفل اطلاعاتی به اجرا درآمد؟ زمانی که خاتمی به دلیل در پیش گرفتن سیاست‌های عقلانی و دفاع از آزادی و تنوع و تکثر گفتگو و تبادل و تضارب آراء به عنوان بستر ساز تهاجم فرهنگی مجبور به ترك عرصه سیاست شد و در گوشه کتابخانه ملی، کتاب می‌خواند و تحقیق می‌کرد؛ قتل‌ها با چه انگیزه و هدفی صورت می‌گرفت؟ در آن زمان که خاتمی مشروعیت ۲۰ میلیون مردم ایران زمین را ذخیره نداشت و ایجاد شکاف بین خاتمی و مقام رهبری برای سرنوشتی واجد مبنا و معنا نبود؟

آقای حسینیان در همین سخنرانی اعتراف می‌کنند که «سعید امامی» واقعاً اعتقادش این بود که مخالفین جمهوری اسلامی را باید از دم تیغ گذرانده شوند و در این زمینه‌ها تجربه داشت.

اینک به چند تجربه از دم تیغ گذراندن سعید امامی اشاره می‌کنیم:

الف - سعیدی سیرجانی، در تاریخ ۱۳۷۲/۱۲/۲۳ توسط محفل اطلاعاتی بازداشت و در تاریخ ۱۳۷۳/۹/۶ در یکی از خانه‌های امن سعید امامی به قتل می‌رسد.

پس از قتل فروهر و همسرش یکی از اعضای وزارت اطلاعات که شاهد چگونگی به قتل رسیدن سعیدی سیرجانی توسط سعید امامی بوده است کل ماجرا را با جزئیات آن با یکی از نمایندگان مقام رهبری در میان می‌گذارد و آن روحانی محترم نیز ماجرا را با مقام رهبری و به امر ایشان با کمیته تحقیق در میان می‌گذارد.

سعید امامی به شهادت يك روحانی جلیل‌القدر دیگر در جلسه شورای استان یکی از استان‌ها پس از قتل سعیدی سیرجانی «تلنگر سفتی» را که بروی وارد کرد، قهرمانانه شرح داده است.

ب - مهندس برازنده: در تاریخ ۷۳/۱۰/۱۵ در مشهد مفقود و در ۷۳/۱۰/۱۶ جنازه وی در نزدیکی وکیل آباد کشف شد.

ج - احمد میرعلائی: در تاریخ ۷۴/۸/۲ به قتل رسید. حتماً به یاد دارید که آقای غلامحسین میرزا صالح، یکی از دیگر قربانیان محفل اطلاعاتی نوشت: «آقای گنجی بنویسید! و باز هم بنویسید چرا که هنوز قلب احمد میرعلائی به خاک سپرده نشده و در پزشکی قانونی است. بنویسید! تا شاید آن قلب سرگردان به درون سینه آن مرد فرزانه و مظلوم باز گردد و «شهرزاد» کوچک و چشم به راه او بتواند در عالم خیال با سرنهادن بر سینه رنجور و تصور شنیدن نغمه آن چشم بر هم نهد و خواب «ستاره‌های دنباله دار» را ببیند و قصه‌های احمد

را مرور کند.» (۱)

د - دکتر احمد تفضلی: دکتر نصرالله پور جوادی، عضو شورای عالی انقلاب فرهنگی، می‌نویسد:

«تفضلی در روز ۲۴ دیماه ۱۳۷۵ هنگامی که با اتومبیل از دانشگاه به خانه‌اش می‌رفت ساعت ۲ بعد از ظهر نزدیک خانه‌اش در شمیران ناپدید شد و دوازده ساعت بعد جنازه او را با جسمه شکسته و استخوان‌های از جا دررفته و شکسته و بدن خونین و مجروح در جاده‌ای دور افتاده در اطراف تهران پیدا کردند... مرگ دردناک و اسفبار تفضلی که هنوز در پرده ابهام است، نیزه‌ای بود که سینه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران و قلب فرهنگستان زبان و ادب فارسی را شکافت. (۲)

ه - غفار حسینی: در آبان ۱۳۷۵ به قتل رسید.

و - صانعی: نامبرده با یک مؤسسه تحقیقاتی تاریخی رسمی همکاری داشت. پس از دو سه نوبت احضار، او و همسرش مفقود شده و چندی بعد جنازه‌شان کشف شد.

ز - ابراهیم زال زاده: در تاریخ ۷۵/۱۲/۵ ناپدید و در فروردین ۷۶ به قتل می‌رسد

به نوشته روزنامه سلام «این جنایتکاران مرتکب بیش از هفتاد قتل شده‌اند که تعدادی از آنها اراذل و اوباش بوده‌اند.» (۳)

۳ - صدها عملیات خارجی:

آقای حسینیان می‌گوید: «سعید امامی شاید صدها عملیات پروغریزی در رابطه با مجاهدین (داشت) ... خیلی عملیات داشت و اعتقادش هم همین بود.»

علیات خارجی سعید امامی قطعاً به ضرر «منافع ملی» و در برخی از موارد «امنیت ملی» مردم و نظام جمهوری اسلامی بوده است. وقتی پس از ماه‌ها و بلکه سال‌ها برنامه ریزی قرار می‌شد تا یکی از روسای جمهور کشورهای مهم اروپائی به ایران سفر کند، کدام منافع سیاسی و توجیه اقتصادی سعید امامی را مجاب می‌کرد با ترور یکی از مخالفان در کشور مذکور سفر را لغو و روابط ایران و کشورهای اروپائی را به شدت تیره نماید؟ این عمل در راستای منافع ملی ایران صورت می‌گرفت یا در راستای منافع ملی اسرائیل و اهداف آمریکا (دوری ایران از اروپا؟)

برخی از آن صدها عملیات خارجی، «امنیت ملی» ما را به مخاطره انداخته است و می‌تواند پیامدهای غیرقابل تحملی چون سرنوشت لیبی، عراق و یا یوگوسلاوی را برای ایران رقم زند.

پرسش مهم این است که آیا «صدها عملیات خارجی» سعید امامی در دوران هشت ساله علی فلاحیان نیز با هدف ایجاد «جنگ» بین مقام رهبری و آقای خاتمی صورت می‌گرفت تا خاتمی مقام رهبری را سرنگون نماید؟ آیا قتل‌های داخلی و خارجی با دوهدف متفاوت صورت می‌گرفت یا قتل‌های

خارجی ادامه قتل‌های داخلی بود و هر دو مبتنی بر يك تحليل و يك هدف بود؟

قافیه اندیشم و دلدار من
 گویدم میندیش جز دیدار من
 خوش نشین ای قافیه اندیش من
 قافیه دولت توی در پیش من
 حرف چه بود تا تو اندیشی از آن
 حرف چه بود خار دیوار رزان
 حرف و گفت و صوت را برهم زخم
 تا که بی این هر سه با تو دم زخم

آقای حسینیان برای نجات «دلدار» خویش هر از چندی اشعاری بدون وزن و قافیه می‌سراید و با طرح سناریوهای بی‌منطق «حرف و گفت و صوت را برهم» می‌زند تا اعضای «تاریک‌خانه اشباح» و «شاه کلید» را نجات دهد بزعم او تنها راه نجات اعضای تاریک‌خانه اشباح برقراری ارتباط میان قاتلان و مقام رهبری است و این سناریویی است که فقط و فقط آقای روح‌الله (خسرو) حسینیان آن را تکرار و دنبال می‌کند.

۴ - القاء سناریو به دادگاه برای نجات دلدار:

جناب آقای نیازی که تا کنون حاضر به مصاحبه و گفتگو با مطبوعات و پاسخگویی به پرسش‌های شهروندان نشده‌اند، خود را مکلف به توضیح به حسینیان می‌بینند. آقای حسینیان ادعا می‌کنند: «آقای نیازی يك روز تماس با من گرفتند که

من می‌خواهم اطلاعاتی در رابطه با این پرونده در خدمت شما قرار بدهم که شما، به قول خودشان، چون من را فرد دلسوزی می‌دانستند که در اشتباه هستم، می‌خواستند من را از اشتباه خارج کنند ... « گفتم آقای نیازی انگیزه این قتل‌ها چه بوده؟ واقعاً این‌ها از این قتل‌ها چه انگیزه‌ای داشتند؟ فرمودند که قصد براندازی داشتند. گفتم قصد براندازی کافی نیست به عنوان انگیزه ... گفتم شیخ ساده این چه قصد براندازی است. براندازی می‌آید و می‌گوید نه آقای خامنه‌ای نه آقای خاتمی. يك حکومت دیگری، يك رژیم دیگری. نمی‌آید بگوید که رهبری باید از بین برود ولی رئیس جمهور سرجایش باشد. این را چرا درست تحلیل نمی‌کنید ... نظام اسلامی عمود خیمه اش ولایت فقیه است وقتی که این شکسته شود، یعنی نظام ساقط شود ... این همان حرفی‌ایست که بنده دارم گلوی خودم را پاره می‌کنم. می‌گویم بابا بیایید این جریان را ریشه‌یابی بکنید و ببینید که چه جناحی نفعش بوده است این قتل‌ها را مرتکب بشود. »

آقای حسینیان در ملاقات با آقای نیازی نیز متأسفانه تمام سعی خود را مصروف القاء این نکته می‌کند که طرفداران خاتمی با انجام قتل و به گردن رهبری انداختن، قصد سرنگونی مقام رهبری را داشته‌اند. در همین دیدار ایشان خطاب به آقای نیازی می‌گوید « آن‌ها سرتان کلاه می‌گذارند. آن‌ها می‌خواهند سر تو را شیره ببالند. »

آقای حسینیان در سخنرانی ورامین نیز همین مدعای برقراری ارتباط بین قتل‌ها و مقام رهبری را تکرار کردند که ما ضمن نقد آن مدعا علل و انگیزه‌های ایشان را، که نجات تاریک خانه اشباح و شاه کلید باشد برملا کردیم (۴)

«دلدار» آن حسینیان او را جلو می‌اندازند و از او می‌خواهند که خود را گرفتار «منطق» و «دلیل» و «برهان» نسازد. وظیفه او پنهان کردن چهره اعضای تاریک خانه اشباح و خالی کردن خانه (قدرت) است تا منزل جانان (همفکران حسینیان) شود.

خانه خالی کن دلا تا منزل جانان شود

در بخشی از همین سخنرانی آقای حسینیان موضع خود را نسبت به مقام رهبری آشکار می‌کند. می‌گوید:

«به او (یکی از معاونین وزارت اطلاعات) گفتم که آقایان ممکن است به رهبری آقای اعتراضی داشته باشم و انتقادی داشته باشم، ولی در دین آقای که نباید شك کنیم.»

۵ - شکنجه و قتل متهمان:

آقای حسینیان با ذکر نام، سه تن از بازجویان پرونده قتل‌های زنجیره‌ای را معرفی کرده و می‌گوید یکی از آنها از جناح راست است که «با آقای سعید امامی دشمن خونی بود.» دو تن از جناح چپ هستند که «من خوب می‌شناسم این دو نفر را ... این دو نفر بازجوهای هستند که هر پرونده‌ای که دستشان بود، زمانی که من مسئول رسیدگی به پرونده‌های

وزارت اطلاعات بودم، که پرونده‌هایی بود که این‌ها بازبینی کرده بودند، می‌گفتیم از اول بازجویی بکنید این‌ها اول سوژه ... پدر یارو را درمی‌آورند یا وادارش می‌کنند به خودکشی. دوسه نفر از متهمین خودکشی کردند یا خودکشی می‌کنند یا آبرویش را می‌برند. می‌گویند مسئله اخلاقی داشته یا جاسوس بوده آخر سر هم هیچ چیزی از آن در نمی‌آورند.»

آقای روح‌الله حسینیان در اوایل تشکیل وزارت اطلاعات، دوران وزارت جناب آقای ریشهری و قائممقامی علی‌فلاحیان، مسئول رسیدگی به پرونده‌های وزارت اطلاعات بود. ایشان به صراحت مدعی‌اند که در دوران آقای ریشهری متهمان را شکنجه، وادار به خودکشی، آبروریزی اخلاقی و ناجوانمردانه متهم به جاسوسی می‌شدند.

همین نکته را ایشان در سخنرانی دیگری به صراحت بیان کرده‌اند. منتها افشاگری ایشان آن قدر داغ بوده است که هفته نامه «جبهه» مجبور شده با حذف برخی از نکات به جای آن‌ها نقطه چین بگذارد. حسینیان مدعی است «برخوردهای غیرقانونی در بدو تشکیل وزارت اطلاعات توسط چه جناحی صورت می‌گرفت؟ که لااقل ده‌ها نامه اعتراض آمیز به عمل کرد همین آقایان لطیف و نرمیت طلب فقط توسط این جانب نوشته شد که تمام نامه‌ها موجود است. زندانی ویژه و کتک زدن خانواده (...) در (...) توسط چه کسی تأسیس و بنیانگذاری شد؟» (۵)

آقای حسینیان مدعی‌اند پس از رفتن جناب آقای ریشهری و وزارت علی فلاحیان و دری نجف آبادی شکنجه متهمان ادامه داشته و اینک در زمان وزارت آقای علی یونسی شکنجه‌گران سابق، سعید امامی را با آمپول هوا به قتل رسانده‌اند:

«می‌گویند دارو هم استفاده کرده و خودش را تمیز کرده بود. چند بسته به ایشان دادید. می‌گویند «يك بسته» می‌گوید خب يك بسته چقدر باقی ماند که خورده باشد و مرده باشد؟ می‌گویند دکترها گفتند که محلول يك استکان. گفتم آخه باباجون، آخه ما خودمان والله يك زمان قاتل بودیم، يك زمانی زندانبان بودیم، خب همه این مراحل را گذراندیم.

تا کنون صدها نفر واجبی خوردند و نمردند، آخه چطور با يك استکان که آن هم شما می‌گوئید که بلافاصله بردند بیمارستان و شستشو دادید. این خورد و مرد؟ می‌گوید نه نمرد چهار روز زنده ماند و خوب شده بود، حتی تماس هم گرفتند با ما که بیائید و ببریدش، که يك مرتبه اعلام کردند ایست قلبی پیدا کرده و بیائید ببرید که تمام کرد، گفتم آخه جای تحقیق دارد.

اولا من نمی‌گویم نخورده، شاید، شاید خط بهش دادند همان بازجوهایی که چپ بودند و کسانی که پرونده دستشان است (بگویند) این کار را بکن بیا بیرون. نجاتت می‌دهیم. چون خودش هم گفت آنجا داد و بیداد می‌کرد و می‌گفت آقا

به داد من برسید، پدرم را درآوردند، کشتنم، شکنجه‌ام می‌کنند. توی بیمارستان داد و فریاد می‌کرد: شاید واقعاً همین خطی به او داده‌اند و بعد آوردند بیمارستان آمپول هوا بهش زدند، سخته کرده؟ تحقیق کنید. بررسی کنید آخه سعید اسلامی آدمی نبود که خودکشی کند ما می‌شناختیم سعید اسلامی را. به هر حال جواب قانع کننده‌ای آقای نیازی واقعاً برای این مسئله نداشتند و ندارند... ما باید مدعی باشیم و بگوئیم آقا پرونده در دست دوم خردادی‌ها بوده اگر کشتند، همان دوم خردادی‌ها کشتند.»

اولاً اگر چپ‌ها فردی را می‌بایست با آمپول هوا از بین ببرند، بر مبنای تحلیل حسینیان، موسوی (کاظمی) بود نه سعید امامی. آنان باید سعید امامی را زنده نگاه می‌داشتند و به زور از او مطابق با سناریوی حسینیان اعتراف می‌گرفتند. ثانیاً ادعای حسینیان (خسرو) با اتهام سازمان‌های بین‌المللی حقوق بشر همخوانی دارد. ایشان مدعی است که از ابتدای تشکیل وزارت اطلاعات تا کنون متهمان شکنجه و مجبور به اقرار به مفاسد اخلاقی، جاسوسی و خودکشی می‌شده‌اند. این اتهام در حالی صورت می‌گیرد که از چهار وزیر اطلاعات سه تن از دانش‌آموختگان مدرسه حقانی و یک تن دیگر از جناح راست بوده است. منتها او مدعیست در تمام این مدت تمامی این اعمال به وسیله چند عضو چپ دارای تعلق خاطر به آیت الله منتظری صورت گرفته است.

ثالثاً این پرسش مهم اخلاقی و شرعی و قانونی مطرح است که آقای حسینیان و جانشین ایشان در وزارت اطلاعات آقای محسن اژه‌ای که از اعمال خلاف شرع این شکنجه‌گران مطلع بوده‌اند، چرا آنان را محاکمه و مجازات نکردند و اجازه دادند آنان با این رویه‌ها باعث قتل و جنایت شوند؟ آیا آقای حسینیان، محسن اژه‌ای، فلاحیان و ... نباید در این زمینه پاسخگو باشند؟

رابعاً چرا آقای حسینیان لیست افرادی را که مجبور به خودکشی و اعتراف به جاسوسی شده‌اند اعلام نمی‌کند؟ یا آقای حسینیان به منزل آن‌ها رفته و در مراسم ختم آنان هم برای دلجوئی نیز شرکت کرده است یا این اعمال انسانی و «لیبرال منشانه» فقط شامل حال سعید امامی شد؟

۶ - تعارض بنیادین:

اعترافات ادعایی موسوی (کاظمی) فاقد ارزش قضائی و شهروندی است چرا که؛ اولاً فردی که مدت هشت ماه در سلول انفرادی بدون اطلاع از دنیای خارج به سر می‌برد، احتمالاً در نهایت حاضر می‌شود پای هر سناریویی را امضاء کند.

ثانیاً مگر آقای حسینیان مدعی نیستند که بازجویان این پرونده متهمان را مجبور به خودکشی، اعتراف به جاسوسی و مسائل اخلاقی می‌کنند. براین اساس چگونه است که آقای حسینیان به اعترافات ادعایی که توسط این بازجویان تهیه

شده است استناد می کنند؟ مگر آقای حسینیان نمی گوید هر پرونده ای توسط این بازجویان تهیه می شد را جهت بررسی مجدد باز می گردانند، چرا اینک به اعترافات که مطابق میل و سلیقه ایشان تهیه شده است استناد می کنند و براساس آن ها يك سناریو می سازند؟ چرا در این مورد نمی گویند بازجوها به روش های مذکور متهم را مجبور به اعتراف به سناریوی دلخواه تاریک خانه اشباح کرده اند؟

۷ - عالیجناب خاکستری :

آقای حسینیان که قبلاً مقتولان را «مرتد» و «ناصبی» و «ضدانقلاب» خوانده اند، اینک به صراحت تمام تأیید می کنند که قتل ها با حکم شرعی صورت گرفته است: « واقعاً بنده آن تحلیلی را که از اول داشتم با آخرین اطلاعاتی که آقای نیازی به بنده دادند، همان تحلیل است و این قتل ها و ماجراها، معذرت می خواهم حتی نام یکی از روحانیون مجمع را برده آقای موسوی و گفت ما بعضی از کارهایمان را در این قتل ها با این ها مشورت کردیم. خب چرا نمی آیند این آقا را احضارش بکنند و با او برخورد بکنند و درسیاورند این مطلب را؟ اگر از جناحی راست کسی این حرف را می زد پدرش را در می آوردند؟ »

محسن کدیور به دلیل قرائت بیانیه گروه فدائیان مصطفی نواب، که مدعی وجود سه قاضی برای پرونده حکم قتل های زنجیره ای شده بودند، توسط دادگاه ویژه روحانیت

محکوم و روانه زندان می شود ولی آقای حسینیان که مقتولان را مرتد و ناصبی می خواند و مدعی است که یکی از اعضاء مجمع روحانیون مبارز به عنوان «عالی جناب خاکستری»، «حکم» قتل ها را صادر می کرده است آزادانه و با پشتوانه محکم به نشر اکاذیب می پردازد. آقای حسینیان قبول دارند که قتل ها با «حکم» صورت می گرفته، منتها برای مخفی کردن اشباح تاریک خانه آن را به گردن مجمع روحانیون می اندازد.

۸ - اهانت به افراد:

غرور و کیش شخصیت حسینیان کار او را به اهانت به افراد کشانده است. آقای نیازی را «شیخ ساده» می خواند و می گوید:

«آقای خاقمی تماس می گیرند با دفتر آقا که سه نفر از وزراء با آقا کار دارند آقای یونسی، آقای شمخانی، آقای مظفر، سه نفر «هالو» را می فرستد خدمت آقا.»

در همین سخنرانی آقای خاقمی را با بنی صدر و مقام رهبری را با حضرت امام مقایسه کرده و وعده مشابه اقدام حضرت امام را به حاضران می دهد.

۹ - دسترسی غیرقانونی به پرونده ها:

آقای حسینیان در این سخنرانی از موضع فردی مطلع که پرونده در مرحله تحقیق قتل های زنجیره ای را خوانده است سخن می گوید و مدعی است که عین جملات متهمین را حفظ کرده است. از طرف دیگر می گوید:

«چند وقت پیش شك کردم و گفتم این سعید حجاربان که خط و خطوط اصلی را داده ببینیم کی هست؟ به بعضی از دوستان گفتم به پرونده‌اش نگاه کردیم» و یا در ارتباط با آقای پروازی مدعی است پرونده بازجوئی‌های نامبرده در دادگاه ویژه روحانیت را خوانده است پرسش این است که حسینیان به پشتوانه چه قدرتی می‌تواند به پرونده‌های دادگاه نظامی، دادگاه ویژه روحانیت و وزارت اطلاعات دست یابد.

۱۰ - امنیتی ترین پرونده ها:

آقای حسینیان می‌گوید:

«من هم قاضی بودم در این کشور، ۱۸ سال قضاوت کردم. سخت‌ترین جاها و امنیتی‌ترین پرونده‌ها را هم بنده رسیدگی کردم. هیچکس هم نمی‌تواند ادعا کند که به اندازه من امنیتی‌ترین پرونده‌ها را رسیدگی کرده ... آخه باهاجون، آخه ما خودمان والله يك زمان قاتل بودیم، يك زمانی زندانبان بودیم خب این مراحل را گذرانده‌ایم.»

آدمی وقتی این تعارض، تناقض، تهمت و اهانت، نشر اکاذیب، عدم تعادل و ... در سخنان آقای حسینیان مشاهده می‌کند و می‌فهمد که هیچکس به اندازه ایشان امنیتی‌ترین پرونده‌ها را مورد رسیدگی قرار نداده است، از خود می‌پرسد ایشان چه قضاوتی درباره متهمان کرده و چه احکامی صادر کرده است؟ ایشان خود به این پرسش به خوبی پاسخ گفته‌اند:

«آخه ما خودمان والله يك زمان قاتل بودیم.»

۱۱ - حضور بی دلیل در هیأت منصفه :

آقای حسینیان به نکته خوبی اشاره کرده‌اند:

«بازجوهای این‌ها ... از بچه‌های چاپ وزارت اطلاعات (هستند) ... وقتی که من از يك جناحی هستم دلم نمی‌خواهد علیه جناح خودم دربیاید. هر چند هم متدین باشم. نمی‌روم دنبال آن برای کشف، بنده را بگذارید، بنده نمی‌روم دنبال متدینین و به قول خودم اصول‌گرایانی که مثلاً توی این جریان هستند. می‌روم دنبال دیگری. کسی باید باشد که بی‌طرف باشد. واقعاً حق مطلب و واقع قضیه را بخواهد دریاورد (نه) این که افرادی که خودشان جناحی فکر می‌کنند و جناحی عمل می‌کنند.»

آقای حسینیان در سخنرانی مسجد ورامین در خواستی دارد که با اصولی که به آن تکیه می‌کنند تعارض دارد، می‌گویند:

«پرونده را که به ما نمی‌دهند. اگر پرونده را به ما داده بودند مسئله به این جا کشیده نمی‌شد. کسانی در این ماجرا خط‌دهی می‌کنند و در تلاشند تا شریکی برای متهم اصلی پیدا کنند (۶)

اگر حسینیان قاضی پرونده می‌شد روشن بود که با تحلیلی که دارد کل جبهه دوم خرداد و جنبش جامعه مدنی ایران را به محاکمه می‌کشید.

آقای حسینیان به درستی بر اصل بی‌طرفی بازجوها

تأکید گذارده‌اند از ایشان می‌پرسیم نظر شما درباره «اعضای هیأت منصفه» چیست؟ آیا آنان نباید بی‌طرف باشند. آیا می‌توان سرنوشت روزنامه‌های جبهه دوم خرداد را به دست فردی چون شما سپرد که تحلیلی کاملاً دشمن‌گیشانه از آن‌ها دارید؟ پس چگونه به خود اجازه می‌دهید درباره سلام و خرداد و صبح امروز و ... در هیأت منصفه داوری کنید؟

اولاً هیأت منصفه باید نماینده افکار عمومی باشد نه جناح‌های قدرت حاکم. ثانیاً عضویت افرادی که نه تنها بی‌طرف نیستند بلکه از قبل یک جبهه و مطبوعاتش را «توطئه‌گر» می‌دانند. در هیأت منصفه دارای چه منطقی است؟ ثالثاً عضویت آقای حسینیان در هیأت منصفه دادگاه ویژه روحانیت به انتخاب آقای محسنی اژه‌ای است. آقای حسینیان نماینده شهروندان نیست بلکه نماینده بخشی از دانش‌آموختگان مدرسه حقانی است.

سخن پایانی:

وحدت نظر مقام رهبری و ریاست جمهوری در پیگیری «مسئله قتل‌های زنجیره‌ای» و کشف ریشه‌های فاسد و محو دمل‌های چرکین، آن‌چنان هراسی در عده‌ای ایجاد کرده که با به میدان فرستادن فرمان‌دررفته‌ها و ترمز بریده‌ها و ایجاد تصادفات کاذب در صدد ایجاد بن‌بست و راه‌بندان برای فرار «شاه کلید»‌اند

اما تمامی ذهن‌ها همچنان معطوف به علی فلاحیان است. سخنان جدید روح الله حسینیان نه باعث فراموشی شهروندان می‌شود و نه موجب فرار فلاحیان از پاسخگویی. مسئله اصلی علی فلاحیان و اقدامات اوست.

پانویس‌ها:

- ۱ - غلامحسین میرزا صالح، اشاراتی تازه صبح امروز ۷۸/۵/۳۱
- نصرالله پورجوادی، نشر دانش، سال شانزدهم، شماره دوم تابستان ۷۸
- ۲ - سلام، ۱۳۷۸/۴/۲
- ۴ - اکبر گنجی، «ریسک بالا» و پمپاژ انگیزه‌های دینی، خرداد ۷۸/۵/۲۷
- ۵ - روح الله حسینیان، جبهه، شماره بیست و سوم ۷۸/۵/۳۰، ص ۴
- ۶ - جبهه شماره ۱۶ مورخ ۷۸/۴/۱۲

مدرسه حقانی



مدرسه حقانی و فارغ التحصیلان آن

آشنائی با مدرسه حقانی قم:

آموزگار: مصباح یزدی

شاگردان روح‌الله حسینیان، علی فلاحیان، علی رازینی،
محسن اژه‌ای، دری نجف آبادی و ...

این شاگردان همه «تمایل ویژه‌ای» به «پست‌های ویژه» دارند!
اگر بگوئیم حجت‌الاسلام محمد تقی مصباح یزدی برخلاف
جریان آب شنا می‌کند، (او از جمله معدود افرادی است که در
عصر نفی خشونت به تعبیر رئیس جمهوری به تشویزه کردن
خشونت مشغول است)

احتمالاً جمله ما برای او «ذم شبیه به مدحی» قلمداد خواهد شد که لبخندی تلخ آمیخته با صدای ریشخندگونه مصباح یزدی را بر گوشه لبانش خواهد نشانید. او بی پروا تر از آن است که ستیز با افکار عمومی را گناه بداند به ویژه افکار مردمانی که شاید از نظر شیخ - بنا به يك روایت شخصی از آموزه‌ای دینی - بیشترین نادانند: (اکثرهم لا یعقلون ...) از آن بالاتر این داوری که او برجسته‌ترین محافظه کاری است که در دفاع از خشونت هیچ پروائی ندارد به محمد تقی مصباح یزدی نوعی نشان لیاقت می‌بخشد، زیرا آنچه شیخ الفحاج می‌دهد نشانگر نوعی پایداری بر اصول است که اکثر محافظه کاران از آن‌ها بی بهره‌اند.

اما بدون تردید اگر امکان حجت‌الاسلام محمدتقی مصباح یزدی را برای این «خلاف عادت بودن» از مواهب دموکراسی بدانیم، وی آن را تعرض آشکار قلمداد خواهد کرد (زیر پناه دموکراسی سخن گفتن برای مردی که عمری را در ستیز با آن سپری کرده است بسیار دردناک است). به این جمله از يك لیبرال بسیار مشهور توجه کنید: اگر همه افراد بشر منهای يك نفر عقیده واحدی داشتند و تنها يك نفر عقیده‌اش با آن باقی بشریت مخالف بود عمل اینان که صدای آن يك نفر را به زور خاموش کنند همان اندازه ناحق و ناروا می‌باشد که عمل خود وی. اگر فرضاً قدرت این را داشت که صدای نوع بشر را به زور خاموش کند، شاید اگر کسی از دو قرن

فاصله زمانی میان محمدتقی مصباح یزدی و جان استوارت میل آگاهی نداشت گمان می کرد که آن لیبرال انگلیسی این جمله را در دفاع از این محافظه کار ایرانی نگاشته است. برخی می گویند بسیار دور از ذهن نیست اگر آن يك نفر مخالف با همه افراد بشر را مصباح بدانیم که اگر قدرت آن را داشت صدای نوع بشر را خاموش کند این کار را می کرد. کسی نمی داند این قیاس تاچه اندازه واقع بینانه است اما حداقل تاکنون مشخص شده است که آن ۲۰ میلیون نفر مخالفی که مصباح يك تنه در برابر آنها ایستاده است که به توصیه جان استوارت میل توجه کرده اند و مصباح را به خاموشی وادار نکرده اند. تنها با خونسردی تمام به او پاسخ گفته اند.

۱ - آیت الله منتظری فراتر از پاسخ گویی به محمدتقی

مصباح یزدی

سخنان مصباح یزدی (در نماز جمعه هفته گذشته تهران، به انتها نرسیده بود که چاپ هفته نامه آبان (يك هفته نامه اصلاح طلب هوادار محمد خاتمی) آغاز شد و بیش از همه مدیران نشریه خشنود بودند که خوانندگان می توانند فردا در کنار سخنان مصباح نقد آن را از زبان دوچهره برجسته مخالفان بخوانند. نخستین چهره آیت الله منتظری فقیه و مرجع تقلیدی بود که يك دهه پیش از جانشینی آیت الله خمینی کناره گرفته بود و اینک در مقام يك مرجع متنفذ در قم نشسته بود. آیت الله منتظری که دو سال است به سبب سخنانی انتقادی

نمی‌تواند از منزل خود خارج شود در پاسخ به هفته نامه آبان در مقام يك فقيه غير حكومتي قرار گرفت و گفت:

خشونت این است که حکومتی در برابر ملت خود که از کج رویهای حکومت انتقاد می‌کنند و حقوق خود را می‌طلبند به جای اعطای حقوق و دلجوئی و مدارا، آنان را سرکوب نماید و به جای پذیرش خطاها و اشتباهات و چاره جوئی و تسلیم در برابر ملت و محبت نسبت به آنان که صاحبان اصلی حکومت می‌باشند چون مهاجمین خارج عمل نماید، آیا آیت الله منتظری مصباح را مورد خطاب قرار داده بود؟ گرچه می‌توان در آغاز سخن وی آنجا که می‌گوید: این روزها مسئله خشونت و یا تسامح و تساهل در سخنرانی‌ها و مطبوعات مورد بحث قرار گرفته و هر دو طرف دعوا برای اثبات مدعای خویش از اسلام و دین و بزرگان مایه می‌گذارند». نشانه‌هایی از يك اشاره آشکار به «تئوری پردازان خشونت» یافت اما باید اذعان کرد که آیت‌الله منتظری از موضعی فراتر از پاسخ به محمدتقی مصباح یزدی وارد صحنه شده است. وی در بخشی از همین پاسخ می‌گوید:

«حاکم مسلمین باید چون پدر مهربان، اهل تحمل و گذشت باشد پرونده سازی و تبلیغات دادگاه با تشریفات پرسروصدا برای هر تخلف کوچکی به تدریج موجب جدائی ملت از دولت و رودررویی آنان و فاصله بین ملت و دولت می‌گردد، با وجود این در حالی که احمد منتظری - فرزند آیت الله - و

مهدی کروی - دبیر مجمع روحانیون - سرگرم بازگشائی يك پرونده بسیار مهم تاریخی (کناره گیری آیت الله منتظری از قائم مقامی رهبری) بودند و درحالی که مطبوعات محافظه کار خشنود از نزاع کروی - منتظری آتش بیار معرکه‌ای شده بودند که در نهایت شفاف شدن هرچه بیشتر اطلاعات موجود در آن به نفع محافظه کاران نخواهد بود، آیت الله منتظری به گفتگوی جدی تری سرگرم بود که در سر دیگر این گفتگو يك ایدئولوگ روشنفکری دینی قرارداداشت، همان کسی که هفته نامه آبان نیز از او خواسته بود هم پای آیت الله منتظری به محمدتقی مصباح یزدی پاسخ گوید.

۲ - دکتر سروش: هم سخنی با مرجعیت فقهی

گفتگوی آیت الله منتظری و دکتر عبدالکریم سروش احتمالاً از معدود هم سخنی‌های تاریخ تفکر در ایران میان يك روحانی و يك روشنفکر است. اهمیت این هم سخنی از آن روست که باوجود نمونه‌های مشابه تاریخی (مطهری - شریعتی، بهشتی - شریعتی) تا کنون هیچگاه يك مرجع تقلید وارد گفتگو با روشنفکران نشده است. سروش در آغاز سال طی مقاله‌ای با عنوان «فقه در ترازو» در ماهنامه کیان به «طرح پرسش از محضر آیت الله منتظری» پرداخته بود که در صدر آن چنین آورده بود:

«ضمن آرزوی احوال و ایام خوش برای ایشان و امید

رفع ستم از آن بزرگوار امیدوارم پاسخ‌ها و توضیحات روشن‌گر ایشان همه ما را در فهم فقهی و عمل دینی - اجتماعی قدمی پیشتر ببرد»

مشابه این تکاپو را مهدی کروی در پاسخ به مصاحبه احمد منتظری به کار برده بود و برای نخستین بار در هفته نامه پیام هاجر با شتابزدگی که گویا از يك تأخیر ده ساله ناشی می شد نوشت:

«قبل از ورود به مطالب یادآوری این نکته ضروری است که برخوردهای خشن و دور از عدل و انصاف و خارج از نزاکت و ادب را که در سال‌های بعد از رحلت امام با معظم له شده است محکوم می‌کنم و با صراحت اعلام می‌نمایم که به نظر این جانب بسیاری از برخوردها با ایشان خارج از آن چیزی است که امام انجام داده‌اند»

پاسخ آیت الله منتظری به دکتر سروش غیرمنتظره بود. غیرمنتظره نه از آن جهت که آقای منتظری درست در روزگاری که سروش هدف حملات بسیار جدی قرار دارد نغمه او را «عالمانه و منتقدانه» و توجه وی به مسائل فقهی را در مورد ابتلای زمان و نکته‌های مربوط به اجتهاد و مبانی آن را قابل نقد می‌خواند، بلکه از آن جهت که برای نخستین بار مرجع تقلید و فقیه اذعان می‌کنند که:

«درست است که اصل دین تحفه خدائی است و ثبوت احکام آن معمولاً از راه وحی است ولی علم فقه تافته و ساخته

انسان‌هاست و این فقها هستند که به قد درك و فهم خود مبانی دینی و احکام فقهی را استنباط و ارائه نموده‌اند پس همچون سایر علوم قابل نقد و بررسی است. نکته شگفت‌تر آن که در سطور بعدی آیت‌الله منتظری رسماً دانشگاهیان را به نقد فقه دعوت می‌کند و ضمن صحنه گذاردن به دغدغه‌های روشنفکرانی مانند عبدالکریم سروش خود گامی به پیش می‌گذارد و از مشکل بزرگی در راه فقه و عصر ما سخن می‌گوید و پیشنهاد تشکیل شورائی برای صدور فتوا می‌دهد که به جای استفتاء از اشخاصی از لجنة متخصصین استفاده شود.

احتمالاً هنگامی که آیت‌الله منتظری چنین پاسخ همدلانهای به دکتر سروش داد محمدتقی مصباح یزدی (که به مخالفت هر دو اینان مشهور است) بیش از همه خشمگین شد. مصباح یزدی که زمانی تلاش بسیار می‌کرد سروش پیشنهاد مناظره با او را بپذیرد (او می‌خواست به سروش بقبولاند که نباید در کار دین دخالت کند درست برعکس همان دعوتی که آیت‌الله منتظری از سروش به عمل آورد) شاید بیش از این خشمگین شود اگر بداند هفته گذشته درخواست يك خبرنگار برای پاسخ دادن سروش به مصباح با بی‌اعتنائی مواجه شد اما هنوز کسانی هستند که وی را بی‌پاسخ نگذارند.

۳ - مصباح یزدی: آموزگار مدرسه حقانی همچنان خشونت را ترویج می‌کند

محمدتقی مصباح یزدی (مردی که اینک به عنوان مظهر همه خشم محافظه کاران در برابر خرد همه اصلاح طلبان به شمار می رود) نه تنها از حقوق اقلیت در جامعه‌ای با اکثریت ضد خشونت برخوردار است بلکه می تواند به تریبون‌های رسمی چنان دست یابد که نمایندگان آن اکثریت مخالف از آن دور هستند. او هر دو هفته یک بار در نماز جمعه تهران پیش از خطبه‌ها ظاهر می شود و به رد مطالبات اصلاح طلبانه در ایران می پردازد. صدا و سیما نیز با اصرار قابل ملاحظه‌ای افکار مصباح را «رله» می کند. واقعیت این است که بخشی از شهرت مصباح مدیون همین ردیه نویسی‌ها و ردیه گوئی‌هاست. وی در رد آرای روشنفکران دینی استعدادی خاص دارد. طی سאלه‌های پیش از انقلاب اسلامی دکتر علی شریعتی را (که بسیاری او را یکی از ایدئولوگ‌های انقلاب ایران می دانند) در مرکز حمله خود قرار داد. مصباح چنان در نقد شریعتی تلاش می کرد که آیت الله بهشتی را نیز به واکنش واداشت. (در جلسه ای که آیت الله بهشتی به نقد سخنان مصباح یزدی پرداخت علی رازینی شاگرد مدرسه حقانی نیز حضور داشت پس از انقلاب این مدرس مدرسه حقانی همچنان در مقام یک «شبهه ستیز» جدی ایفای نقش می کرد به گونه‌ای که همین مرد به اصلی ترین روحانی مقابل سروش تبدیل شد و حتی یک بار به مناظره‌ای سخت در قم در برابر او دست زد. مصباح یزدی شاگردان فکری چندی را پرورانده است. این شاگردان که

همگی از مدرسه حقانی قم فارغ التحصیل شده‌اند تمایل ویژه‌ای به پست‌های ویژه دارند، طی چند سال اخیر نام شاگردان حوزه فکری مصباح برای اصلاح طلبان بسیار آشنا تر شده است. روح‌الله حسینیان، علی فلاحیان، علی رازینی، محسنی اژه‌ای و ...

شاگردان مدرسه حقانی شاگردان با استعدادی بوده‌اند و حداقل آموزه‌های آموزگار خود را به خوبی به اجرا درمی‌آورند، هیچکدام از این مردان با اصلاح طلبان میانه‌ای خوش ندارند. (هرچند که افرادی مانند غلامحسین کرباسچی از دل همین مدرسه بیرون آمدند و شاگردان خوبی برای آموزگاران خشونت نبودند) حداقل می‌توان این عدم همکاری را در پاسخ‌های رئیس جمهور خاتمی به آنان دید. خاتمی تلاش بسیاری کرد که وزیر اطلاعات کابینه‌اش فارغ التحصیل مدرسه حقانی نباشد و هنگامی که پس از برکناری دری نجف‌آبادی خود را ناچار از این انتخاب دید به سراغ کسی رفت که ضعیف‌ترین حلقه‌های ارتباط را با همدرسان سابق خود داشته باشد. علی یونسی با پذیرش شرایط رئیس جمهور این ارتباط را تا حدی ضعیف کرد که نشریه صبح (ارگان فکری فارغ التحصیلان مدرسه حقانی) برای نخستین بار در تاریخ جمهوری اسلامی به انتقاد از «وزارت اطلاعات» پرداخت و آن را تحت تأثیر اصلاح طلبان دانست. در این جاست که تنها رئیس جمهور می‌داند که باید خطاب سخنش را به سوی چه کسی نشانه بگیرد (خاتمی تا

کنون بیش ازدویار پیاپی به گونه‌ای سخن گفته است که مصباح را به پاسخگوئی واداشت. طرفین نامی از مخاطبان خود نبرده‌اند) و البته او تنها اصلاح طلبی از میان ۲۰ میلیون اکثریت است که می‌تواند از تریبون‌های رسمی برای نقد سخنان آموزگار مدرسه حقانی استفاده کند. به نظر می‌رسد که رئیس جمهور مرکز فرماندهی فکری خشونت را کشف کرده است مرکزی که به تولید خشونت و تقدیس آن مشغول است.

آموزگار مدرسه حقانی، مردی که رئیس جمهورکار افرادی مانند او را تئوریزه کردن خشونت می‌دانست همچنان به کار خود مشغول است درحالی که پیاده نظام خشونت دوماه پیش چهره اصلی خود را از دست داد. هنوز در میانه خط فرماندهی فکری و پیاده نظام عملیاتی خشونت، کارگزارانی سیاسی (طلبه‌های بانفوذمدرسه حقانی) قراردارند که با خشم در برابر اصلاح طلبان صف‌آرایی کرده‌اند هرچند که جامعه ایران چندان درانتخاب میان خشم و خرد مردد به نظر نمی‌رسد تنها نقطه کور ماجرا دراین جاست که چگونه اقلیتی خشمگین دربرابراکثرتی خویشتن دار چنین نیرومند صف بسته‌اند؟ در این جاست که آن ضرب المثل قدیمی به کار می‌آید «نیمی از مردان زیر زمینی پنهان شده‌اند.» روزنامه نشاط

جلسات دوشنبه‌ها



جلسه دوشنبه‌ها

دوشنبه، ساعت ۲ تا ۵/۵، دفتر سردبیر

سید ابراهیم نبوی

گفتم: برادر جان! مگر شما روز دوشنبه ساعت ۲ تا ۵/۵ در اتاق سردبیری طبقه دوم با آقای سعید امامی جلسه برگزار نکردید؟

گفت: این اظهارات یاوه‌گویی‌های عناصر وابسته به استکبار می‌باشد که جهت دشمنی با ارزش‌ها عنوان شده است.

گفتم: بله، برادر جان! این جانب وابسته به استکبار بوده و می‌پذیرم که دشمن ارزش‌ها هستم، ولی آیا شما در روز دوشنبه ساعت ۲ تا ۵/۵ در اتاق سردبیری طبقه دوم با آقای سعید امامی جلسه داشتید یا نه؟

گفت: کسانی که فساد اخلاقی دارند و اعتراف کرده‌اند و در جهت مقابله با ارزش‌ها و مصالح ما حرکت می‌کنند

می‌خواهند ما را خراب کنند.

گفتم: چشم برادر! ما فساد اخلاقی داریم! اعتراف هم کرده‌ایم، اما لطفاً بفرمائید روز دوشنبه ساعت ۲ تا ۵/۵ در اتاق سردبیری طبقه دوم با آقای سعید امامی جلسه داشتید یا نه؟

گفت: جاسوسان دشمن از طریق صهیونیست‌ها اطلاعاتی به دست می‌آورند تا ارزش‌ها را از بین ببرند.

گفتم: آقای محترم ما جاسوس هستیم، صهیونیست هم هستیم، قبلاً هم اسممان دانیال بوده، اما شما روز دوشنبه ساعت ۲ تا ۵/۵ در اتاق سردبیری طبقه دوم با آقای سعید امامی چکار داشتید؟

گفت: کسانی اعتراف کرده‌اند که سعید امامی مطالب علیه ما به آن‌ها داده است و می‌خواهند ارزش‌ها را از بین ببرند.

گفتم: قربانت گردم! الهی فدای شکل ماهت بشوم ما اعتراف کردیم با سعید امامی هم رفیق بودیم، اما آیا شما روز دوشنبه ساعت ۲ تا ۵/۵ در اتاق سردبیری طبقه دوم با آقای سعید امامی ملاقات کردید یا نه؟

گفت: ملت ایران تکلیف خودش را با عناصر معلوم الحال مشکوک که پدرشان جاسوس انگلیسی‌ها بود می‌داند.

گفتم: بله، می‌داند کاملاً صحیح! ما معلوم الحال و مشکوک هم هستیم، پدرمان هم جاسوس بود، اما آیا شما روز

دوشنبه ساعت ۲ تا ۵/۵ در اتاق سردبیری طبقه دوم با آقای سعید امامی ملاقات کردید یا نه؟

گفت: برخی شاگردان سروش که با روزنامه‌های مجهول‌الهویه رابطه تنگاتنگ دارند و صد میلیون دلار اختلاس کرده‌اند اتهامات به ارزش‌ها را وارد می‌کنند.

گفتم: آقای من درد و بلایت انشاءالله بخورد توی سر عوامل استکبار! ما قبول می‌کنیم که شاگرد دکتر سروش هستیم، اصلاً نوکرش هستیم، روزنامه ما مجهول‌الهویه است، رابطه ما هم تنگاتنگ است، به جای صد میلیون دلار هم یک میلیون دلار اختلاس کردیم، اما آیا شما روز دوشنبه ساعت ۲ تا ۵/۵ در اتاق سردبیری طبقه دوم با آقای سعید امامی قرار و مدار همکاری گذاشته اید یا نه؟

گفت: برخی افراد در قالب دفاع از قانون و آزادی چهره‌هایی مانند مصباح یزدی را خراب می‌کنند تا ارزش‌های ما را از بین ببرند.

گفتم: اولاً که برخی افراد که ما باشیم غلط می‌کنیم، اصلاً غلط کردیم که از قانون و آزادی دفاع کردیم قد آقای مصباح یزدی هم انشاءالله دربیاید سرچشم سید ابراهیم نبوی، اما محض رضای خدا، جان مادرت، بگو روز دوشنبه ساعت ۲ تا ۵/۵ در اتاق سردبیری طبقه دوم با آقای سعید امامی در مورد چه موضوعی صحبت می‌کردید؟

نقل از نشاط شماره ۱۳۴ هفده اوت ۱۹۹۹

روایت عماد الدین باقی

روایت عماد الدین باقی

در مورد تکرار قتل‌ها، نکته‌ای هست و آن نحوه نگاه ما به پدیده‌هاست. اگر ما نسبت به مردم و حکومت، نگاه انسانی داشته باشیم، این قتل‌ها تکرار نخواهد شد. اما در نگاه ایدئولوژیک امکان بروز مجدد خشونت‌ها وجود دارد. نگاه ایدئولوژیک، فرد محورانه و گروه محورانه است که استنباط خودشان از دین را اصل قرار می‌دهند. آن را همان حقیقتی که به آن رسیدند می‌شناسند و هر کسی که با این حقیقت همراه نیست باطل شناخته می‌شود. دیگر این که حکومت دینی نگاه دینی — انسانی است کما این که امیر المؤمنین (ع) وقتی به مالک اشتر آن فرمان را می‌دهد، نمی‌گوید با مردم رفتار ایدئولوژیک بکن، می‌گوید با مردم همچون درنده‌خویان

رفتار نکن به دلیل این که مردم دو گروهند [اما اخ لك في الدين او نظير لك في الخلق] مردم یا برادران دینی تو هستند و اگر برادران تو نیستند مثل تو انسانند. بنا براین ما باید ریشه‌های ایدئولوژیکی که فرهنگ خشونت را در دل خود پرورش می‌دهد مورد نقد قرار دهیم. در نگاه ایدئولوژیک نوعی تلقی از قتل وجود دارد و آن ارتداد است. در نگاه ایدئولوژیک است که ارتداد معنا پیدا می‌کند. حتی می‌خواهم بگویم که در همین نگاه هم تعریفی دارد که نمی‌توان به راحتی کسی را مرتد اعلام کرد. (يك روز آیت الله منتظری در جلسه ای می‌گفتند: اگر کسی جاهلانه منکر ضروریات بشود مرتد به شمار نمی‌رود. یا کسی از سر تحقیق و تفحص به يك شبهه و سئوالی رسیده باشد، باز این هم ارتداد محسوب نمی‌شود اما اگر کسی منکر ضروریات بشود، اما به صورت عالمانه و مفرضانه منکر ضروریات بشود مرتد است. لذا با این دیدگاه اصولاً مصداق مرتد به دشواری پیدا می‌شود. البته در يك فضای بسته ممکن است دچار يك خطای مصداقی هم بشوند. به عنوان نمونه قتل کسی مثل داریوش فروهر به دلیل این که بیست سال منزوی بود و به دلیل شایعات و القائاتی که در جامعه وجود داشت اتفاق می‌افتد. من نمی‌خواهم از عاملین قتل‌ها دفاع بکنم اما اگر منصفانه نگاه بکنیم به فریب خوردگان این‌ها يك حقی می‌دهیم، به این نحو که امثال ما که کار حرفه ای انجام می‌دهند و کارشان فرهنگی است، وقتی داریوش فروهر به قتل می‌رسد

تصور این است که او يك ضد دین مغرض و لامذهب است و به نحوی که وقتی اولین اطلاعیه و موضع گیری در مورد قتل‌ها منتشر شد (مانند بیانیه آیت‌الله منتظری) ما یکه خوردیم، چرا که از تدین و تقوای ایشان سخن گفته می‌شد. وقتی آقای حاجتی کرمانی از نماز شب مرحوم فروهر گفت، وقتی فرزندان او مصاحبه می‌کنند و دیدگاه او را در این اواخر نسبت به امام خمینی بیان می‌کنند حیرت ما بیشتر می‌شود این نشان می‌دهد که اگر رکن چهارمی وجود داشت و نمی‌گذاشتند شخصیت‌ها تحریف بشوند به همین سادگی کسانی پیدا نمی‌شوند که این کار (قتل‌ها) را بکنند. وقتی متن مصاحبه و دیدگاه‌های فروهر را که در آخرین شماره مجله حضور (شماره ۲۵) چاپ شد می‌بینید باورکردنی نیست کسی که سال‌ها در حاشیه بوده، رانده شده، مورد دشنام قرار گرفته باز هم يك ماه قبل از شهادتش این طور ستایشگرانه از امام خمینی حرف می‌زند. حالا چرا این جو حاکم است، می‌بینید بسیاری از چهره‌های نامدار ما اگر کمترین اهانت‌ها نسبت به آن‌ها صورت بگیرد، این‌ها نه تنها نظام جمهوری اسلامی اصلاً انقلاب اسلامی و دین و خدا و پیغمبر را هم منکر می‌شوند. در جامعه ما که خطیب جمعه‌اش به دلیل این که شعاری می‌دهند که خطبه او را لحظه ای قطع می‌کند چنان از این اهانت برافروخته می‌شود که تا مدت‌ها قهر می‌کند. خوب اگر اهانت‌هایی که در سال‌های گذشته به بعضی از

شخصیت‌ها شد به آن‌ها روا می‌شد این‌ها همه چیز را منکر می‌شدند. بنا براین به يك اعتبار به اعتقاد من همه مجرمند. اگر کسانی در مطبوعات حرأت می‌کردند و شخصیت فروهر را مطرح می‌کردند و در مورد اعتقاداتش می‌نوشتند و حرفی به میان می‌آوردند و شاید انگیزه کشتن آن‌ها دچار خدشه می‌شد. کسانی که ایشان را می‌شناختند و در طول این بیست سال سکوت کردند همه مجرمند. اگر همان يك مصاحبه ای که يك ماه قبل از کشته شدنش داشت همان موقع منتشر شده بود، شاید این عمل انجام نمی‌شد، پس از چاپ مجدد مصاحبه فروهر با مؤسسه نشر آثار امام، در روزنامه خرداد، شخصی به روزنامه خرداد زنگ زده بود و ظاهراً از اشخاصی بوده که از فروهر تصویری غلط داشته و اعتقاد داشته که این مصاحبه جعلی است باور نمی‌کرد که این مصاحبه نوار ویدیویی داشته باشد. یا شخصی که از ضاربین نوری و مهاجرانی بود که مصاحبه آن در صبح امروز چاپ شد وقتی می‌بیند که اشخاصی در روزنامه صبح امروز نماز می‌خوانند، تعجب می‌کند و می‌گوید که مگر فلانی ریش دارد مگر نماز می‌خواند.

این تصورات نادرست القا شده و فقط اطلاع رسانی است که می‌تواند این تصورات غلط را از بین ببرد. و البته اگر رکن چهارم هم کانالیزه باشد باز دچار اشکال خواهیم شد. منافقین هم اشکالشان این بود که کل اطلاعاتشان را از نشریات خودشان می‌گرفتند تصویری که از دیگران داشتند

همان بود که توسط گروه به آن‌ها القا شده بود. لذا آن‌ها وقتی دستگیر می‌شدند و کتاب و نشریه بیشتری یا اطلاعات جدیدی در اختیار آن‌ها گذاشته می‌شد بسیاری از آن‌ها متزلزل می‌شدند و بعضی از آن‌ها می‌بریدند. در اوایل انقلاب این طور نبود که گروه فرقان شناخت از مطهری نداشته باشد. می‌شناختند، اما از زبان دشمن. مطهری را از زبان مطهری یا دوستان او نمی‌شناختند. این در مورد بچه‌های کم سن و سال انصار حزب الله هم صادق است زیرا آن‌ها هم دیگران را از زبان دشمنان آن‌ها می‌شناسند و آماده خشونت ورزی علیه‌شان می‌شوند. نکته مهم این است که وقتی شما به سال‌های قبل بر می‌گردید به تك صدائی می‌رسید.

مطبوعات وابسته به ارکان دولتی هستند و یا بعضی از آن‌ها مانند يك بولتن اطلاعاتی عمل می‌کنند. از طرفی سطح اخبار خیلی کم است به شکلی که اخبار هادی و محرمانه تلقی می‌کنند. پس مقامات و مسئولین از يك رکن چهارم فعال محرومند. وقتی شخصیت‌ها تحریف می‌شوند مردم و مسئولان نمی‌توانند از حقیقت امر مطلع شوند از طرفی بولتن‌های محرمانه و سری در شرایط فقدان رکن چهارم در کشور فاجعه آفریده‌اند.

به گمان من از این پس هم فقط مطبوعات می‌توانند به تضمین سلامت نظام سیاسی و اجتماعی ما کمک کنند. با توجه به همه توضیحاتی که دادم، سرمبارزه بی‌امان يك سال گذشته

علیه مطبوعات و عمق ماجرا روشن تر می‌شود و معلوم می‌شود که هدف از حذف مطبوعات زمینه سازی برای این قتل‌ها بوده یا به عبارت بهتر وسعت بخشیدن به قتل‌هایی که بیش از آن هم وجود داشته اما به دلیل فقدان مطبوعات مقتدر مردمی انعکاس نمی‌یافته است. هدف از مبارزه بی‌امان مطبوعات این بود که وقتی ترورهای زنجیره‌ای را برای به شکست کشاندن دوم خرداد آغاز می‌کنند رکن چهارمی برای مقابله وجود نداشته باشد. بنا براین پس هرکس علیه مطبوعات مبارزه کند علیه امنیت ملی و امنیت تک تک شهروندان مبارزه می‌کند و معنایش این است که مقدمه کودتای علیه مردم دارد شکل می‌گیرد. مقاماتی هم که تا کنون تحت تأثیر بولتن‌های محرمانه وابسته به این شبکه توطئه علیه مطبوعات می‌چنگند اکنون باید بفهمند ماجرا چه بوده و خبرهای جعلی با چه انگیزه‌هایی به عنوان خبرهای سری به خورد آن‌ها داده می‌شده تا آن‌ها را علیه مطبوعات برانگیزانند.

شگفت این است که از ابتدای برخاستن موج اعتراض نسبت به قتل‌های زنجیره‌ای و علیرغم حضور فعال مطبوعات و فشارها، و تهدیدهای مضاعف علیه این روزنامه‌ها، کراراً بر مساله رسیدگی به قتل‌های اخیر تأکید شده است، منحصر کردن ماجرا به آنچه در پائیز ۷۷ روی داد زمینه انواع تحلیل‌های کاذب و انحرافی را فراهم آورده و مانع از پاکسازی يك غده سرطانی به نام مافیای خشونت از درون

سیستم خواهد شد. درعین حال شناخت ابعاد مختلف قتل‌های پائیز ۷۷ به ناگزیر به گذشته کشیده شد و اصرار و افشاگری اصلاح طلبان در مورد قتل‌های گذشته و طرح پرسش از آن‌ها ماجرا را عطف به ماسبق کرد.

نگارنده که در روزنامه خرداد ۲۰ دی ۱۳۷۷ در مقاله‌ای با عنوان «تداوم ابتکار عمل، تداوم نظام است» نوشت:

«در هفته‌های اخیر تردیدهایی در مورد عزم کمیته تحقیق برای تداوم و گسترش رسیدگی به قتل‌های مشکوک وجود داشت. و به ویژه دو انگاره معارض در میان حکومتگران این نگرانی‌ها را دامن می‌زد. برخی برآنند که با رسیدگی کامل به پرونده چند قتل اخیر، ماجرا را فیصله دهند زیرا عطف به ماسبق کردن مسأله، نظام را با خطر رویرو خواهد ساخت و هر روز صدایی از گوشه و کنار کشور در اعتراض به ربوده شدن و قتل شهروندان در سال‌های اخیر به گوش می‌رسد. برخی دیگر نیز خواستار رسیدگی به موضوع «ولو بلغ ما بلغ» هستند نکته بسیار مهمی که درخور توجه است این که اسرار جنایت‌ها عمدتاً مکتوم می‌مانند و امروز روزی است که طبق سنت‌های الهی، تاریخی و اجتماعی پرده از تراژدی‌های چندین ساله اخیر تا حدودی برگرفته شده است و افزون بر قتل‌فروهر، پروانه اسکندری، مختاری و پوینده، پیروز دوانی و مجید شریف موارد دیگری بر سر زبان‌ها افتاده است. نمونه‌هایی که در مطبوعات کشور مطرح شده اند عبارتند از:

در تاریخ ۷۲/۱۰/۱۵ مهندس برارنده در مشهد مفقود و در ۷۳/۱۰/۱۶ جنازه او در نزدیکی زندان وکیل آباد کشف می‌شود. احمد امیرعلائی در ۷۴/۸/۲ به قتل می‌رسد. در همین ایام دکتر تفضلی نیز جنازه‌اش در کنار خیابان کشف می‌شود. در تاریخ ۷۵/۵/۱۵ طی سناریوی از قبل آماده شده‌ای اتوبوس حامل بیست و یک تن از نویسندگان و روشنفکران به دره انداخته می‌شود که سرنشینان آن به طور معجز آسایی نجات می‌یابند و راننده‌ای که مأموریت داشته اتوبوس را به دره پرتاب کند مورد تعقیب قرار نمی‌گیرد. در سال ۷۵ فرج سرکوهی ربوده شد و تا مدت‌ها از او خبری نبود و قرار بود جنازه او را در آلمان رها کنند که قبل از قتل او ماجرا افشا شد. در همین ایام فردی به نام صانعی که با یک مؤسسه تحقیقاتی تاریخی رسمی همکاری می‌کرد پس از دو سه نوبت احضار، او و همسرش مفقود شده و چندی بعد جنازه‌شان کشف شد. مرگ مشکوک غفار حسینی نیز در آبان ۷۵ اتفاق افتاد.

ابراهیم زال زاده در تاریخ ۷۵/۱۲/۵ ناپدید شد و در فروردین ۷۶ به قتل رسید. طبق اعلامیه اخیراً اهل سنت، عده‌ای از برادران اهل تسنن نیز در همین سال‌ها به قتل رسیدند که شیخ محمد ضیائی امام جمعه بندرعباس، ماموستا ربیعی امام جمعه کرمانشاه، ماموستا فاروق و احمد میرین صیاد و کاظمی استادان دانشگاه برخی از آنها

هستند، در روزنامه‌های اخیر نام عده دیگری که در سال‌های گذشته مفقود شده و بعضاً هنوز چیزی از آن‌ها به دست نیامده در مطبوعات مطرح شده است که امیر غفوری، سید محمود میدانی، مرتضی علیان نجف‌آبادی، زهرا افتخاری از مشهود نمونه‌هایی از آنها هستند.

اگر باور کنیم که همین تجربه اخیر نشان می‌دهد که با ارباب و تهدید و قتل نمی‌توان برای همیشه اسراری از این دست را پنهان کرد و اطلاعات پراکنده موجود نزد افراد، بازماندگان و ... روزی به هم خواهد پیوست، آنگاه بهتر می‌توان در مورد تردیدهای سابق الذکر تدبیری اندیشید. اگر امروز تحت فشار کسانی که ممکن است خودشان در این فجایع به نحوی آلوده باشند، ادامه تحقیقات و رسیدگی و مجازات قانونی عاملان آن‌ها قفل شود، بدون شك ابتکار عمل در ادامه افشای این جنایات‌ها به دست دشمنان انقلاب و نظام جمهوری اسلامی افتاده، آن‌ها با استفاده از این ابتکار عمل به تطهیر خود و جنایات‌های معتاب‌هی که داشته‌اند پرداخته و حامیان و اصلاح‌طلبان درون نظام را دنباله‌رو خویش خواهند ساخت.

دشمنان انقلاب و نظام جمهوری اسلامی در صورت به دست گرفتن ابتکار عمل، (با توجه به تحول اجتماعی که در یادداشت‌های نگارنده در خرداد شماره‌های ۲۶ و ۲۷ آمده است) تعیین سرنوشت را رقم زده، این نظام را در ردیف

و هشتمیناك ترین حكومت‌های تاریخ به ثبت خواهند رسانید. اما اگر ابتكار عمل دست اصلاح طلبان درون نظام باشد و سایرین در حاشیه آن‌ها حرکت کنند و بدنامی‌های ملصق بر پیشانی نظام اسلامی توسط آن‌ها پاك شود، جمهوری اسلامی غسل تعمید یافته، با سلامت و صلابت احراز شده به حیات خود ادامه خواهد داد.

اگر از این تصمیم حیاتی غفلت شود و کمیته ویژه به اطلاع رسانی و اصلاح نپردازد حتی اخبار مجعول و قتل‌های غیرسیاسی و مرگ‌های ناشی از حوادث و درگیری‌های میان خود مخالفان حکومت نیز بر عهده جمهوری اسلامی خواهد افتاد و افکار عمومی که اعتماد خود را به رسیدگی قاطعانه از دست داده تصور سرپوش نهادن بر مسئله را یافته‌اند به سهولت این اخبار را خواهند پذیرفت. هر چند نگارنده از مدت‌ها پیش با تفکیک میان [کارگزاران] و [ذی نفع] حوادث سال‌های اخیر (ن.ك. راه نو، شماره ۱۴ و مبین، شماره ۲۲۵) به هیچ وجه اعتقاد نداشته و مخالف آن نظری است که طراحی جنایت‌ها را به جناح راست نسبت می‌دهند بلکه بر عکس به نظر می‌رسد تشکیلاتی بیرون از نظام سامان یافته که اعضای آن از برخی نهادها تشکیل شده و همچون ستادی از طریق اعضا از تجهیزات دولتی مانند تکنولوژی شنود و تعقیب و مراقبت و سود ... جسته‌اند. به عبارتی پای این تشکیلات (به صورت غیررسمی و غیرقانونی) در درون نظام و پیکره‌اش

بیرون از آن بوده است.

بنا بر این ختم قضیه با بیان این که يك محفلی در بیرون از نظام مرتکب این قتل‌ها شده است نمی‌تواند اقناع کننده باشد. این سخن قابل قبول است که چنین محفلی از رانت جناح راست سود جسته و در پشت آن‌ها پنهان شده و ذی‌نفع بودن جناح راست و حمایت‌هایی که از خشونت ورزی داشته از يك طرف و اشتباه جناح چپ مبنی بر این که با آرایش دو قطبی چپ و راست و تهاجم به راست به عنوان کارگردان و عامل اصلی (نه ذی‌نفع) از طرف دیگر، موجب شده است جناح راست با تصور این که رقیبان قصد حذف کردن آن را دارند به پنهان شدن کارگردانان یاری رساند. در عین حال محفلی که طی سال‌های اخیر آدم ربائی‌های متعدد و قتل انجام داده‌اند با ارائه اطلاعات اغفال کننده در برخی بولتن‌ها برای مسئولان کشور ذهنیت‌هایی منفی آفریده و آن‌ها را نسبت به حقایق غافل گذاشته است. بدین ترتیب اگر ریشه این تشکیلات خشکیده نشود و بر اساس قانون اساسی به مجازات نرسند يك مافیای سیاسی در ایران برای همیشه باقی مانده، امنیت را همواره متزلزل ساخته، تفاق و درگیری داخلی را تشدید می‌کند و در فرصت مناسب دست به کودتا خواهد زد. بنا بر این در صورت از ریشه درنیامدن این تشکل هیچ کس امنیت نخواهد داشت و نظام جمهوری اسلامی قربانی مطامع و اعتقادات این گروه خاص خواهد شد.

به یاد بیاوریم که تمام رهبران بلند پایه کشور گفته‌اند ریشه این باند باید کنده شود و مقام رهبری با قاطعیت از ارتباط این باند با قدرت‌های خارجی سخن گفته‌اند و این در حالی است که کمیته ویژه با محفلی خواندن موضوع زمینه انسداد تحقیق را فراهم می‌آورد. پس وعده ریشه یابی‌ها چه شده؟ در همه‌جای دنیا وقتی اعضای يك باند ترور دستگیر می‌شوند گام اول فرآیند تحقیق و عملیات اطلاعاتی آغاز می‌شود در حالی که با بازداشت دو نفر در این ماجرا بوی پایان دادن به این پرونده به مشام می‌رسد. پرونده‌ای که بدون شك عده زیادی در آن شریک جرم مستقیم بوده‌اند.

اما تا امروز همچنان از قتل‌های سال ۷۷ یاد می‌شود و بیانیه سازمان قضائی نیروهای مسلح نیز وقایع گذشته را همچنان در پرده ابهام گذاشته است و انگیزه‌ها و دلایل این اقدامات را نه مستقیماً از زبان عاملان قتل‌ها بلکه به زبان تحلیلی باز می‌گوید. به همین دلیل این پرسش به وجود می‌آید که مگر آن‌ها درباره دلایل و علل اقدامات خود چه گفته‌اند که مستقیماً نقل نمی‌شود.

سازمان قضائی نیروهای مسلح از نقش مطبوعات تشکر می‌کند و با رعایت انصاف خود موجبات دلگرمی اصحاب قلم و جراید را فراهم می‌آورد. اما چرا در ماه‌های گذشته همین جراید را که باید به خاطر این خدمت عظیم تاریخی به ملت ایران و متولیان نظام سیاسی کشور پاداش بگیرند مورد انواع

تهمت‌ها، حمله‌ها و تهدیدها بوده‌اند؟ چرا دو روزنامه عصر به ویژه ارگان بازجویان و هدایتگران دوره سعید امامی در اطلاعات انواع برچسب‌های وابستگی به اجانب، باندبازی، نفاق، رجعت طلبی و ... را نثار آنان می‌کند و هر روز یکی را به دادگاه برده و بدون توجیه حقوقی مورد قبول عقلای جامعه و اصحاب حقوق قربانی می‌کنند؟ و حتی يك روزنامه عصر که صنف خود را از همکاران شبکه قتل‌ها جدا نمی‌کند در سر مقاله خود آشکارا می‌نویسد:

«جریان اصلاح طلب به تعبیرما همان جریان تجدیدطلب، ضد امام و مخالف آرمان‌ها و ارزش‌های انقلاب است.»
 يك روزنامه دیگر عصر می‌نویسد:

«امروزه در دو سوی عرصه سیاسی کشور دو طیف ایستاده‌اند: طیف اول توده‌های عظیم مردم مسلمان هستند و ... در سوی دیگر افراد و گروه‌ها هستند که غریبه‌های فراوانی را در میان خود جای داده‌اند و با پوشش برخی خودی‌های غافل و یا تغییر هویت داده و تجدیدنظر طلب به دشمنی با اصول و مبانی اسلام و انقلاب برخاسته‌اند و ...» (۱۲)

عصب مرکزی مافیای خشونت:

چندی پیش در یادداشتی تحت عنوان «رابطه قتل‌های اخیر با قتل مطبوعات» پس از بیان مقدماتی چنین نتیجه گیری شد:

«مطبوعات خاکریز اول کارگردانان خشونت اند. با بسته شدن پرونده مطبوعات، پرونده ادامه قتل و آدم ربائی دوباره گشوده خواهد شد. هر سناریوئی علیه دولت خاتمی و جبهه دوم خرداد در صورت بودن مطبوعات مستقل و آزاد شکست خورده و نتیجه معکوس خواهد داد ... لذا برای کور کردن پرونده قتل‌های سابق و یا ادامه آن‌ها، نخست باید مطبوعات نابود شوند.» (۱۴)

متعاقب آن، يك روزنامه عصر از مراجع انتظامی و امنیتی خواست نگارنده این مقاله را به عنوان متهم یا مطلع ماجرای قتل‌ها دستگیر کنند. نگارنده آن مقاله طی نامه مشروحي به مدیرمسئول روزنامه‌های فوق از دلایل و انگیزه‌های این آدرس غلط دادن و نیز روابط آن‌ها با برخی از عاملان خشونت‌ها سخن گفت و همان‌جا در مورد احتمال قوی برای قتل سعید امامی توسط مافیای سیاسی ایران هشدار داد اما روزنامه فوق از درج آن نامه خودداری کرد. چندی بعد لایحه تحدید مطبوعات به مجلس رفت و روزنامه سلام نامه‌ای از

سعید امامی را افشاء کرد که نشان می‌داد ارائه چنین طرحی برای محدود کردن مطبوعات از پیشنهادات یا دست کم مطلوب‌های جدی سعید امامی بوده‌است. روزنامه سلام بی‌درنگ به خاطر افشای این نامه توقیف شد. مجموعه رویدادهای مربوط به قتل‌ها و مطبوعات بر رابطه مستقیم آن‌ها صحه می‌گذاشت. بنا براین هرچه مطبوعات در موضوع قتل‌های زنجیره‌ای بیشتر پیگیری و سماجت کنند، موجودیت خویش را بیش از پیش به مخاطره می‌افکند. اما ملت ایران نیز بدانند که اگر نسبت به مافیای خشونت در ایران اندکی غفلت ورزیده شود و آنها احساس امنیت خاطر گذشته را باز یابند از تمام ملت انتقام خواهند گرفت و آنان که این پرونده ملی را با قاطعیت پیگیری می‌کنند باید با پذیرش مخاطرات آن، به این خواست ملی ادامه دهند زیرا پرداختن به ماجرای قتل‌های زنجیره‌ای دست‌نهادن بر عصب مرکزی سلسله اعصاب مافیای خشونت است. لذا انفعال روا نیست و خواست ملی پاسخ به پرسش‌هایی است که ماه‌هاست بی‌پاسخ مانده‌اند.

تا کنون در مطبوعات، یک بار از بالغ بر هفتاد قتل و نیز یک بار دیگر از بالغ بر یک صد قتل طی سال‌های گذشته خبر داده شده است. کدام یک از این ارقام مقرون به صواب است؟ خبرها و تحلیل‌های مربوط به اعمال شنیع اخلاقی و قاچاق مواد مخدر که برخی از شخصیت‌های جناح راست از آن با عنوان مفاسد اخلاقی شبکه قتل و آدم‌ربائی یاد کرده‌اند (۱۵)

چرا مسکون می ماند؟ مبالغ دریافتی حاصل از فروش قاچاق در اختیار چه کسانی قرار گرفته اند؟ ارتکاب ده ها آدم ربائی و قتل در تهران و شهرستان ها از نظر فنی نمی تواند کار یک محفل چند نفره باشد و نیازمند یک شبکه یا مافیای خشونت است. اما چرا همچنان به عنوان قتل های محفلی از آن ها یاد می شود؟ عملیاتی در چنین وسعت نیازمند لجستیک اطلاعاتی است. آیا به این موضوع رسیدگی شده است؟ تعداد آدم ربایان و قاتلان ده ها قربانی و نیز عوامل قاچاق و ... چقدر است و آیا آن ها شناسائی شده اند؟ از طریق شناسائی قاتلان آیا نمی توان به آمران و عوامل بیشتری پی برد؟ سعید امامی تا کنون چند سفر و به کدام کشورها داشته است و همراهان او چه کسانی بوده اند؟ هدف برخی از این مأموریت ها چه بوده؟ نقش این شبکه از جمله سعید امامی در پرونده میکونوس که به منظور نابودی اعتبار بین المللی جمهوری اسلامی ایران صورت گرفته، چه بوده است؟ آقای علی فلاحیان چگونه با سعید امامی ارتباط برقرار کرده؟ و زمینه های برقراری این روابط چه بوده؟ دلایل رشد عمودی سعید امامی در وزارت اطلاعات چه بود؟ چگونه او جایگزین افرادی شد که ده سال سابقه کار امنیتی داشتند و در سخت ترین شرایط جنگی، امنیت کشور را حفظ کرده بودند؟ تعدادی از معاونان و مسئولان بلند پایه وزارت اطلاعات مانند مرحوم شاهچراغی که به نظام خدمت می کردند به دلیل تفکر انسانی خود و عدم همراهی با شبکه خاصی در

وزارت اطلاعات طرف شدند اما تعدادی از آن‌ها که در سال‌های گذشته در وزارت اطلاعات دارای مسئولیت بوده و با سعید امامی همکار و یاور صمیمی بوده‌اند، پس از خروج از این وزارت به چه منصب‌هایی دست یافتند و چه روابطی با سعید امامی داشتند؟ مافیای سیاسی چرا فاطمه قائم‌مقامی مهماندار هواپیمارا کشت؟ و همچنین خانم برقعی که گفته می‌شود یکی از پرسنل مؤمنه وزارت اطلاعات در قم بود را به قتل رسانده‌اند. [وافرری و دوتن از توابعین که در مصاحبه‌ای تلویزیونی مسئولیت قتل کشیش‌ها را بر عهده گرفتند چه رابطه‌ای با سعید امامی و مافیای خشونت داشته‌اند. کشیش‌های ایرانی در سال ۱۳۷۴ به چه جرمی ربوده شده و پس از قطعه قطعه شدن در یخچال نگهداری شدند؟ افرادی که به جرم ارتکاب به قتل کشیش‌ها مصاحبه تلویزیونی کردند] ... تلویزیونی وادار شدند] چگونه [...] تن به چنین مصاحبه‌هایی دادند و سرنوشت آن‌ها به کجا انجامید؟ مجوز شرعی این قتل‌ها توسط چه کسانی صادر شده است؟ وزارت اطلاعات در طول سال‌هایی که مافیای خشونت در آن لانه کرده بود و با حیثیت نظام اسلامی که میراث ده‌ها سال مبارزه و شهادت بود بازی می‌کرد، از چه کسانی فرمان می‌برد [...] چرا علیرغم آن که تعدادی از قاتلان قتل‌های زنجیره‌ای شناخته شده و در زندان هستند يك روزنامه عصر در تمام ماه‌های گذشته و حتی تا امروز صدها بار از واژه قتل‌های مشکوک استفاده کرده و بر

آن اصرار می‌ورزد؟ آیا مسئولان این روزنامه که کراراً از مقتولان به عنوان مرتد و مستحق قتل یاد کرده‌اند، تا کنون توسط دادسرای نظامی مورد مواخذه قرار گرفته‌اند؟ تعدادی از مقتولان مانند «حسین برازنده» افرادی متدین و مفسر قرآن بوده‌اند آیا اتهام به ارتداد به آن‌ها مستوجب رسیدگی قضائی نیست؟ چرا شدیدترین حساسیت‌ها در ماه‌های گذشته نسبت به روزنامه هائی صورت می‌گیرد که در افشای قتل‌ها نقش مؤثری داشته‌اند؟ [...] آیا آن چه که درستون الوسلام در مورد اراده‌های پشت پرده برای بستن مطبوعات گفته می‌شد و مهاجرانی نیز تلویحاً در استیضاح خود به آن اشاراتی داشت نباید روشن‌تر بازگو شود؟ چرا روزنامه‌های امنیتی که کراراً از دست پشت پرده بیگانگان در مطبوعات دوم خرداد سخن می‌گویند آشکارا این افراد را با ذکر نام و مشخصات و روزنامه محل اشتغال معرفی نمی‌کنند و مدارك خود را برای رسیدگی تحویل مقامات قضائی و مطبوعات نمی‌دهند؟ آیا به امید ایجاد جاده يك طرفه و فضای بسته‌ای درآینده که اتهاماتی را نثار دیگران کنند و رسانه‌ای برای افشای آن‌ها وجود نداشته باشد، نشستند؟ رابطه سعید امامی و برخی از بازجوهای که در يك روزنامه عصر مسئولیت دارند و علیه مطبوعات دوم خرداد جوسازی می‌کنند، چه بوده است؟ در دوره همکاری مشترك چه فعالیت‌هایی داشته‌اند؟ منظور رئیس دادسرای نظامی از این که پس از شش ماه تحقیق در پرونده

قتل‌ها متوجه شده‌ایم کلاه بزرگی بر سر ما رفته است
چیست؟

این‌ها و ده‌ها پرسش دیگر امروز در سطح جامعه وجود
دارد و وجدان عمومی جامعه و مطبوعات به عنوان رکن جامعه
مدنی آن را انعکاس داده و در انتظار پاسخ توسط مراجع
ذی‌ربط هستند. بدون شك تأخیر در این تسامح ضایعات
جبران ناپذیری دارد

پانویس‌ها:

۱۲ - نقل قول از رسالت، پنجشنبه ۱۴ مرداد ۱۳۷۸ سرمقاله «اصلاح

طلبان و محافظه کاران» و نقل قول دوم از کیهان پنجشنبه ۱۷ مرداد ۱۳۷۸ مقاله
«چرا ادرس غلط می‌دهید» به قلم مدیر مسئول.

۱۴ - خرداد ۲۹ فروردین ۱۳۷۸ ص ۲

۱۵ - خرداد، ۱۴ تیر ۱۳۷۸ ص ۲ کلان بینی در ماجرای قتل‌ها

روزنامه خرداد ۲۷ آبان ۱۳۷۸

روایت صفا پوینده از قتل‌ها

روایت صفا پوینده از قتل‌ها

اگرچه پیکرهای کارد آجین شده داریوش فروهر و پروانه اسکندری و بدن‌های بی جان مختاری، محمدجعفر پوینده و مجیدشریف، اکنون در خاک سرد پائیز آرمیده‌اند، اما شوک سنگین ناشی از ترور آن انسان‌های مظلوم و حکایت «خون» ریخته شده این نویسندگان و دگراندیشان، در تمام ۱۲ ماه تمام گذشته دامن مرتکبان و خیال طراحان و آمران را برکنار و آسوده نگذاشت.

پرونده قتل‌های زنجیره‌ای، پرونده‌ای «ملی» شد که از مقام رهبری تا رئیس جمهوری و از اطلاعات تاریخی وزارت اطلاعات تا تلاش قابل تحسین و پیگیری مستمر و فعالانه مطبوعات مستقل و از همه اقشار جامعه تا اذهان بسیاری از جهانیان، حساس، پی‌جو و مشتاق «سرانجام» آن شدند.

سرانجامی که تنها با رسوایی عاملان قتل‌ها همراه نیست و خواست جدی افشای طراحان و آمران این حوادث شوم را همواره فریاد می‌کند.

تلاش برای پیگیری پرونده قتل‌ها از منظری دیگر، از آن رو که با «امنیت» و حقوق اساسی شهروندان در پیوند است، جایگاهی ویژه در تحولات سیاسی اجتماعی کشور و سرعت سیر جنبش دوم خرداد یافته است.

«خرداد» از روز «تولد» تا امروز - که نظر هیأت منصفه دادگاه عبدالله نوری را بر خود دیده و به انتظار و حکم قاضی دادگاه ویژه روحانیت نشسته است - همواره به جد، در تلاش کشف «حقیقت» و رسوایی جنایت پیشگامان و سوء استفاده کنندگان از قدرت بوده و از همین منظر کوشیده است رسالت خویش را به مثابه عنصری کوچک از «رکن چهارم دموکراسی» در فرآیند جنبش جامعه مدنی و در پیشگاه آفریدگار و هستی، ادا کرده، رضایت «خلق» را در کنار «خالق» و سعادت ملک و ملت را در چهارچوب منافع و مصالح ملی مدنظر قرار دهد.

اینک در آستانه سپری شدن يك سال از وقایع تلخ پائیز ۷۷، «خرداد» به پیشواز این پرونده می‌رود و می‌کوشد تا در گفت و گوهایی پیوسته با بازماندگان مقتولان ترورها، ضمن ادای دین به آن‌ها، و ضمن همدلی با خانواده‌های آنان، گامی دیگر - و صد البته ناچیز - در تبیین اهمیت این پرونده و ضرورت پیگیری جدی و سریع‌تر آن، بردارد.

«صفا پوینده» خواهر محمد جعفر پوینده نخستین مهمان «خرداد» است.

آیا تا کنون به عنوان اولیای دم اطلاعاتی از پرونده در اختیار شما قرار داده شده است؟

هر بار که ما یا وکیل مان مراجعه کردیم، گفتند چون پرونده در دادگاه نظامی است، هیچ کس حق باز خوانی آن را ندارد. برخوردهای پرابهام مسئولان در ارتباط با موضوع قتل‌ها، پرده ساتری بر علت‌های وجودی اعمال خشونت بار است، يك روز می‌گویند که قتل‌ها محفلی بوده است، اما پس از مدتی به دنبال ردی که از يك شبکه در خارج از مرزها می‌گردند، بار دیگر می‌گویند تمامی آمران و عاملان قتل‌ها دستگیر شده‌اند، اما پس از مدتی و مدت‌ها پس از اعلام شناسائی و دستگیری عناصر قتل‌ها به ناگاه عالی‌ترین مقام قضائی کشور خواستار شناسائی و دستگیری عاملان و ملأحان قتل‌ها می‌شود. پس از آن شاهد اظهارات متناقض آقای نیازی رئیس سازمان قضائی نیروهای مسلح هستیم. مبنی بر آن که تمام عناصر مجریان تا آمران قتل‌ها شناسایی و دستگیر شده‌اند، اما انگیزه‌ها مشخص نیست. به نظر آقای نیازی همین دلیل کافی است که حتی در آستانه یکمین سالگرد فاجعه، این پرونده مسکوت گذاشته شود و یا طول بکشد.

اما برای ما و همه مردمی که قلبشان در راه آزادی و سرزمین و همنوعانشان می‌تپد، انگیزه مرتکبان این قتل‌ها

کاملاً مشخص است. [آن که بر در می‌گوید شباهنگام - به کشتن چراغ آمده است] کیست که نداند انگیزه شب پرستان در خاموش کردن شعله های پرفروغی چون محمد مختاری و محمد جعفر پوینده چه بوده است؟ ما فکر می‌کنیم که ماجرا و انگیزه‌ها کاملاً مشخص است، اما مجریان و به ویژه امران قتل‌ها، هنوز به طور کامل دستگیر نشده‌اند.

مسئولان پرونده، ملاحظاتی را در عدم ارائه اطاعت پرونده در نظر دارند، از نظر شما این ملاحظات تا چه حد موجه است؟

اگر ملاحظه آنان «امنیت ملی» است باید گفت با روشن شدن موضوع، امنیت ملی تأمین می‌شود. بی‌اعتمادی به مردم، عواقب به مراتب زیان‌بارتری در پی خواهد داشت.

وقتی مردم را در جریان واقعیات قرار نمی‌دهند، هرکس هرچه می‌خواهد می‌گوید. قوه قضائیه موظف است که مردم را در جریان قرار دهد و قضیه را مشخص کند. تا کی باید مراقب بود که «روند رسیدگی» مخدوش نشود. باید به قضیه صادقانه نگاه کرد. یک سال می‌گذرد، ما حتی نمی‌دانیم باید از چه کسانی شکایت کنیم!

تأمین امنیت ملی و عدم تکرار حوادث خشونت‌باری از این دست، در گرو چیست؟

ما فکر می‌کنیم اگر محاکمه علنی نباشد، چنانچه طی سال گذشته، کسانی به چیزی پی نبرده، مسائل روشن

نمی‌شود، ما خواهان محاکمه علنی همه مجرمان یعنی عاملان و آمران قتل‌ها هستیم.

محمد نیازی، رئیس سازمان قضائی نیروهای مسلح چندی پیش اعلام کرد که تا آخر ماه جاری (آبان) اطلاعات جدیدی از پرونده به اطلاع عموم خواهد رسید. با توجه به اطلاعاتی که تا کنون منتشر شده، از نظر شما ارائه‌ی چه اطلاعاتی ضروری است؟

اعلام اسامی آمران و عاملان قتل‌ها خواست ماست. اما دانستن اسامی آمران، برای ما مهمتر است تا ریشه‌ی این گونه جنایات از بین برود.

آمران همیشه مهم‌تر از عاملان هستند، تلقی ما این است که اگر سعید امامی ۸ سال در مقام امنیتی دست به اقدامات مختلف زده، پشتش به جایی گرم بوده است. او خودکشی کرده اعترافات شش‌ماهه دستگیری‌اش که نمود، آن را در اختیار عموم قرار دهند، بگویند ۲۲ نفر دستگیرشدگان چه شدند؟ ما خواهان معرفی ۲۲ نفر و محاکمه علنی آنان هستیم.

ما خانواده‌های داغداری که عزیزانشان توسط قاتلان قتل‌های زنجیره‌ای به شهادت رسیده‌اند، همچون تمامی مردم آگاه ایران، بار دیگر از مسئولان قوه قضائیه جداً می‌خواهیم که همدقانه مردم را در جریان دقیق ماجرا و ریشه‌های آن قرار دهند. در استانه‌ی سالگرد این عزیزان این حق ماست که

بدانیم عزیزان ما به چه جرمی با دستان چه کسانی به قتل رسیده‌اند.

اگر مواردی از زندگی پوینده به نظرتان می‌رسد که برای عموم جالب توجه است، مطرح کنید.

سخت کوشی از ویژگی‌های بارز او بود و حاصل این سختکوشی تألیف و ترجمه بیش از ۱۵۰ مقاله و ۲۷ کتاب است که تا کنون ۲۱ عدد از این کتاب‌ها منتشر شده است. جعفر پوینده در قلمرو صنفی اهل قلم نیز خستگی نمی‌شناخت و از طرفداران پیگیر و صادق و اصولی تشکیل کانون نویسندگان ایران بود و به حق او را باید از بنیان گذاران دوره سوم فعالیت این کانون به شمار آورد. آنچه که پوینده را متمایز می‌کرد، دفاع پرشور، پیگیر، سرسختانه و اصولی او از آزادی بیان بود. او می‌گفت: «هرگونه محدودیتی که در قانون برای آزادی بیان تعیین شود، به وسیله‌ای برای سرکوب اندیشه‌ها و آثار مخالف بدل می‌گردد و به همین سبب است که آزادی قلم باید از دسترس حکومت‌ها بیرون باشد. اگر در قانون به دولت اجازه داده شود که محدودیتی برای آزادی بیان قایل شود، در واقع دولت می‌تواند هر وقت که لازم دید به بهانه همین محدودیت‌ها، هرگونه منعی را بر بیان اندیشه‌ها و آثاری که به گمان خودش نامطلوب و زیانبار هستند به صورت قانونی تحمیل کند. بنا براین آزادی اندیشه و بیان و نشر نباید به هیچ وجه محدود و مقید و مشروط شود. آزادی انتقاد، آزادی

عقاید مخالف، هر قدر هم به نظر عده‌ای ناپسند، زیان بخش و انحرافی باشد، در جامعه مدنی دموکراتیک باید به طور مطلق باقی‌بماند.

... بدا به حال حکومتی که ملتش با اختناق و سانسور و انحراف و فساد «محفوظ» بماند ... فقط کسانی با آزادی بی‌قید و شرط بیان، مخالف هستند که ریگی به کفش خود دارند و از آگاه شدن مردم و آشکار شدن همه واقعیات می‌هراسند.» (فرهنگ و توسعه شماره های ۲۵ و ۲۶ مرداد ۱۳۷۷)

هنوز چند ماهی از انتشار این سخنان پوینده و به دنبال آن انتشار فراخوان کمیته تدارک و برگزاری مجمع عمومی کانون نویسندگان ایران نگذشته بود که وی و پنج نویسنده دیگر که این کمیته را تشکیل داده بودند، به دادسرای انقلاب احضار شدند و پس از چند روز ابتداء، محمد مختاری در ۱۲ آذر ۷۷ در خیابان آفریقا ربوده و خفه شد و سپس محمد جعفر پوینده در بعد از ظهر روز چهارشنبه ۱۸ آذر ۱۳۷۷ در خیابان ایرانشهر تهران ربوده و جسد خفه‌شده‌اش روز بعد در بیابان‌های اطراف روستای بادامک شهریار کشف شد.

چه درخواستی از مسئول رسیدگی به پرونده قتل‌ها دارید؟

از آن جایی که آقای نیازی بنا به ملاحظاتی (امنیتی و یا به خاطر لطمه نخوردن به پرونده)، جریان و مسائل پرونده را

مطرح نمی‌کند هرکسی چیزی می‌گوید، در این میان برخی افراد با [...] به تمامی قربانیان مظلوم این ماجرا توهین کرده و آن‌ها را مرتد و ناصبی خواندند. روح‌الله حسینیان در اظهارنظرهای خود گفت که «چهار تا آدم ضدانقلاب در این کشور می‌میرند، همه به تکاپو می‌افتد». [به راستی] چگونه می‌توانیم در مقابل این همه ظلم و ناسزا و تهمت به شهیدانمان سکوت کنیم؟

حسینیان آشکار جان باختگان فرهنگ مدار مظلوم این سرزمین را که سال‌ها با رنج، زندان، و دشواری‌های مبارزه با رژیم سابق را به جان خریده‌اند به دروغ ضدانقلاب، مرتد، و ناصبی می‌نامد. پشت حسینیان به کجا گرم است که این گونه صحبت می‌کند؟ او تحت این عنوان که خانواده و فرزندان سعید امامی داغدار هستند به دفاع خود از قاتلان، جلوه‌ای حق طلبانه داده است، چه کسی باید پاسخگو باشد؟ این همه تعلل و تردید مسئولان در بر ملاکردن حقیقت درباره قتل‌ها چیست؟

ما بارها گفتیم علی فلاحیان باید احضار شود. سعید امامی معاون بوده؟ چه کسی در قبال پرونده پاسخگو است؟ آیا واقعاً سعید امامی که مدت ۸ سال معاونت وزارت اطلاعات را برعهده داشته است پشتش به جایی گرم نبوده است؟ آن پشتوانه چه کسی بوده است؟

در پایان اگر مطلب دیگری دارید بفرمائید.

ما در آستانه تدارك مراسم «سالگرد» هستیم. یعنی نزدیک به يك سال است که چنگال خون چکان سیاهی، پیکر عزیزان ما را در خاک مدفون کرده است. وای که در این مدت چه مرارت‌ها کشیده‌ایم و چه ساعات پرادباری را تاب آوردیم. اما تاب این رنج‌ها ما را در برخورد جدی برای خشکاندن ریشه‌های ترور آزادیخواهان مصمم‌تر کرده است. آیا می‌شود بی تفاوت بود؟

دل‌های ما نه فقط قصاص قاتلان که به خشکانیدن ریشه این جنایات خرسند خواهد شد.

روزنامه خرداد ۲۵ آبان ماه ۱۳۷۸

امامی در متن قدرت

مطلب نیمه تحقیقی روزنامه نشاط پس از انتشار اطلاعیه سازمان
قضائی نیروهای مسلح در رابطه با سعید امامی و قتل‌ها.
نشاط شماره ۱۲۵ روزشنبه ۱۶ مرداد ۱۳۷۸

امامی در متن قدرت

کمتر کسی از شهروندان تا کنون صدا و سیمای سعید
امامی را با هم شنیده و دیده است و اگر هم شنیده و دیده نام او
را نمی دانسته است. اما بسیاری از مقامات سیاسی و اطلاعاتی
تصویر شفاف تری از او در دست دارند. تصویری تا آن حد
شفاف که مانند روح الله حسینیان از او پس از مرگش دفاع
کنند. پاره ای از خوش بین ترین تحلیل گران سیاسی می گویند
حتی عالی جنابانی که سعید امامی روزهای متوالی پیش پای
آنها زانو می زده و در جلسات خصوصی آنها شرکت می کرده

است نیز نمی دانستند سعید اسلامی یا امامی خواهرزاده سلطان محمد اعتماد وابسته نظامی رژیم گذشته ایران در آمریکا در سال‌های پایانی حکومت شاه نام خود را از قوامی به امامی تغییر داده است و تا چند سال پس از انقلاب نیز در ایالات متحده به سر می برده است. شاید در صورتی که این اطلاعات بسیار مهم به آن‌ها داده می شد از این همه نزدیکی نزدیکی سعید امامی به خود شگفت زده می شدند. و به او آن قدر اطمینان نمی کردند اما احتمالاً حتی آن‌ها هنگامی که عکس صفحه اول يك روزنامه اصلاح طلب را روز پنجشنبه دیدند (عکس سعید امامی را در آمریکای ۱۹۸۰ يك سال پس از پیروزی انقلاب با صورتی تراشیده و موهای بلند نشان می داد) از غفلت خود شرمنده می شدند. آیا این عکس نشانگر گذشته غیرمشرعانه سعید امامی نبود؟ سعید امامی چنان در متشرع نشان دادن خود استاد بود که حتی تا تالخطه‌های آخر رسیدگی به پرونده قتل‌های زنجیره‌ای نیز توانسته بود مسئولان را به اشتباه بیندازد. به این بخش از اطلاعاتی سازمان قضائی نیروهای مسلح توجه کنید: «آن‌ها موفق شده بودند خود را به عنوان عناصری مؤمن و متعهد جا بزنند و تصورات اولیه این بود که این‌ها با انگیزه دلسوزانه ولی با يك تحلیل غلط دست به این اقدامات زده‌اند» در این جاست که يك تحلیلگر سیاسی نزدیک به جناح چپ با لحنی عصبانی می گوید: معلوم می شود کسانی که مأمور رسیدگی به این پرونده شده بودند در آغاز

با آقایان همدلی می کردند» اما يك روزنامه نگار نزدیک به جناح میانه متعرض پاراگراف بعدی اطلاعیه سازمان قضائی نیروهای مسلح می شود. آن جا که می گوید: «بعد از گذشت شش ماه از تحقیقات معلوم شد که نظام اسلامی چه خسارات بزرگ و ضربه جبران ناپذیری از ناحیه کسانی دریافت داشته است که فکر می کرد آن ها دوست هستند ولی در واقع دشمن بوده اند و به کسانی اعتماد شده که اصلاً قابل اعتماد نبوده اند» در این جا است که او غرولند کنان و با طعنه ای زیر لب می گوید: «از کجا معلوم که نظام اسلامی تحت تأثیر همین افراد دوستان را دشمن و افراد قابل اعتماد را غیر قابل اعتماد فرض نکند» این روزنامه نگار شب هایی را در یاد دارد که سعید امامی با يك پژو به محل بازداشت او می آمد و از وی می خواست توبه نامه بنویسد.

امامی، مرد پیچیده

اما ماجرای سعید امامی پیچیده تر از آن است که با این خاطره ها و غرولندها به انتها برسد. حتی اطلاعیه سازمان قضائی نیروهای مسلح نیز با انتشار اعترافات امامی نتوانست از پیچیدگی های ماجرا بکاهد. يك روزنامه نگار می گوید: «با توجه به سطح شایعات موجود در فاصله دو ماهی که از خودکشی سعید امامی می گذرد هر فرد دیگری که اندکی از اخبار پشت پرده خبر داشت می توانست این اطلاعیه را بنویسد

تنها کافی بود که حرف‌های سعید امامی را داخل گیومه قرار دهد. «تحلیلگران مسائل امنیتی معتقدند مقدار زیادی از پیچیدگی این پرونده به پیچیدگی خود سعید امامی باز می‌گردد. سعید امامی تا آنجا پیش رفته بود که حتی به گفته سازمان قضائی نیروهای مسلح، وزیر اطلاعات وقت - دری نجف آبادی - را تهدید می‌کرد: «این افراد ... در جلسه‌ای حضوری آقای دری نجف آبادی وزیر وقت اطلاعات را تهدید می‌کنند که اگر اقدامی برای خلاصی آن‌ها از فضای جدید صورت نگیرد او را به عنوان آمر قتل‌ها معرفی خواهند کرد. در اینجاست که خبرنگار خصوصی نشاط خبری که باید ۶ ماه قبل آن را منتشر می‌کرد اکنون جرأت می‌کند بازگو کند. او می‌گوید هنوز چندی از دستگیری رده‌های پائینی پرونده قتل‌های زنجیره‌ای نگذشته بود که بر در و دیوار برخی مراکزی که سعید امامی آمد و رفت می‌کرد اطلاعیه و نامه‌های بدون امضایی نصب شد که در آن مسئولان رسیدگی‌کننده را تهدید به افشای مأموریت‌های رسمی می‌کرد. چندی بعد وزیر عوض شد و کار رسیدگی به سازمان و کمیته‌ی خارج از وزارت منتقل شد. آیا سعید امامی آن قدر نمک شناس بود که به چنین افشائی دست بزند؟»

امامی افشا می‌کند

اگر بپذیریم او جاسوس بوده است پذیرش چنین کاری از

او غیر منتظره نیست، اما هنوز قاتل و خائن تنها نامی است که مقامات رسمی برای او به کار می‌برند. سعید امامی مرد شماره یک امنیت سیاسی ایران در طول یک دهه رهبری مجموعه‌ای از عملیات‌هایی در حوزه امنیت ملی را برعهده داشت که افشای هر کدام از آن‌ها می‌توانست ضربه‌ای جدی به امنیت ملی محسوب شود. سال پیش درحالی‌که یک بار دیگر روابط ایران و آلمان تیره شده بود یک سیاستمدار برجسته چپ‌گرا در جمع خصوصی هواداران گروهش به طنز گفته بود «من نمی‌دانم چرا هر زمان که روابط ایران و اروپا رو به بهبود می‌گذارد یک اتفاقی می‌افتد که اوضاع را خراب می‌کند» احتمالاً آن سیاستمدار پاسخ خود را دریافت کرده است. با وجود این به نظر می‌رسد در اطلاعیه روز چهارشنبه سازمان قضائی نیروهای مسلح دیگر اصرار چندانی برای جاسوس نامیدن سعید امامی وجود ندارد. در سراسر آن اطلاعیه تنها از به دست آمدن «برخی سر نخ‌ها در خصوص ارتباط وی با بیگانگان» در جریان رسیدگی به پرونده سخن رفته بود و این که سیر حوادث به گونه‌ای شکل داده شده بود که گویی وی با کارهایش در نهایت «آب به آسیاب دشمنان می‌ریخته است». یک منبع آگاه این داوری را در مورد اطلاعیه سازمان قضائی نادرست می‌داند. او می‌گوید به زودی اطلاعات جدیدی در این مورد منتشر خواهد شد. وی شواهد معتبری برای اثبات چهره دیگر سعید امامی ارائه می‌دهد از

جمله آن که او همان کسی است که شاهد «C» دادگاه میکونوس را از ایران فراری داده است. در این جاست که خبرنگار خصوصی نشاط نیز به یاد می‌آورد در اجرای فرج سرکوهی يك عملیات پیچیده روانی طراحی شد. فرج سرکوهی در تهران گذرنامه‌اش را از دست می‌دهد و فرد دیگری با عکس خودش و گذرنامه سرکوهی عازم آلمان می‌شود. در این جا بود که به نظر می‌رسید فردی به نام سرکوهی و با گذرنامه او از ایران خارج شده است اما در آلمان چنین کسی دیده نمی‌شود. شاید امامی چنین نمایانده بود که می‌خواهد از دولت آلمان در برابر دادگاه میکونوس باج بگیرد، اما عملاً مشغول انجام پروژه پیچیده‌تری بود. در اطلاعیه سازمان قضائی اعترافات یکی از همکاران امامی چنین ذکر شده است:

«انگیزه این عناصر کانون و افراد به قتل رسیده را به قتل رسانیم این بود که محافل و مراکز حقوق بشری تقاضای آمدن به ایران را خواهند نمود و ایران نیز مخالفت خواهد کرد و از نظر بین‌المللی ایران در انزوا قرار خواهد گرفت» هنگامی که نویسنده تحلیل نشاط این گزارش را برای يك کارشناس مسائل بین‌المللی می‌خواند او به تحلیلی اشاره کرد که در عمق جناح‌های محافظه‌کار دولت آمریکا رایج است. آن‌ها می‌گویند «ایران خوب، ایران در انزواست و تندروها بهتر از میانه‌روها جمهوری اسلامی را در انزوا قرار می‌دهند».

امامی مدیر پروژه حذف میانه روها

آیا پروژه سعید امامی نابودی میانه روها بود؟ شواهدی در دست است که به این سؤال پاسخ مثبت می‌دهند. سعید امامی در سال ۷۶ تلاش بسیار کرد تا محمد خاتمی رئیس جمهور نشود. کسی نمی‌داند فیلم عصر عاشورا را چه کسی ساخته است و سعید امامی تا چه اندازه با کارگردانان آن آشنا بوده است، اما حداقل اطلاعاتی که وجود دارد از سخنرانی آن مرد در جمع عالی‌ترین روحانیون شهرستان‌ها حکایت می‌کند. امامی در آن سخنرانی گفته بود انتخاب خاتمی امنیت ملی ما را با تهدید مواجه می‌سازد. طی ماه‌های پس از انتخابات با وجود آن که امامی از کار برکنار شده بود تلاش او برای اثبات حرفش ناتمام ماند. بسیاری معتقدند قتل فروهرها، مختاری و پوینده (و شاید مجید شریف) ادامه حرف امامی بود، حرفی که هنوز نتوانسته است فرضیه او را ثابت کند. اما این تنها پرونده‌ای نبود که امامی در آن نقش اول را بازی می‌کرد. طی ماه‌های گذشته پرونده‌های بسیاری وجود دارد که نامی در مقابل آن‌ها قرار نگرفته است. کسی نمی‌داند چگونه ساعت دقیق حرکت اتوبوس توریست‌های آمریکایی در تهران به اطلاع آن گروه شبه نظامی شمال تهران رسیده است تا به آن حمله شود. کسی نمی‌داند قتل احمد میرعلاتی، تفضلی و بسیاری از روشنفکران دیگر چگونه رخ داده است؟ کسی

نمی‌داند ماجرای اتوبوس حامل روشنفکران عازم ارمنستان توسط چه کسی طراحی شده است؟ تنها يك نام، يك چهره و يك جفت چشم در برابر افکار عمومی قرار دارد. چهره و چشم سعیدامامی.

راه‌ها به سعید امامی ختم نمی‌شود

اما آیا تمام راه‌ها به سعید امامی ختم می‌شود؟ در اطلاعیه سازمان قضائی نیروهای مسلح به جای برخی نام نقطه چین ... گذاشته شده است آقایانی که به تعبیر اطلاعیه دیدگاه‌های سعید امامی را پذیرفته بودند. افرادی که او را در نظر پیگیری کنندگان پرونده دلسوز جلوه داده بودند و سال‌ها از اعتماد و دوستی اش سخن گفته بودند یکی از آن‌ها تا به آنجا اطمینانش به سعید امامی را حفظ کرده است که حتی در مجلس ختم او شرکت کرد و دیگری در گفت و گویی از آرامش قلبش هنگامی که دریافت سعید امامی فقط متهم به جاسوسی است سخن گفته بود. آیا آن‌ها نیز به این پرونده خواهند پیوست؟ کسی از جسارتی که پشت این پرونده وجود دارد آگاه نیست، اما تقریباً همه می‌دانند که کسی باور نمی‌کند سعید امامی آخرین مرد پرونده قتل‌های زنجیره‌ای باشد. حتی اگر سازمان‌های رسمی تلاش وافر به کار گیرند تا بگویند او اولین و آخرین مرد این پرونده بوده است.

دیروز با حضور حدود ۴۰۰ نفر

مجلس ترحیم سعید امامی (اسلامی) در مسجد حجت بن الحسن برگزار شد

گروه داخلی - مراسم ترحیم سعید امامی عامل قتل‌های
اخیر و معاون امنیت وزیر سابق اطلاعات (فلاحیان) که هفته
گذشته در زندان با خوردن داروی نظافت خودکشی کرد، بعد
از ظهر دیروز در مسجد حجت بن الحسن در خیابان سهروردی
شمالی برگزار شد.

به گزارش خبرنگار ما این مراسم در حالی برگزار شد که
هیچ اطلاعی و نشانی در اطراف مسجد وجود نداشت. در این
مراسم که حدود چهارصد نفر از بستگان و وابستگان وی حضور
داشتند پس از قرائت آیاتی از کلام الله مجید و نوحه خوانی

که حاضران نیز همراهی می کردند، يك روحانی به نام بحرجد دربارہ مرگ و ارتباط دنیا و آخرت سخنرانی کرد.

وی در ابتدای سخنان خود گفت: امروز در فقدان عزیزی که به لقا حق پیوسته است تجمع کرده ایم. سخنران افزود:

«حاج سعید امامی مانند همه شریعت فصل را نوشید، اما مرگ پایان زندگی نیست و همه انسان‌ها پس از مرگ زندگی جدیدی را آغاز می کنند»
وی همچنین گفت:

«در آخرت ۸ باب برای آموزش وجود دارد که باب هشتم باب الحسین ع است و شیفتگان امام حسین ع در این دنیا از این باب وارد می شوند و مورد آموزش قرار می گیرند».

پیش از سخنرانی بحرجد يك از حاضران در مراسم از جمعیت خواست بر شهدای مظلوم شیعه صلوات بفرستید.

ضمناً اعلام شد که مراسم هفتم سعید امامی نیز ساعت ۵ و نیم بعد از ظهر روز جمعه در مسجد ضرابخانه واقع در خیابان پاسداران برگزار می شود.

فردی که خود را حاج حسین معرفی کرد از خبرنگاران خواست تا از مراسم عکسبرداری نکنند.

گزارشی از مراسم ختم سعید امامی

گروه سیاسی؛ مراسم شب هفت سعید امامی، یکی از عوامل قتل‌های مشکوک که اخیراً در حمام زندان خودکشی کرده بود، روز گذشته از ساعت ۵ الی شش و نیم در مسجد ضرابخانه برگزار شد.

به گزارش خبرنگار سیاسی «ایران» در این مراسم حجت‌الاسلام زمانی طی سخنانی شرکت‌کنندگان را به خواندن تاریخ ترغیب کرد و گفت: قلم برخی از نویسندگان مثل «آر. پی. جی هفت» است وی همچنین درباره معاد و آخرت سخنرانی کرد. وی در طول سخنرانی خود از سعید امامی به عنوان «حاج آقا سعید» نام می‌برد و ظاهراً دقیقاً او را نمی‌شناخت، زیرا می‌گفت: «مرحوم حتماً بسیار جوان بوده که این قدر شرکت‌کنندگان متأثر شده و گریه می‌کنند؟ نکته قابل توجه در این مراسم، حضور پرشمار خبرنگاران مطبوعات بود که سعی می‌کردند به هر ترتیبی شده با حضور در مراسم اطلاعات تازه‌ای بدست آورند. همچنین عده‌ای از خانم‌های خبرنگار می‌پرسیدند شما از بستگان حاج آقا هستید یا حاج خانم؟ به علاوه مأموری که کارت‌های خبرنگاران را بازدید می‌کرد، نظر آن‌ها را درباره سخنرانی حجت‌الاسلام زمانی نیز جویا می‌شد.

گزارش مراسم ترحیم و شب هفت سعید امامی به نقل از روزنامه نشاط در ۲۴ و

۲۶ ژوئن ۱۹۹۹

سعيد امامي، سخن مي گويد

سعید امامی سخن می گوید

متن نوار ویدیویی سخنرانی سعید امامی در جمع دانشجویان دانشگاه بوعلی همدان در سال ۱۳۷۵ که وی در آن به پرسش‌های دانشجویان نیز پاسخ گفته است. در این تاریخ سعید امامی معاون وزیر اطلاعات بوده است. سخنان امامی، همانگونه که ایراد شده، و بدون دخل و تصرف در آن نقل شده است.

افکار فوکویاما که دنیای آخرتی را تحت پوشش سوسیال دموکراسی می‌داند، هم این‌ها خواستار يك حکومت لائیک بودند، خوب پایه های لائیزم هم که مشخص است تفکراتش، برداشت‌های اومانستی که نسبت به انسان و کلاً خلقت داره که بعضی وقت‌ها هم جالب توجه است. با یکی از

افراد این سرویس‌های غربی صحبت می‌کردم، دعوت کرده بودند ما را آنجا، رئیس سرویس آدم جالبی بود و اتفاقاً استاد دانشگاه و جزء اعضای حزب بوده، مدت‌ها بود فلسفه درس می‌داد. در آن دانشگاه درس می‌داده، در آن کشور استاد بسیار پخته‌ای بود. حدود ۷۰ سال سنش بود و برگشت به من گفت که من احساس می‌کنم شما تیپ دانشگاهی هستی. گفت: يك بحثی را بکنم ناراحت نمیشی؟ گفتم: نه چرا ناراحت بشم؟ گفت بحث را يك وقت به عنوان برخورد با مذهب فکر نکنید. گفتم نه بحث کن جواب میدم دیگه. گفت: شما در اسلام چرا برای زن آزادی قائل نیستید؟ اون فکرکردم فوراً جا می‌خورم و عقب‌نشینی می‌کنم در صورتی که شما می‌دانید تعداد تحصیل‌کرده‌هایی را که ما داریم در حال تحصیل در دانشگاه‌ها هستند با خیلی از کشورهای دنیا این نسبت بین زن و مرد قابل مقایسه نیست، یا تعداد نمایندگان مجلس که ما داریم در هیچ جای دنیا این تعداد نماینده مجلس نیست. گفت: چرا آزادی قایل نیستید؟ من برگشتم گفتم: من يك سؤال از شما دارم، آیا شما برای مردها آزادی قائل هستید؟ خوب يك کشور اروپائی خودش را مهد تمدن می‌داند. گفت البته شما دیگه بخوبی باید بدانید که آزادی از اصول اساسی ماست. گفتم: خوب این آزادی یا این حقوق بشری که شما مطرح می‌کنید مگر در چهارچوب تفکر اومانیستی نیست که انسان را برایش ارزش و منزلت خاصی

قائل است. خوب بعد از جریانات پروتستانیسم که به وجود آمد اروپا مخالفتی که با کلیسا می شد تا آهسته آهسته غرب ماشینی که رفت انسان را در حقیقت به جای خدا بگذارد افکار لائیزم را هم که ریشه های تفکر اومانیستی در جامعه است. گفتم که در مباحث حقوق بشر هم مگر حق اختیار و انتخاب را مهم ترین اصل نمی دانید؟ گفت چرا؟ گفتم در کشورهای جهان سوم که بحث می کنید اصل را انتخاب حکومت نمی دانید، دموکراسی را مطرح می کنید که دموکراسی هم، حکومت مردم بر مردم و در حکومت مردم بر مردم می گویند، مردم رأی می دهند و به سری مردم را به عنوان حکومت انتخاب می کنند. گفت چرا؟ گفتم من تا این جا هر چه گفتم طبق موازین حقوق بشر است و شما هیچ برخوردی نداشتید؟ گفت نه. گفتم پس در الجزایر مردم رأی دادند به حکومت اسلامی در يك انتخابات کاملاً دموکراتیک اما شما آن جا اجازه ندادید که حکومت اسلامی برپا شود، ساکت شد يك واقعیتی که جواب برای این سوال ما ندارد. مأمور افسر اطلاعاتی فرانسه آمده بود به عنوان نماینده شیراک صحبت کرد با من. صحبت می کرد و بحثی داشتیم بحث حجاب در مدارس فرانسه که پیش آمد. گفتم شما برای من لائیزم را معنا کن یعنی غیر مذهبی یا ضد مذهبی گفت نه لائیزم معنی ضد مذهبی نمی دهد. گفتم پس چرا شما با حجاب مخالفت می کنید یعنی اگر غیر مذهبی است همین که هر کس می تواند

کار خودش را انجام بدهد پس در حقیقت آنچه بافتند و در ذهن ما فرو کردند آنچه که واقعیت است و خودشان برخورد می کنند دو تا قصه جداست که فقط فرقی این است که آن‌ها درسش را خوب بلد هستند و می توانند بحث را ارائه کنند و ما درسمون را بلد نیستیم متأسفانه و نمی دانیم چگونه ارائه بدهیم. عین همین بحث آزادی‌ها که در محیط دانشگاهها می شود وقتی که بحث آزادی در محیط‌های دانشجویی همیشه هیچوقت بحث آزادی به معنای بحث آزاد حتی در زمان شاه ما خودمان دانشجوی بودیم این جور بود وقتی بحث آزاد پیش می آمد اول دنبال اجر بودیم شیشه بشکنیم. بدون تعارف یعنی وقتی بحث آزادی که می شد اول فکر تعطیلی کلاس‌ها و ریختن شعبات دانشگاه بهم، ولی آن‌ها میگفتن این شروع آزادی، ناهارخوری را ریختیم بهم و شیشه‌های دانشگاه را بشکنیم اجر پرت بکنیم، با گارد درگیر بشویم در حقیقت این آزادی ماست، ما آزادیم که آن کس که ما خودمان پا روی سن گذاشتیم و آمدیم جایگاه دیگری نشستیم عجب برداشت اشتباهی از آن کسی داشتیم، آزادی به فضای شیشه شکستن که نبوده به معنای انتقال است بله اگر جلوی انتقال فکر گرفته شد یکی از راه‌های اعتراض است شکی در آن نیست آدمیزاد اعتراض میکند نسبت به هر چیزی و هرکسی، ما تو جریانات مشهد که پیش آمده بود يك حرف قشنگی حضرت آیت‌الله جوادی آملی به من فرمودند که شهرداری

مشهد رفته بود یکسری زمین‌هایی که مدت‌ها بود مردم دنبالش با زحمات زیادی عده ای حتی زندگی خودشان را فروخته بودند و خریده بودند و کلبه کوچکی ایجاد کرده بودند این يك درگیری ایجاد کرده بود و تو این جریان يك بچه کوچکی افتاده بود و کشته شده بود، این شروع ماجرا بود آیت‌الله جوادی آملی يك نکته خیلی قشنگی را به من گفتند. گفتند که شما اول این را قبول دارید که دفاع از مسکن حق است که حتی در حیوانات هم وجود دارد و شما هر حیوانی را نگاه بکنید، این يك واقعیت است. این يك حق غریزی است و کاری به انسان ندارد به کسی آمده پولی داده تکه زمینی را گرفته ساختمانی را ساخته، حالا می‌خواهد با چه بدبختی بره تو آن، به دفعه می‌بینی آمدند بالا سر ساختمان می‌خواهند آن را خراب کنند مطمئناً اعتراض خواهد کرد یعنی بعضی از اعتراض‌ها اعتراض‌هایی است که این اعتراض‌ها چه ریشه‌ای داشته ولی بعضی از اعتراض‌ها نه، در محیط‌های آزاد هم همین برداشت را که از آزادی که در مدل زمینش کردیم متأسفانه در بعضی جاها آزادی اعتراض نداره. خیلی جالب این هست که خیلی از افرادی که بچه گروهک‌ها محسوب می‌شوند و اوایل انقلاب درگیری اصلی با این‌ها بود و سنگر می‌بستن تو دانشگاه و دانشگاه‌ها رو به درگیری مسلحانه کشیده بودند آنان خودشان در جمع بندی این تفکر رسیدن که این نوع تفکر اشتباه است که با این تفکر همیشه آزادی را ثبت

کرد و اگر به دنبال آزادی است نمیشود با این خواسته های خودش را بیان بکند پس اعتراض باید چهارچوب خودش را داشته باشد در تشکیلات امنیتی هم ماهمین کار را داریم یعنی نگاه می کنیم که چه چیزهایی در سطح بین المللی مایه اعتراضه، چه چیزهایی در سطح منطقه و چه چیزهایی در سطح داخلی. در سطح داخلی مسئله ای را که جمهوری اسلامی عمدتاً با آن روبروست و بیشتر تبلیغات روی آن انجام می گیرد بحث حقوق بشر است، حقوق بشر که از ابتدای جمهوری اسلامی، که اسرائیلی ها درحقیقت در سازمان ملل يك محفلی را که از بهائی ها وارد کردند، تبلیغات شروع شد، تا امروز که اکثر گروه ها استفاده می کنند از حقوق بشر بر علیه جمهوری اسلامی در سطح بین المللی. وقتی که به اصل مطلب شما نگاه می کنید می بینید که هیچ سنخیت خاصی ندارد بحثی که گالیندوپیل مطرح کرد اول بحث شکنجه در زندان های ایران بود بعد به این نتیجه رسید که در زندان های ایران شکنجه وجود ندارد ولی موارد دیگری است یعنی زندانی را بیشتر از موعد مقررنگه داشتن. حالا این حرف مال سال ۶۱ - ۶۲ است بعد از مدتی بحث شد که مشکل ایران شکنجه و آزار زندانیان نیست، مقوله ای به اسم زندانیان سیاسی نیست چون مقطعی بود که ما پشت سر گذاشته بودیم قطع آزادی بیان است آمدند رفتند با نهضتی ها بحث کردند. آن وقت آقای بازرگان زنده بود که بحث های طولانی را با گالیندوپیل

کردند و بعد از مدتها ما شاهد این بودیم که آقای امیرانتظام الگوی حقوق بشر در ایران شد. در زمانی که آقای بازرگان نخست وزیر بود یکی از افتخارات آقای امیرانتظام این بود که می گفت من در دورانی که نخست وزیر بودم اجازه ندادم نماز جماعت برپا بشه چون معنی نمی دهد هرکسی که نماز می خوانه بره خونه خودش. سخنگوی دولت موقت با چنین مواضعی یعنی طرز تفکر راشما ببینید و بارها ایراد می گرفت که یکی از بزرگترین اشتباهات رهبران ایران درگیری با آمریکا و درگیری با اسرائیل بوده. اصلاً معنی می ده ما هویت اسرائیل را قبول نکنیم این حرف امیرانتظام بوده من خودم بارها باهاش صحبت کرده بودم و می گفت ما باید اسرائیل را قبول کنیم، آمریکارا قبول کنیم و در این چهارچوب بین المللی قرار بدیم. چهارچوب بین المللی هم باز تعریف خاص خودش را دارد و این هم جالب است که براتون بگم با یکی از سرویس های بین المللی که آمده بودند با ما مصاحبه کنند رئیس سرویس به من گفت یه مذاکره خصوصی داشته باشیم گفتم باشه. دونفری رفتیم شروع کرد به بحث از اسرائیل کرد که اگر شما با اسرائیل رابطه برقرار کنید فتیله حزب الله را پائین بکشید و انتفاضه را یاری ندهید این تحریم ها برداشته بشه به شما یاری میشه بحث اسرائیل سخته چون قرار بود مذاکره در رابطه با دو کشور باشه مذاکره در رابطه با اسرائیل، ایام هم ایام کشتار در بوسنی هرزه گوین بود منم برگشتم اگه

این طوره منم در مورد بوسنی صحبت می‌کنم ادعای شما در حمایت از مردم بوسنی با کشتار جمعی در بوسنی هیچ سنخیتی نداره گفت بگذارید من يك نکته را به شما بگم من این را نه تنها از طرف خودم و دولت خودم میگم بلکه از طرف تمامی دول غربی میگم ما تجربه انقلاب اسلامی یکبار برامون کافی بود و هیچ (يك از) کشورهای غربی نخواهند گذاشت در بوسنی يك حکومت اسلامی پایگیره یعنی خط کشی کاملاً يك خط کشی مشخص است در سطح بین المللی و بحث حقوق بشر که مطرح می‌شود يك بحث اساسی در چهارچوبی است برای تحت فشار قراردادن‌ها.

کتابی است به نام Witness شاهد که توسط رفیع زاده کرمانی نوشته شده است و یکی از برادرانش رئیس سرویس ساواک در آمریکا، بعد از دستگیری سعیدی سیرجانی که از طریق این شخص به آمریکا وصل شده بود، برای من جالب بود که رفیع زاده را بشناسم در کتابش قسمتی به نام پرسش و پاسخ دارد می‌گوید: وقتی شاه در زمان جانسون به آمریکا آمد، قرار شد با مطبوعات جلسه‌ای داشته باشد و از جمله کسانی که سؤال کند (والتر کران کای) از چهره‌های سرشناس خبری آمریکاست. به ما دستور داده شده بود که به جای برگزاری جلسه، به آن‌ها خاویار بدهید. بعد از هدایا، شاه سخنرانی می‌کند و می‌رود و سؤال و جوابی هم در کار نباشد، ولی اسم جلسه را به اسم سؤال و جواب تشکیل داده بودند.

امروز که گفته بودند جلسه ما پاسخ به سئوالات است من یاد آن جلسه افتادم که جریان ما مثل جریان شاه نشود. خیلی جالب است که وقتی شاه گفت من سخنرانی می‌کنم و پاسخ به سئوالات را نمی‌دهم والتر کدان کای گفت: به شاه بگوئید Good luck و آرزوی موفقیت برای شاه کرد و بساطش را جمع کرد و رفت و ما هم این جا نیامدیم که مثل شاه برخورد کنیم. سخنرانی کنیم بلند شویم و برویم. می‌خواهیم به سئوالات شما جواب دهیم و بحث کنیم، بحث آزادی کنیم مثل يك دانشجوی سابق و يك دانشجوی جدید. نه به عنوان يك مقام امنیتی و يك دانشجو. چون انصافاً ما اعتقاد به این داریم و در گزارش‌هایی که به مقام معظم رهبری و ریاست محترم جمهوری می‌دهیم که اگر فضای باز سیاسی در مملکت وجود داشته باشد آن وقت توسعه معنا می‌دهد. یعنی توسعه اقتصادی بدون فضای باز سیاسی معنا نمی‌دهد، به خصوص که قشر دانشجو، چون دانشجو دوکار دارد یکی این که درس بخواند و دیگری این که اعتراض کند.

همین امیرانتظام که در خانه خودش زندگی می‌کند اصرار داره برگرده به محیط بازداشت خودش که يك منزلی بود در شمال تهران و هیچ دلیلی نمی‌بینم که اون برگرده ما بهش آزادی کامل دادیم که اون برنامه های خودش را بکند چرا که به این نتیجه رسیدیم که حرفهای (افرادی) مثل امیرانتظام دیگه خریدار نداره چون سازمان های حقوق بشری،

میان این مباحث را در بوق و کرنا می‌کند و بعد این بیخ می‌کند. مثلاً در همین یک ماه گذشته ما یک بحث اساسی برای گم شدن فرج سرکوهی داشتیم خوب در تمام دنیا تبلیغات شده بود که فرج سرکوهی که از ایران رفته بود به قصد آلمان برای این که زنش را طلاق بدهد و بچه هایش را برگرداند بعلت این در آلمان برگرداندن بچه ها با یک سری مسائل قضائی روبرو است به صورت پنهان وارد آلمان شده بود و در منزل یکی از دوستان بود. ما اطلاعات این را داشتیم و بجا دیدیم موضع گیری نکنیم و سکوت کنیم. بگذاریم همین جور تبلیغات بشه که فرج سرکوهی گم شده تا اینکه فرج سرکوهی به این نتیجه رسید که با این سیستم آلمان امکان ندارد بچه ها را پس بگیره و خرج دادرسی بالایی داره. تماس گرفت و عاقبت به داخل کشور آمد و روز جمعه گذشته آمد بعد یکبار فرج سرکوهی که به مدت ۵۰ روز مثل یک بمب خبری در سطح بین المللی بود مانند خبرگزاری رویتر، آسوشیتدپرس و سازمان عفو بین الملل، یک دفعه سکوت صد در صد کردند. ما هر روز یک بمب خبری داریم و اگر بخواهیم از لحاظ امنیتی به این مبحث حقوق بشر توجه کنیم باید دنبال آدمی باشیم که یا نمیره یا گم نشه. برای مثال یک سری از دشمنان سعی کردند که فوت امام جماعت کرمانشاه را (ملا محمد ربیعی) را به گردن نظام بیندازند شروع کردند در بعضی از مدارس آن طیف هایی که وابستگی به مکتب قرآن داشتند و یکسری که وابستگی به

کتب افغانی‌ها داشتند و بعضی از تفکرات وهابی دارند تحت عنوان شهادت با این که همه می‌دانستند و پزشك قانونی هم مشخص کرده بود که فوت بر اثر سکت قلبی بوده و این وسیله تبلیغات به دست آن‌ها افتاده بود که تحت عنوان شهادت مبارک علم کردند و یه سری هم به علت اختلاف نظراتی نسبت به سریال امام علی داشتند و جالب این جاست که سریال امام علی، هم عده‌ای از شیعیان ناراضی هستند که چرا تمام تاریخ را نشان ندادید و هم عده‌ای سنی‌ها، خوب يك سری انسان‌های مریض خواستند در کرمانشاه بلوا کنند که با آنها برخورد شد که طبیعتاً يك سری دستگیری‌ها هم بود. مد روز يك مسئله‌ای از لحاظ حقوق بشر وجود دارد. يك روز منافقین کشیش‌ها را کشتند نظام متهم به کشیش کشی می‌شد يك روز امام جمعه اهل سنت فوت می‌کند و نظام متهم به کشتن می‌شه يك روز يك آدم ملی‌گرا می‌میره جمهوری اسلامی متهم میشه. بحث مرحوم بازرگان بود فروهر گفته بود آیا میشه جمهوری اسلامی را به جوری مقصر دانست. بازرگان سکت کرده جالبه که وقتی بازرگان به سویس رفت جمهوری اسلامی امکانات خاصی از سفارت فراهم کرد که مرحوم بازرگان را به پزشك برساند. ولی مطمئن باشید که اگر بازرگان در ایران فوت می‌کرد یکی از کسانی بود که نظام کشته بود. پس بحث از این لحاظ بسته است در داخل کشور طبیعتاً يك سری مخالفین نظام وجود دارند و ما دائم

باید برای این‌ها محافظ بگذاریم که اجل وارد نشود ما محکم بر این ادعا هستیم که ما زندانی سیاسی در این کشور نداریم و برخوردهای منفی در داخل کشور با کسی نمی‌کنیم. سیاست‌های کشور با قبل خیلی فرق کرد، خوب معلوم است. یکی از افراد سرویس‌های اطلاعاتی با من بحث می‌کرد که آیا از منافقین کشتین گفتم بله ما نه تنها منافق کشتیم از گروه‌های دیگر هم کشتیم، زمانی که طرف با گلوله جلوی بچه‌های ما را می‌گیرد لباس مبدل میپوشد به اسم سپاه می‌خواست ماشین را ببیند و یکی از برادرهای ما را جلوی زن و مادرزنش گلوله توشقیقه اش زدند وقتی کارت سپاهش را نشان داد آیا ما با منافقین بنشینیم شطرنج بازی کنیم. معلوم است که جواب گلوله گلوله است ولی در مقطعی که ما این بحران را در کشور نداریم ما آن سازمان که به اسم سازمان مجاهدین خلق ایران مطرح بوده یک زمانی واقعیتی هم است آن زمانی که جوان بودیم و شروع درگیرها مان بود سال‌های ۵۹ - ۶۰ انصافاً منافقین در کشور حدود ۱۰۰ هزار نفر ملیشیا داشتند در سطح دبیرستان در سطح دانشگاه‌ها بچه‌هایی که عمدتاً گول خورده بودند بچه‌هایی که بعد از دستگیری ریزش بسیار وسیعی داشتند و تعدادی از آن‌ها در درگیری‌ها کشته شدند و الان هم کل سازمان مجاهدین خلق در بغداد که تازه مریم رجوی هفته‌ها پیش از فرانسه به بغداد آمده است که خودش را آماده کنند برای انتخاب تیم‌های

تروریستی که به داخل کشور بفرستد، ۱۸۲۵ نفر است. و این را بدون ادعای می‌گوییم که سرویس یکی از کشورهای دوست دعوت کرده بود گفت ما از هیچ گروهی که مخالف ایران بشه پشتیبانی نمی‌کنیم. من گفتم شما از گروهك مجاهدین خلق پشتیبانی می‌کنید که این‌جا هم دفتر گزینش دارند هم ستاد داخل دارند گفت من متأسفم که منابع دارند غلط به شما گزارش می‌دهند که ما بهمون برخورد من گفتم در جایی از داخل اطلاعات با شما صحبت کردند و يك قالیچه به شما به این اندازه دادند ایشون یه دفعه گفتند اصلاً قالیشون بدرد نمی‌خورد. و ما دانستیم اولین گروه سلطنت طلب در کشور این‌ها ریشه دوانید. کودتای نوژه از کشور این‌ها پا گرفت. در مورد منافقین هم گفت مثل صافی سوراخ هستند. ما از طریق شبکه‌های منابع آن قالی را تهیه کردیم و از طریق ترکیه به عراق بردند و از طریق عراق برای سرویس بدهند. این شخص گفت این که گیرش افتاده من بقیه را مفت بچسبم. من برگشتم گفتم ما معتقد هستیم منافقین در این‌جا پایگاه دارند گفت خوب آگه راست میگی آدرس بدهید که ما آدرس خانه های منافقین را دادیم، برای اقامت رفتیم هتل به بچه‌ها گفتم کنترل بکنید امشب سرویس می‌خواد چی کار بکنه ما اطلاعات را جمع کردیم رفتیم اون شروع کرد شوخی کردن با ما حالا دفعه قبل که این‌ها می‌آمدند با ساواک مذاکره می‌کردند رئیس میز ایران يك زن بود و به من گفت که ما به

احترام شما این زن را برکنار کردیم من گفتم نیازی نبود شما این زن را برکنار کنید می‌توانست از همون صبح با من همسفر بشه تا امروز هیچ مشکلی نداشتیم دید که نخیر ما باز برخورد می‌کنیم و تییپی نیستیم که بسته برخورد کنیم خودش را جمع کرد گفتم آدرس‌ها چه شد گفت بله متأسفانه شما را گول زده بود آدرس‌ها دقیق نبود این خانه يك پیرزن و يك پیرمرده این خونه اصلاً مسکونی نیست. خوب گذاشتم حرفهایش را بزنند منم اشاره کردم به رئیس میزایران که به قول خودش عوضش کرده بودند که زن نباشه یه مردی بود گفتم این آقای فلانی اسم اصلی آن را هم گفتم، شخصی که با منافقین همکاری می‌کرد و به ما اسم عوضی گفته بودند در صورتی که ایشان با منافقین همکاری داشت گفتم آقای فلانی گفت نه ایشان آقای فلانی هستند گفتم نه همین ایشان دیشب ساعت ۱۱ شب ۳ تا خانه از خانه‌های منافقین را خالی کردند اینم آدرس جدیدی که منافقین را بردید وقتی برگشتیم گفتم شما بامذاکره با ساواک چیکار می‌کردید گفت من يك نکته‌ای را به شما بگم من سه بار با نصیری مذاکره کردم و ایران را هم جزو یکی از سرویس‌های اطلاعاتی قوی می‌دانستیم که آموزش در اسرائیل و آمریکا دیده بودند شما که آمدید ما فکر کردیم طبق معمول یه تعدادی آخوند گذاشتند بالای سر ساواکیها و آن‌ها هم دارند کار می‌کنند اصلاً فکر نمی‌کردیم یه تیپ دانشگاه دیده و خارج رفته سرویس اطلاعاتی ایران را تشکیل

داده‌اند و من بدون اغراق بگویم من درسه مذاکره قبلی با ایران را وقتی مقایسه می‌کنم با این يك مذاکره ای که با شما دارم اصلا به هیچ وجه در منطقه خاورمیانه سرویسی را به توانمندی سرویس اطلاعاتی ایران ندیدم. چون در مقابل هر بحثی ما جوابی برایش داشتیم. من یادم می‌آید بحث در مورد اکراد شد من به بیچه‌ها گفتم يك چارتری را آماده کرده بودند و آورده بودند همه اعضای گروه کومله حزب دموکرات چه جناح حاکمه - چه جناح ارتجاعی، هر گروه ضد انقلابی که در این چارت قرار داشتند حتی يك نفر تفنگچی، گفت شما که آنقدر نفوذ در داخل سازمان‌ها دارید چرا با آنها برخورد نمی‌کنید گفتم ما در داخل کشور اگر وارد بشوند برخورد اساسی می‌کنیم چهارچوب امنیتی ما این است که محدوده امنیتی ما دم مرزهاست که وقتی تهدید را از خارج به داخل ببینیم محدوده را گسترش می‌دهیم بلکه مثل جریان انتخابات ما احساس داریم که یه سری از گروه‌ها می‌خواهند صندوق‌ها را آتش بزنند محدوده را گسترش دادیم. به خارج کشاندیم می‌بینیم امنیت در داخل کشور امن است محدوده را بسته می‌کنیم نگرانی هم نداریم از این خبرها چون شما نسل آینده مدیران هستید می‌گویم ما در ۶ ماه اول سال گذشته ۵۸ مورد گزارش بپ داشتیم که وارد شدند و فقط ۲ مورد منفجر شد بقیه اش به دست سرویس اطلاعاتی افتاد اگر یکی بگوید حرم مطهر امام رضا چی؟ اول باید بگویم ما ۱۴ روز قبل به سرویس خراسان

گفته بودیم و می‌دانستیم منافقین از يك سال و نیم قبلش دارند طرح ریزی می‌کنند که به سری انفجار انجام بدهند به فردی به اسم محمد حسینی اریاب را فرستاده بودند پاکستان که سازمان مجاهدین اهل سنت را تشکیل دهد و به سری از اشرار و اهل سنت را هم جمع کرده بود که زیر نظر وهابیون دوره آموزشی ببینند. بعد در افغانستان دوره نظامی آموزشی دیدند. این سازمان سه روز قبل از این که اعلام موجودیت بکند محمد حسینی اریاب در يك درگیری در پاکستان کشته شد و این سازمان منحل شد. یعنی اطلاعات نوع کار بود مثل تیم‌هایی که می‌خواستند از خرمشهر و قصر شیرین وارد بشوند اطلاعات بود حتی از آذربایجان شوروی می‌خواستند با پوشش بازرگان وارد شوند اطلاعاتش بود پس مشکل ما مشکل امنیتی نیست که يك گروهی تشکلی سازمانی مثل چند وقت پیش که به سری دانشجویان با خواندن کتابهای دکتر شریعتی به این فکر رسیدن که تنها راه مبارزه با جمهوری اسلامی مبارزه مسلحانه است افتاده بودند دنبال مواد منفجره و کپی و استنسیل، ۳ ماه بود هنوز شکل نگرفته بود جمع شدند ۱۴ نفر هم عضو این گروه بودند ما تعارف با فاز مسلحانه نداریم. این فاز امنیت کشور را بهم می‌زند عقیده سیاسی جداست ما باید مانع بشویم عقیده سیاسی تبدیل به تحرك نظامی نشود، تحرك نظامی به خط کشی قرمز امنیتی جمهوری اسلامی، هر تحرك نظامی را

تشکیلات امنیتی جمهوری اسلامی با آخرین قدرت جواب می‌دهد و تعارفی ندارد تشکیلات نظامی به معنای مخدوش کردن امنیت عمومی است. و ما به عنوان حافظان امنیت عمومی با تشکیلات نظامی برخورد خواهیم کرد. اما چرا در مورد تشکیلات سیاسی درحوزه‌های مختلف دچار مشکل می‌شویم؟ یکی بدون تعارف کج سلیقه‌گی است به مورد در آموزش و پرورش یکی از استان‌ها اتفاق افتاده بود. مسئول امور تربیتی به دختری که دوست پسر داشت جلو همه با او برخورد کرده بود و این دختر بعدش خودش را آتش زد. ما به شدت با این مأمور تربیتی برخورد کردیم و اعتراض کردیم که چرا با این دختر چنین برخورد کردید که این خودش را آتش بزند خیلی‌ها می‌گفتند شما چرا این جوری برخورد می‌کنید گفتم بله حیثیت افراد بازیچه دست يك فرد نیست که اسلامی یا غیراسلامی بودن را تعیین بکند؟ اسلامی بودن یا غیر اسلامی بودن چیست؟ معیار چیست؟ آیا دانشگاه‌های ما که يك سری واحدهای معارف واردش بشود اسلامی شده؟ آیا رشته پزشکی ما که يك سری واحدهای فقه و معارف واردش بشود اسلامی شده؟ در تفکر سیاسی هم باید همین را معنا کنیم که نیروی برانداز چیست؟ نیروی غیر برانداز چیست؟ نیروی معتقد چیست؟ تشکیلات امنیتی وظیفه برخورد با نیروی برانداز را دارد. از کانال درست اعتراض خودشان را بگویند نه این که درگیر دسته بندیهای خاص بشوند و برای ما

مشکل بشود کج سلیقلگی‌ها متأسفانه بیشترین ضربه را در جمهوری اسلامی ما زده که این کج سلیقلگی‌ها آنقدر هنر بالایی بوده که اگر در سینما بوده ما جایزه اسکار می‌گرفتیم که خیلی راحت می‌توانیم عده‌ای را زده کنیم در صورتی که هیچ دلیلی برای زده کردن آن‌ها نیست مثل همین سینمای خودمون به سری به دلیل همین می‌خواستند به جشنواره امسال فیلم ندن و برن به عده‌ای هم رفتند خوب توی دنیا ۱۲۵ کشور هستند که فیلم می‌سازند از این عده ۲۵ کشور صنعت فیلم سازی دارند به این علت که سینما پا گرفته و ما صنعت سینما داریم مگر می‌توانیم روی سلیقه خودمان به فلان کارگردان بگوییم جمع کن برو دنبال کارت. باید نگاه کرد که چیکار کرده خوب تو خارج می‌بینید کسی را به عنوان آس برنده دارند که یهودی‌ها قوی‌ترین هستند. اسپیلبرگ که آلمانی بود و الآن در آمریکا است ۲۵ فیلمی که ساخته صحبتی از یهود نیست. فیلم‌هایی که دهان همه باز می‌ماند مانند کوسه (آرواره) که به دلیل چند بعدی بودن در خارج کشور عینک مخصوص می‌گذارند از تکنیک بهترین استفاده را کرده است. یا ET که خیلی مشهور است فیلم پارک ژوراسیک که تکنیک زیادی به کار برده است. بعد از این سمرست شیندلر را می‌سازه که رفتار با زندانیان یهودی است. برای این فیلم ۷ جایزه اسکار برده. برای آژانس یهود کار می‌کند که تمام این سال‌های سال‌ها را طبق سناریوی آژانس یهودی‌ها رشد کرده این

شش میلیون یهود يك جفنگ تاریخی است كل كشته یهودی ها در جنگ دوم ۲۵۰ هزار نفر است. ما در مقابل مخملباف را داریم كه وقتی توبه را ساخت انصافاً بچه مسلمونها احساس غرور كردند كه به کسی داره داستانی را كه مثلاً شهید دستغیب به تصویری درآمده و در واقع تئاتری است و سینما نیست و آنچه را كه مخملباف در توبه ساخته تئاتر است بعد فیلم بایكوت كه اكشن می شود كه شكل دارد و يك مفهوم بسیار خوبیست كه بریدن يك زندانی چپ كه مسلمون می شود. شاید برای بعضی ها كه قبل از انقلاب زندان نبودند مطرح نباشه ولی واقعاً یکی از مسائلی كه در زندان ها برای نیروهای مذهبی مطرح بوده رویارویی با چپی ها بود كه وحی را زیر سوال می بردند بعضی از ما نمی توانستیم جواب بدهیم كلاً به ریشه نبوت می زدند و اتفاقی كه در سال های ۵۴ - ۵۲ افتاد و سازمان مجاهدین خلق به دفعه تبدیل شد به سازمان ماركسیستی خوب این ها قصه های زندان است كه يك يك می گذاشتیم برای این مخملباف به عنوان يك زندانی در بایكوت این را خیلی قشنگ نشان داده بریدن يك چپی كه دم مرگ می فهمه چیزی غیر از خدا نمی تواند او را نجات بدهد. عروس خوبان، توی این مسئله تغییر می كند از صحنه سینما كه داشت نشان می داد آرم نیز بر روی صحنه سینما و به دفعه شعار حضرت امام آمد در رابطه با فقر و غنا من برگشتم گفتم مسئله دار میشه گفتم بنز را نشان می دهد روی

شعار امام برگزیده، مسئله دار است و بعد در طول فیلم معلوم شد که در فیلم آنجایی که می رفت شناسنامه بگیرد، سیستم اداری که هیچ انقلابی در آن نشده است، مقایسه می کرد با سیستم جبهه. تا این که شب های زاینده رود و نوبت عاشقی واقعاً بعضی موقع ها باید اسم فاجعه روی آن گذاشت و آن اینست که چرایک دفعه يك نیروی مسلمان این جورى این گونه می شد و يك نیروی مثل اسپیلبرگ آنجور رشد می کند من خودم میگویم علتش عدم سعه صدر جامعه بوده یعنی اگر در دست فروش گیر نمی دادیم به مخملباف، یا در بعضی از مسائل دیگر را در رابطه با مخملباف گیر نمی دادیم که یکی از آقایان بیاید در مصاحبه اش بگویم مخملباف مسلمان نیست چون ریش ندارد که اینم به دفاع برخیزه و عمداً از آن به بعد ریشش را بتراشه ما دچار این مشکلات نمی شدیم ما همه جا از این چیز را داریم ما کار نداریم این جمعی که این جا نشسته تفکر این وری داره یا آن وری چپ راسته داریم بحث امنیتی می کنم این فیلم لایلا با من است نگاهی زیبا به جبهه دارد. من وقتی سینما رفتم دیدم که اکثر آدم ها فکلی و خانم های بدحجاب هستند و عمیقاً این فیلم رویشان اثر گذاشته بود ولی در تمام فیلم که این ها با فیلم گریه می کردند و می خندیدند و می فهمیدند تمام جبهه را احساس می کردم اگر چه به عنوان فکاهی بود و همه می فهمیدند همین که از سینما آمدیم بیرون چند نفر بچه های کم سن و سال ۱۶ - ۱۷ ساله که چیفیه انداخته

بودند با اینهایی که در داخل سینما بودند و کاملاً تحت تأثیر فیلم بودند برخورد کردند من خودم شاهد بودم که یه سری از خانم‌های بدحجاب موقعی که داشتند می‌آمدند حجاب‌ها را درست می‌کردند و شروع می‌کردند به توهین کردن که یه برخورد زشتی کردند که هم اثر فیلم از بین رفت و هم اثر امر به معروف چرا من این را برای شما میگم چون برادر اگر که برادر حزب اللهی حقی با چهارچوب خاصی برای جمع کردن و جذب افکار دیگران باید داشته باشیم اگر حرفمون دلیل و منطق داره ولی اگر نه کلاً دیدگاهمون اینه که اسلام اینه انتخاب اینه هرچی من گفتم است تا در قوم تشکیلات نظامی دگماتیسم بیشترین اثرات را داشتند يك دانشجو می‌تواند دگم باشد یکی از بحث‌هایی که می‌شود دکتر سروش است که خودش نشسته تو انگلیس ولی بحث‌هایش هنوز در دانشگاه‌هاست که درگیری است من به یکی از آقایون گفتم که شما زیر آسمون جهان داریوش شایگان را خواندید یکی از علت‌ها که مترجم این کتاب خانمی است به اسم نازی عظیمیا من هرچه متن را می‌خواندم نمی‌توانستم قبول کنم که این کتاب را به نظر می‌آید دختری بین ۲۵ - ۲۷ ساله باشد از فرانسه و انگلیس ترجمه کرده باشد از بس شیوا و روان بود افتادم دنبال کار که دیدم نازی عظیمیا که مترجم خیره‌ای است خانم ۵۷ ساله ای است که فهمیدم این کتاب را ترجمه نکرده کتاب را خود شایگان نوشته چند نفر را در زمان شاه برای

آموزش خاص الهیات به دانشگاه فرستادند بین این‌ها یکی دکتر حسین نصر بود یکی همین داریوش شایگان که مادرش تاجیک بود و پدرش از تاجار تبریز. که از ۱۴ سالگی از کشور رفت بیرون رفته سوئیس و فرانسه دوره دیده بود به ادعای خودش که درست است مدتی شاگرد علامه طباطبائی بوده که در بحث‌های هانری کورین با طباطبائی حضور داشت بعضی مواقع‌ها دکتر حسین نصر ترجمه می‌کرد بعضی مواقع‌ها شایگان. چند صفحه خیلی قشنگ در حالات علامه است یک شبی که جلسه‌ای بود و این محفل جمع نمیشه و علامه در مورد قیامت و برزخ حرف میزنه که شایگان دگرگون میشه ولی دگرگونی او دایمی نبوده است. خودش یقین دارد که علامه طباطبائی خیلی چیزها را می‌دیده زیر آسمان جهان. که زیر آسمان زیر آب ایدئولوژی را زده زیر آب دین را زده و این کتاب اجازه چاپ گرفتند و دست خیلی‌ها می‌چرخه هیچکس توجه نمی‌کند. یک میلیونیم حرف‌هایی که سرورش می‌زند قابل مقایسه با شایگان نیست یعنی اقلأ ما اطلاع داریم آقای سرورش نماز می‌خونه، او نماز هم نمی‌خونه. چی میشه به جوی به دفعه دانشگاه‌ها را میگیره حوزه علمیه را نگران میکنه که ای وای دین رفت وای وای اسلام رفت. چون ما طریق انتقاد و اعتراض را بلد نیستیم در مقابل هم عده‌ای که می‌بینند درست حرف بیان نمیشه سعه صدر پذیرش را ندارند و بزرگترین مشکل فرهنگی کشور است. اگر جناح‌های

دانشجویی در مسائل سیاسی که وارد بشوند به عنوان کادر حرفه‌ای که وارد می‌شوند اوضاع بهم میریزه الآن ما انتخابات ریاست جمهوری داریم چرا نباید آزادانه بحث کنند که کدام کاندیدا خوب است و کدام رأی بیاورد کدام نه چون بعدش دانشجویان تبدیل به حرفه‌ای‌های سیاسی می‌شوند، یعنی چی، می‌کشد توی جناح خاصی که من خودش را می‌خواهد جا بیندازه نه آنچه فکر کرده و اندیشیده و به نتیجه رسیده است. می‌بینید بعضی از کتاب‌های مبتذل فروشش بیشتر از کتابهای سیاسی پخته است الآن رمان فروش زیادی داره چون تأثیر زیاده ولی چرا؟ آیا تیپ دانشجویی نباید تاریخ بخواند؟ توی کتاب‌های تاریخی که می‌بینید چقدر فجایع در این کتاب‌هاست من نمی‌خواهم در این کتاب‌ها چی است که دوباره سلطنت پهلوی و رضاشاه را دارند عکمش می‌کنند. افراد فاسد زمان پهلوی را به عنوان مشاهیر زمان مطرح می‌کنند، بگذریم. اگر چه درد دل زیاد دارم ولی يك نمونه برای فهمیدن شماست

يك نمونه را در این رابطه اشاره می‌کنم و آن هم سعیدی سیرجانی است. وقتی او را بازداشت کرده بودند اول بچه‌ها او را از ستاد مواد مخدر تحویل گرفته بودند او فکر می‌کرد اینجا (بازداشتگاه) وزارت است که می‌آید بچه‌ها او را شلاق می‌زنند خیلی هم سفت گرفته وارد بازداشتگاه وزارت اطلاعات شده بود و گفته بود مرا بکشید مرا تکه تکه

بکنید کلامی حرف نخواهم زد بچه‌ها گفتند تو دیگر تحویل وزارت اطلاعات شدی و بردار کاغذ بنویس گفته بود قلم و کاغذ برای چیه؟ شما چماقدار هستید. مگه شما سواد دارید من فکر می‌کنم شما يك آدم بی سواد هستید هرچه خواست بار کرد من به بچه‌ها گفتم با او مدارا کنید يك شعری نوشته بود خطاب به مقام رهبری و به بچه‌ها گفته بود شما که سواد ندارید ولی رهبرتان که در رابطه با حافظ صحبت دارد و فرد باسواد است بروید بدهید رهبرتان جواب بدهد. نوشته بود:

که حضرت الله آیت الله خامنه‌ای،
 ای آن که تو را ملك ادب زیر نگین است
 حکم تو روان بر دل ارباب یقین است
 در دولت اقبال تو کارآیش دین است
 با اهل ادب شیوه رفتار چنین است.
 زیرش نوشت سعیدی سیرجانی.

به نفر گفت بده ما جوابش را بدیم گفتم سعیدی سیرجانی ۳۰ سال استاد دانشگاه بوده ۱۷ جلد کتاب نوشته. این کاغذ يك سند تاریخی است. سعیدی می‌گفت هیچوقت تو عمرم کسی چنین به من پاسخ نداده. نوشت:
 جناب آقای سعیدی سیرجانی،
 با آن که منافق صفت و دشمن دین است
 در بین همه اهل ریا درُ ثمین است

با منقل و وافور و می و باده قرین است
با همچو کسی شیوه رفتار همین است.

ده دقیقه بعد از خواندن شعر در زد که مرا بیرون
بیاورید می خواهم توبه کنم. گفت می خواهم غسل توبه کنم.
نوارها و فیلم بازجوئی های ایشان را داریم حدود ۱۷۰۰ صفحه
مطلب نوشته که چرا با روحانیت و اسلام تا کنون مخالفت
کرده است. می گفتند اگر سعیدی سیرجانی جبهه ها را درک
می کرد، این گونه با روحانیت مخالفت نمی کرد بعداً گفت
خواهش می کنم مرا ببرید جبهه. رفت جبهه. در قسمتی که
داشتند شهدارا با بیل میکانیکی بیرون می آوردند خیلی
تحت تأثیر قرار گرفته بود و الآن فیلم هایش هست و ما
می خواستیم این فیلم را در برنامه «هویت» نشان بدهیم
گفتیم حیفه، زیرا سعیدی سیرجانی دیگری را این فیلم دیدار
از جبهه نشان می دهد و این آن سعیدی سیرجانی که «هویت»
می خواست نشان دهد، نبود. او در آن فیلم دارد زار زار گریه
می کند.

درسالگرد امام هم آمد حرم امام و يك شعری درباب
امام و مقام رهبری گفت. می گفت این جا جایی است که باید
فرشتگان پرپر بزنند. چی او را تغییر داد. یکی برای شعره
... چون او خودش را برای شلاق آماده کرده بود يك روز
من بهش گفتم آقای سعیدی سیرجانی چیزی که دوست داری
چیه؟ من را نمی دانست چیکاره هستم. ما به خانه ای را برای

او گرفته بودیم با باغچه و استخر، چون مبتلا به آنفیزم بود و ریه‌هایش هواگیری نمی‌کرد گفت من هوس کردم آمده خرما. من هم بهش گفتم و بار کردی گفت چقدر شما شوخی. رفتم برایش از جنوب تهران گشتم آوردم بعد وقتی فهمید من کی هستم و نمی‌توانست باورکنه گفتم من احساس کردم تو احساس مرا فهمیدی ارزش من را فهمیدی خوب من می‌خواستم با تو راه پیام خوب برادرها و خواهرها ما هرکدام ارزش داریم ارزش‌ها تنها خوب و چماق نیست ما خیلی راحت ارزش‌ها را جلب می‌کنیم چون همین ارزش‌ها بود که دانشجو را جلب کرد کافر را جلب کرد و تمام مردم پشت سر رهبر شعار جمهوری اسلامی می‌دادند. مگه غیر از اینها بود؟ آیا تفکر اسلامی حضرت امام که نیروی دانشجو را جذب خودش کرد غیر از این بود؟ به طوریکه شب‌ها خواب می‌دیدم امام دستور داده و رفتیم همان جا شهید شدیم. این تفکر اسلامی تغییری کرده؟ نه آیا جمهوری اسلامی به عنوان يك حکومت به مملکت خیانت کرده نه. من این را به ضرس قاطع می‌توانم بگم هیچ حکومتی مثل جمهوری اسلامی به مردمش خدمت نکرد. نه این که خودم جزو این حکومت هستم من از دور هرکجا که نگاه می‌کنم این را می‌بینم در زمان جنگ آقای رفیق دوست رفته بود پیش حافظ اسد که آقا چند تا از این موشک‌های اسکاد به ما بدهید چون در زمان جنگ لبنانی‌ها به دفعه فروش را قطع کردند. رفیق دوست گفته بود وضع ما خرابه بعضی

وقت‌ها تهران دوساعت برق نداریم حافظ اسد خندیده و گفته آقای رفیق دوست شما می‌دانید ما در دمشق روزانه ۸ الی ۱۶ ساعت برق نداریم آیا این میزان سازندگی کافی نیست؟ البته برای من میزان سازندگی معیار نیست برای من رشد ارزش‌ها معیار است رشد اضافی مطرح است ولی آیا این میزان‌ها، در زندگی کافی نیست آن همه مشکلات در آن زمان چیز ساده‌ای نبوده مثل این که ما به دستگاهی از سوئیس خریدیم این دستگاه تولید مواد شیمیائی برعلیه آفات گیاهی بوده و استفاده زراعی داشته دیگر هیچ استفاده دیگری نداشته اسرائیل فکر کرده بمب شیمیائی است و سه بار در فرودگاه سوئیس وسیله موساد آن را منفجر کرد و آن شرکت قراردادش را با ما بهم زد که در جنگ چه کشیدیم و چه شد طرف سلطنت طلب از خارج کشورآمده بود مسئول حساب‌های شاه بود. بویی به مشامش رسیده بود که بتواند بعضی از اموالش را پس بگیرد او خانه زاد شاه بود و هنوز لفظ اعلیحضرت و علیا حضرت داشت آدم مسنی بود من به او گفتم ما چی مون برای شما که در خارج هستید جالبه؟ گفت همین که دوام آوردید و حکومت کردید حالا آقای قرائتی شوخی میکنه که ما این شوخی را نداریم ولی گفتند آخوند که سوار به خری بشود به این آسونی از خر نمی‌تونن پیاده اش کنی حالا که ما سوار این قدرت و حکومت شدیم، به این راحتی پائین نمی‌آییم. باز من به اون آقا گفتم چه چیز بیشتر

جلب توجه را کرده؟ گفت بیشترین آن مسئله جنگ بود و گفت من سال ۵۰ - ۴۹ رفتم اتاق شاه دیدم داره قدم میزنه گفتم خاطر ملوکانه را چی مکدر کرده اعلیحضرت فرمودند جنگ عراق. عرض کردم چه جوری با این همه نیروی دریائی و هوائی داریم و شما می‌دانید ایران به عنوان ژاندارم منطقه پمپاژ می‌شد خیلی قوی بود و بیشترین خرید نظامی در آن زمان بود. اعلیحضرت فرمودند این‌ها همه یال و کوپال است، ما ۳ روز بیشتر در مقابل عراق دوام نمی‌آوریم و ما همیشه تعجب می‌کردیم با خاندان پهلوی، که شما چگونه ۸ سال مقاومت کردید. آن موقع که ناله می‌کردیم که در جنگ خلیج فارس با پول عربستان و سوپر استاندارد فرانسه و آواکس امریکائی جنگ می‌چرخه بعد از آن جنگ معلوم شد که هرکی چقدر پول داده و دعوا شد که پول‌ها چی شد. بعد معلوم شد که ما با دنیا در جنگ بودیم. انصافاً در طول تاریخ نگاه کنید که کی بوده ایران جنگ با خارج داشته باشد و خاکی را از دست نداده باشه. غیر از حکومت جمهوری اسلامی در سده اخیر چه زمانی بوده که يك پیام از ایران به خارج انتقال داده باشه و این پیام حامی پیدا بکند در بوسنی در سودان، کشورهای آفریقائی دیدید که چگونه پیام ما جلو رفته در کشورهای آزاد شده شوروی. ما در این جا شاید بحث شیعه و سنی داشته باشیم ولی در کشورهایى که با ما دشمنی ندارند چنین بحثی نیست. بلکه عربستان سعودی به عنوان يك کشور عربی و وهابی بحث

شیعه و سنی را داره و مسئله را دامن میزنه و مرکزیت این بحث را در پاکستان گذاشته و سپاه صحابه را که در سال ۱۹۸۱ برای مقابله با انقلاب ما تشکیل داده است. در دنیا چه زمانی پیام ما این قدر خریدار داشته یعنی ایران به عنوان يك قدرت هیچ وقت مطرح نبوده و تا امروز دامنه اقتدار نداشته ولی دامنه اقتدارش از مرزها گسترده شده.

یکی از این کشورهای اهل سنت منطقه با ما تماس گرفته بودند که ما به شما اعتماد داریم بیایید زن و بچه ما را ببرید به آنها گفتند کجا ببریم آن‌ها گفتند ببرید قم آموزش بدهید. ما گفتیم قم آموزش شیعی می‌دهند گفته بود من کاری به این کارها ندارم هرچه را که خمینی گفته بود احیاء کنید. برای این‌ها خوب پس در حقیقت پیام امام انتقال پیدا کرد به دنیا برای من جالبه که یه عده می‌آیند در داخل کشور نقد حکومت جمهوری اسلامی را می‌زنند در صورتی که در خارج از کشور این همه خاطرخواه داریم چرا؟ در مصر و جاهای دیگر برای حکومت اسلامی له له می‌زنند ولی در ایران یه عده ای به حکومت اسلامی انتقاد دارند آیا علتش این نیست که ما فرهنگ اعتراض و انتقاد را یاد نگرفته‌ایم و در طول ۲۵۰۰ سال تاریخی که گذرانیدیم سعه صدر را یاد نگرفته‌ایم. شما ببینید امام جعفر صادق (ع) می‌نشستند و یه نفر ملحد کسی که هیچ کسی را قبول نداشت صحبت می‌کرد و امام هم جوابش را می‌داد. دانشجوی عزیز ما باید بداند ما جواب

داریم اگر خودش جواب نداده ما جواب داریم. اسلام جواب
 داره. حکومت اسلامی جواب داره. یه نفر چپی با يك بچه
 مسلمون ما بحث می‌کرد اگر تومیگی اسلام برای همه چیز
 جواب داره برای هر چیزی پاسخ داره بگو ببینیم اسم من در
 قرآن هست یا نه؟ آن بچه هم گفته بود بله اسم شما هست
 گفته كمثل الحمار اسم تو در قرآن هست. مدیریت اسلامی
 اصلاً مدیریت اسلامی معنا ندارد ما رفتار اسلامی در مدیریت
 داریم. اسلام رفتارها را معین کرده. و مدیریت يك چارت
 سازمانی دارد. میان میگن سینمای اسلامی یعنی همه زن‌ها
 حجاب داشته باشند و همه مردها هم ریش داشته باشند،
 تلویزیون اسلامی یعنی تلویزیونی که همش نوحه پخش کند
 این معیار را مشخص کن. ما به عنوان نیروهائی که باید
 نسبت به مسائل روشن باشیم، باید عقل این بحث‌ها را هم
 داشته باشیم. وقتی مقام رهبری میگن که فرهنگ سیاسی را
 دردانشگاه‌ها داشته باشید یعنی ما فرهنگ سعه صدر داشته
 باشیم و فرهنگ انتقاد را داشته باشیم و ما امیدوار هستیم که
 محیط‌های دانشگاهی ما این چنین باشد ما ایران را يك کشور
 ابرقدرت ولی يك قدرت منطقه ای محسوب باشد می‌دانیم از
 لحاظ پیشرفت‌های نظامی انشاءالله دعوت میشی پیشرفت‌هایی
 را که در صنعت هوائی، تو زمینه ساختن سدها چه پیشرفتی
 کردیم، من با یکی از این افراد ضدانقلاب حرف می‌زدم
 بهش گفتم تو که همش از انقلاب بد میگی و انتقاد می‌کنی

چه چیز ما را چشم‌ت گرفته؟ گفت جهاد سازندگی، این همه برق و آب در روستاها آن هم در زمانی که در محاصره اقتصادی و جنگ بودیم. توی آرژانتین سر جزایر فالکلند سه روز نبرد بود نرخ‌ها سه برابر شد در شوروی بعد از اضمحلال بلوک شرق ۴۰۰ برابر نرخ دارو افزایش پیدا کرد و بعد ما بدون توجه به جنگ و مسئله گروهک‌ها، گروه‌هایی داشتیم در ایران که ۴۰۰ هزار نفر هوادار داشته و ما این گروهک را جمع کردیم. پس با دید باز باید به مسائل نگاه کنید نه بادی‌بسته که بتوانیم یک جامعه اسلامی سالم داشته باشیم چون اگر مثل تفکر طالبان داشته باشیم که ساخته آمریکا است که اسلام را خراب کند این مسخره است که عکس گرفتن حرام است در معیارهای بین‌المللی با شناسنامه بدون عکس جایی تو را راه نمی‌دهند ما با تفکر طالبان به شدت مخالف هستیم چرا به جز این که امنیت را از بین ببره و دین را از بین ببره هیچ چیز دیگر نداره، محیط باز سیاسی، کنترل محیط و ایجاد جو انتقاد سالم و سعه صدر از طرف دولت، محیط سالمی را ایجاد می‌کند که اگر می‌خواهد حکومت بکند در جو بسته هیچ حکومت دیکتاتوری دوام نمی‌آورد. اصلاً دیکتاتور دوام‌پذیر نیست و این همه سیستم‌هایی را که ما در کشور داریم از مجلس و شورا برای این است که محدوده دیکتاتوری را بشکنیم. امیدوارم که محیط‌های دانشگاهی ما جویری بشه که ما بحث بازتری با شما داشته باشیم و راحت‌تر باشیم. ما ساواک نیستیم ولی

تشکیلات امنیتی کشور هستیم فکر می‌کنم ارتباطی که بین دانشگاه و تشکیلات امنیتی کشور هست يك نوع توفیق به حساب می‌آید.

سئوالات:

۱ - نوشتند شما روابط دختر و پسر را در داخل دانشگاه چگونه ارزیابی می‌کنید؟

ج - من نمی‌دانم منظور از روابط دختر و پسر چیست؟ اسلام يك حدودی را در رابطه با زن و مرد گذاشته و این روابط برای ما قابل قبول است یعنی چهار چوبی که اسلام پذیرفته حقیقت این است که همیشه خیلی از مسائل را بازکردن من خودم وقتی فکر می‌کنم می‌بینم در چهارچوب دینی ما آنقدر آزادی زیاد بوده که بعداً این آزادی را در حقیقت تفکرات مختلف بعدی پوشانده در صورتی که در صدر اسلام این‌گونه نبوده، شرایط را بهتر احساس می‌کنیم یعنی شما ببینید ما هیچ وقت اسم زن خودمون را به کسی نمی‌گوییم. می‌گوئیم مادر بچه‌ها در صورتی که به راحتی می‌گوئیم فاطمه زهرا که ناموس علی بن ابیطالب است و به این راحتی گفته می‌شده، این‌ها یکسری برداشت‌های فرهنگی است آیا اسلام گفته که ما اسم زن خودمان را نگیم آیا از ورای حجاب صحبت کردن به این معناست که زن را بکنیم در يك اتاقی و در يك گاو صندوقی

هم ببندیم و رمزش را فقط خودمون بدانیم بعد در اتاق را ببندیم و با میکروفن با او در تماس باشیم من این‌ها را نمی‌دانم و این فکر را نمی‌کنم. یعنی اسلامی که امام گفت حضور گسترده تری دارد. در صحنه بین‌المللی خیلی‌ها مخالفت کردند و خواستند ریشه این نوع تفکر امام را بزنند ولی امام ایستادند. اما بعد از انقلاب که امام حضور داشت من برایم تعجب داشت که چرا امام همش با خانم‌ها در قم ملاقات انجام می‌دهند در این جا هم روابط دختر و پسر را چه معنی بکنید. بستگی به آدم‌ها دارد دیگر بیشتر از این نمی‌توانم بازش کنم. ولی اسلام حد و حدود این را مشخص کرده دختر بودن یا پسر بودن هیچ‌کدام نشان برتری نیست در دوران جاهلیت نیستیم که بگوئیم دختر يك نسل عقب افتاده تر از ماست یا وضعیت دیگری دارد. پس در حقیقت وضعیت دختر و پسر را اگر در چهار چوب فقهی بخواهیم تعریف کنیم، ما می‌خواهیم يك روابط سالم دختر و پسر را در محیط دانشگاهی داشته باشیم و هیچ مشکلی در این رابطه نداریم.

- ۲ - شما در مورد تهاجم فرهنگی استکبار جهانی چه اقداماتی را در مورد جوانان انجام دادید؟
- ج - ما مسئول مقابله با تهاجم فرهنگی استکبار جهانی در رابطه با جوانان نیستیم. سازمان تشکیلات شورای فرهنگ عمومی است که آنها باید برنامه ریزی بکنند. ولی يك

چیزهایی را باید بپذیریم. جوان چیز جدید را دوست دارد. تقلید را دوست دارد از چیزهایی که در مقابلش می‌بیند نمونه برمی‌دارد. من یادم می‌آید فیلم کلاه فرفری را رفته بودیم ببینیم چند روز بعد آمدیم خانه پسر ما برگشت گفت سلام الاغ عزیز حالت چگونه؟ که ما گفتیم بابا گلی به جمالت بارک الله. یعنی بچه الگو برمی‌دارد مایکل جکسون الگوست. چند روز قبل دیدم دخترم دانه بالا پائین می‌پره. گفتم چیه فاطمه گفت دارم برای علی دایی دست می‌زنم گل بزنه. من گفتم این بچه در چهارچوب خودش خوشحاله پس باید احساس‌های دیگران را درک کنیم. راحت‌تر میشه با تهاجم فرهنگی برخورد کرد تهاجم فرهنگی تدافع فرهنگی را می‌خواهد. ما به دنیا تهاجم بردیم. فرمایش امام را به دنیا انتقال دادیم. وقتی با افسر اطلاعاتی پاکستان بحث می‌کند که اگر بین ایران و پاکستان جنگ بشود به نظر شما چه کسی پیروز می‌شود، گفت بهتر است از من بپرسید که چند نفر از پاکستانی‌ها می‌آیند به نفع ایران می‌جنگند. من می‌گویم دو سوم افسر اطلاعاتی سفارت پاکستان حق داشته، خود را ندیده نگیریم. در دنیا انصافاً کلام ما بُرد داشته است. هنگامی که با دبیر کل اسبق ناتو بحث می‌کنند و می‌گویند باید ناتو را به هم ریخت زیرا، ناتو پیمانی برای مقابله با نفوذ شرق است. می‌گوید نه ما بنیادگرانی اسلامی از نوع ایرانی را هنوز داریم که خطرناکتر است و مسئله خمینیسم که باید با آن مقابله کرد. يك واقعیت

است. آمریکائی سیاهپوستی که ابتدا سنی بود و بعد شیعه شده بود در ایران نام پسر اولش را می خواست روح الله خمینی بگذارد. ما به او گفتیم خمینی فامیلی است. روح الله گذاشت. مجدداً پسر دار شد و می خواست نام او را هم روح الله بگذارد. سیاهپوست آمریکائی مسلمان چند چیز را از اسلام خوب یاد می گیرند. ۱ - باده دست غذا خوردن. ۲ - بچه دار شدن. ۳ - دو بچه يك اسم اولی را روح الله Senior و دومی را روح الله Juniou خانم او که جزء گروه Panter Black که یکی از گروه های تروریستی درجه يك آمریکائی که افسران FBI را کلافه کرده بود و در ایران محجبه شده بود. پس ما از لحاظ فرهنگی حرف را زدیم. بقیه اش این است که دشمن با ابتذال می خواهد روی روی ما بایستد. در حقیقت می خواهد مقابله فرهنگی کند. هم اکنون ۷۰ شبکه ماهواره ای در ایران وجود دارد که به نظر من اشکالی هم ندارد مانند تواستیح که توسط مصر پخش می شود و بسیار زیباست.

در رابطه با آنتن های ماهواره ای زمانی جنگ و جدالی شد که وای ماهواره ها می آیند در يك جلسه وزارت ارشاد به یکی گفتم آقا ببخشید من سئوالی دارم گفتم زمان لوط هم ماهواره بود که آن همه فساد بود. تعیین فرهنگی يك کشور وضعیف شدن که فقط مال ماهواره نیست. اعتقادات جمعی مردم از دست رفتن که ماهواره نیست. يك وقت يك روحانی با عمل زشت خودش صد برابر ایجاد زحمت خواهد کرد تا يك

ماهواره. يك وقت يك حزب اللهی با برخوردار بدش دردانشگاه
 صدبرابريك ماهواره ضدیت با اسلام را ایجاد می کند. پس من
 از این تهاجم فرهنگی که شما میگیرین نگرانی ندارم باید برای
 نسل جوان الگو بدهیم چرا نسل جوان سال بوسنی ۱۵ - ۱۶
 ساله یا حسین روی پیشانی می بندد اگر چه پول اسلحه هاشون
 را عربستان سعودی میده - چرا سودانی ها افتخار می کنند
 یامهدی روی پیشانی می بندد با این که اهل سنت هم هستند
 چون فرهنگ ما انتقال پیدا کرده. من در حضور مقام رهبری
 بودم که بچه های لبنانی آمدند و رفتند بیرون مقام رهبری
 گفتند من این بچه های لبنانی را دوست دارم احساس می کنم
 این ها مثل بچه های خودم هستند که از قم یا مشهد می آمدند
 که یکی از پشت در گفت تکبیرنگویکی از این بچه های لبنانی
 که فارسی بلد بوده است. بحث عرب و عجم نیست گفت چون
 عقیده یکی است ما از آن ها هستیم که خبرنگار CBS که آمد
 علم کرد که The Key of Paradise کلیدهای بهشت رابه جوانان
 میدن حالا ترجمه چی بود از یکی پرسیده بود شما چکار
 می کنید آن هم گفته ما قبل از جبهه رفتن مفاتیح الجنان
 می خواندیم که ترجمه کتاب می شود The Key of Paradise
 این فکر کرده بود مثل صلیب است که شبیه کلید است و چه
 قصه هایی ساخته بود دو هفته پیش در اشپیکل بحث با
 هابسیگنون در رابطه با برخوردار تمدن ها را خواندم او می گوید
 من آینده ایران و چین را می بینم که با پاکستان يك اتحادی

ایجاد کرده‌اند که در مقابله با این‌ها غرب مجبور است يك حرکت ایجاد کند که نتیجه آن نابودی اسرائیل است.

بعد از طهران چند نفر از شیعیان تهدید شدند در زیر شکنجه، این‌ها افرادی بودند که آموزش طلبگی دیده بودند به علت شیعه بودن مدتی را در لبنان گذرانده بودند فقط به صرف شیعه بودن ۲۰۰ نفر را دستگیر کردند چند نفر شهید شدند ۴۰ نفر را گفتند آموزش خاص نظامی داشتند و يك تیمی بود احتمالاً با افرادی در رابطه با طهران ارتباط داشتند. آخرین اطلاعاتی که ما داریم طهران يك درگیری داخلی بین خود جناح‌های عربستان بوده و چند وقت پیش ما اطلاعاتمون می‌گفت به گروه سلفی این کار را کرده می‌دانید يك جناح، جناح عبدالله است از يك مادر از فرزندان سعود و يك جناح نایف و سلطان که از فرزندان دیگری است توی معادلات عبدالله جناح تك بود و خیلی هم با آمریکائی‌ها سازگاری نداشت. تیپ سنتی داشت بیشتر ترجیح میدهند تو صحرا باشه و با شتر باشه ولی تیپ نایف با آمریکا سازگاری داره و گرایش داره به طرف حزب دموکرات. تیپ بسیار تند و هابی داره طبق اطلاعات فردی به اسم بن لادن که در عربستان برج سازی داشته مدتی با رفتار بسیار تند و تیزی به حرکت‌های افغانستان کمک کرده به سری نیروهای عربستان را که در افغانستان آموزش داشته سازماندهی کرده مواد منفجره و تیم‌ها را از یمن وارد می‌کند این دسته انفجار طهران را ممکنه انجام داده باشند.

دسته دیگره ممکنه عبدالله باشه که سلطان گرایش به عبدالله پیدا کرده. نایف وزیرکشور مقتدرترین مرد عربستان که پشتیبانی آمریکا را داره. شرایط فعلی جناح مقابل آمریکائی ها که خواهان مذهب هستند که از حضور آمریکایی ها مخالف هستند يك ماه و نیم گذشته حدود ۵۸ ناو آمریکائی داشتیم که حالا ۱۶ تا داریم. نیروهای آمریکائی ۴ هزار نفر از عربستان سعودی خارج شدند و انگلیسی و فرانسوی هم همین طور و شرایطی شده که جناح نایف که طرفدار آمریکاست احساس خطر کرده. یکی از تئوری های این است که مواد منفجره يك تن بود که خیلی مقدار عجیبی است مواد منفجره ای که وارد ایران میشه ۱ پوند و یا پوند است یا ۲ کیلو ولی يك تن بمب يك ماشین سنگین را پر کرده و وارد شدن به يك منطقه حفاظت شده و گذشتن از جایی که از نظر حفاظتی سه سرویس عربستان و دو سرویس MP آمریکائی را شامل می شود به غیر از يك جناح داخلی نمی تواند باشد و الان خود آمریکائی ها دنبال گزك هستند تا این را به ایران وصل کنند. این يك امر طبیعی ست. در آینده هیچ درگیری بین جمهوری اسلامی و آمریکا وجود ندارد. در هر حال ما آمادگی داریم در مقابل هرکسی که به کشور ما حمله کند.

۳ - نظر شما در مورد اسلامی کردن دانشگاه ها چیه؟

ج - اسلامی کردن دانشگاه ها را باید دید از نظر مقام

رهبری است یا از نظر بعضی‌ها - یعنی باطن اسلام یا ظواهر اسلام است به سری آمدند شورا زدند و به سری واحد معارف اضافه کردند که فکر کردند دانشگاه اسلامی شد من شخصاً اینو قبول ندارم. نه به عنوان معاون وزارت اطلاعات بلکه به عنوان این که حزب اللهی هستم و انقلاب را قبول دارم. برای اسلامی شدن باید اخلاق اسلامی در دانشگاه رواج پیدا کند و دید رهبر هم همین‌ه. سعه صدر اسلامی رشد بکند. تفکر اسلامی رشد کند.

در مورد آقای سروش صحبت می‌شد. ما اینو می‌دانیم. بحث آقای سروش يك بحث فرهنگی نیست و فقط و فقط دعوايش اسلام منهای روحانیت است که خیلی چیزها پشت این است. فرقان که تشکیل شد با شعار اسلام منهای روحانیت تشکیل شد. یعنی اسلام منهای خبرگان و منهای اطلاعات اسلامی. اسلام منهای همه چی؟ دین اسباب بازی نیست، آیا مسائل اسلام متخصص نمی‌خواد؟ اگه روحانیت شیعه می‌آمد و مثل کاتولیک‌ها بهشت و جهنم را می‌فروخت، روحانیت شیعه هیچ سنخیتی با تفکرات کاتولیزم ندارد که ما دنبال رنسانس اسلامی در دانشگاه‌ها مون باشیم. دکتر سبحانی گفت می‌خواستم سخنرانی کنم البته در آن ایام گفت رنسانس اسلامی مثل تیپ‌های شریعتی داریم راه می‌اندازیم. وقتی بحث می‌شد در مقابل کاتولیزم عقاید دیگه ای که بعد می‌آید به نام اومانیزم بحث دین را در آن زمان به جوری مطرح

می‌کند آیا شیعه چنین شرایطی داشته که چیزی تحت عنوان رنسانس اسلامی خواسته باشد. احیای تفکرات اسلامی را از اقبال می‌پذیریم. احیای تفکرات اسلامی ما قبلاً تفکرات اسلامی را بوسیده و کنار گذاشته بودیم ولی حضرت امام آمد و به ما فرمودند که اسلام برای حکومت است. امام موسی کاظم (ع) زمانی که در مورد او صحبت می‌کنند در مورد زندان و غل و زنجیر او صحبت می‌کند در صورتی که آقای جوادی آملی می‌گفتند آیا چیزی راجع به غل و زنجیر و زندان در باره امام موسی شنیده‌ای؟ در زمان هارون الرشید که آدم سیاسی بود به حضرت می‌گوید دعوی اصلی ما بر سر فدک است. فدک را برگردانیم. حضرت امام گفت، هارون درگذر. هارون گفت بگوئید فدک که جاست که من تقدیم شما کنم. - فدک باغی است در مدینه متعلق به حضرت فاطمه است - حضرت امام موسی کاظم گفت که من محدوده فدک را می‌گویم که محدوده حکمرانی هارون است. هارون جا خورد که این محدوده حکومت من است. حضرت می‌گویند مگر فدک جزو مسئله حکومت است. تفکر اسلامی مگر جز مسئله حکومت است تا این نباشد شریعت نیست. امر معروف نیست. بقیه مسائلی که در حکومت اسلامی هست بی‌معنا می‌شود اگر تفکر اسلامی نباشد. پس بحث اسلام بحث حکومتی است. پس اگر بحث اسلامی کردن را می‌کنیم یعنی در چهارچوبی بحث کنیم که به نتیجه برسیم. اسلامی کردن یعنی دخترها با

حجاب باشند. پسرها ریش داشته باشند. اسلامی کردن یعنی در چهارچوب تمام موازینی که اسلام مشخص کرده، تنظیم بشه. من فکر می‌کنم هر وقت در دانشگاه‌های ما روابط اسلامی برقرار شد دانشگاه ما اسلامی می‌شه. یعنی اگر دکتری يك يا دو تا فرمول شیمی یاد گرفته احساس نکنه خدا برای چیست. من تعجب می‌کنم بعضی از این برو بچه‌ها وقتی پخته تر می‌شوند اقرار به وجود خدا می‌کنند ولی در این جا کسی که کمی درس می‌خواند اولین شك که میکنه شك خداست که به اصطلاح روشنفکر میشن و در فرهنگ ما جا افتاده که روشنفکر یعنی کسی که خدا را منکر باشد. آخه روشنفکری، روشن بینی چکار داره به دین یا خدا که قبول ندارند. نظریات تفکرات اسلامی خودم را نمی‌خواهم باز کنم که بعضی‌ها ناراحت بشوند. ما اسلام را از حضور معیارهای اسلامی و نیروهای متعهد به اسلام در دانشگاه می‌دانیم نه این که در دانشگاه بر علیه اسلام و روحانیت شعار بدهند. چرا که برای این انقلاب خون داده‌اند. بحثی بود با يك نفر که آمریکا آنقدر بحث آزادی بیان می‌کند در تمام دنیا در جنگ عراق با کویت سانسور خبری کامل کرد تمام کسانی که خبرنگار را مجازات کرده امنیت داخلی ملی بازیچه نیست که يك دفعه کسی بگه آزادی نیست مثل گالیندوپیل میگه در ایران آزادی نیست چون زن‌ها نمی‌توانند بی حجاب بگردند تو بیا به من ثابت کن آزادی یکی از نشانه هایش بی حجابی است که من

به تو ثابت می‌کنم آزادی یکی از نشانه‌هایش پوشیدگی است
 اگه اینجوری است بحث آزادی در بین حیوانات باید متریقی تر
 باشد. مثل خری که پالان داره و همه جاییش را پوشانده خیلی
 معذرت می‌خواهم بگویم این آزادی نیست چون پوشیده است
 یا خری که لخت و عور است بگویم آزاده .

۴ - ما معتقدیم که امنیت کشور با حفظ حزب الله ممکن
 است در حالی که در وزارت‌خانه‌ها و ادارات به حزب الله
 ظلم نشود. نظر شما چیست؟

ج - کشور مال همه ایرانی‌هاست. يك نکته است ما در
 خارج کشور هر ضدانقلابی بره در خواست پاسپورت کند به او
 پاسپورت می‌دهیم و می‌تواند به کشور بیاید. اگه حق الناس؟
 داشته باشد شکایت ازش بکنند دادگاهی اش می‌کنیم چون
 امام خط را در وصیتشان مشخص کرد. ایران تنها مال
 حزب‌الله نیست. ولی سنگر اصلی دفاع از اسلام و تشیع،
 حزب‌الله است. بدیهی است هر کشوری به سری جان برکف
 داره که حامیان اصلی هستند که در ایران حزب‌الله را داریم.
 کشور مال همه است ارمنی‌ها - یهودی‌ها ولی سنگر اصلی
 دفاع از تمامیت ارضی کشور حزب‌الله است. وقتی بقیه
 داشتند تفریح می‌کردند حزب‌الله می‌رفت گلوله می‌خورد و
 از کشور دفاع می‌کرد. در دانشگاه مقابله با توطئه گروه‌ها
 کرد. در ایران هر ایرانی می‌تواند زندگی کند ولی حافظ نظام
 حزب‌الله است گرچه حافظ يك مملکت آحاد مردم آن مملکت

هستند.

۵ - نظر شما در مورد اظهارات آقای بشارتی در آذربایجان چیست؟

ج - حضرت علی بن ابیطالب چون معصوم بود در انتخاب استاندارهایش اشتباه نمی کرد، اما آقای بشارتی که معصوم نیست. من نمی دانم اظهارات ایشان چی بوده آگه اشتباه کرده خوب انسان است اشتباه میکند. شما انتظار نداشته باشید که من وزیر کشور را بگویم این همیشه. ایشان رفتند کردستان، آنجا گفته بودند ما به این جمع بندی رسیدیم که مثل آمریکا نیروی واکنش سریع برای برخورد با ضدانقلاب کردستان تشکیل بدهیم. این حرف معنی ندارد. کردستان امن است نیروی واکنش برای چه است؟ یکی از مشکلات بزرگ کشور ما این است که هر کسی می تواند حرف بزند. یکی از آقایان ائمه جمعه برای من یه وقت نکته جالبی گفت من به شما انتقاد دارم. چون این شخص را که مقام رهبری گذاشت بالای يك سازمان يك اختلاس کلان کرد و زد به خارج از کشور شما رفتید آمپول زدید آمد دیدش بعد از مدتی دوباره رفت سرهمون کار و دوباره اختلاس کرد و دوباره رفت خارج شما رفتید آمپول زدید و آمد الان چرا دوباره حکم ایشان را خواندند و گفتند آقا حکم ایشان را داده. آخر گفتم این حرف شما یعنی این که کل مملکت را داری زیر سوال می بری باید

در چهارچوب باشد. این جور فکر کردن یعنی به امام بوده يك مملکت ممکنه هم چنین حرفی باشد من گرفتم که بار اول این آمد اختلاس کرد و ما به قول این ها رفتیم آمپول زدیم این آمپول چیه؟ توده‌ای ها انتقاد می کردند که ایرانی ها آمپول دارند. آمریکائی هم همین طور. ما گفتیم چه تکنولوژی پیشرفته داریم که این آمپول را می زنیم و این ها اعتراف می کنند. ولی این آمپول را آمریکا و اسرائیل ندارند اگه کسی این آمپول را نشان بدهد من یکی خیلی شاد میشم. چون یکی از مشکلات امنیتی هم رفع میشه. بار اول آمپول بود. بار دوم چه جور آقا به او حکم می دهد. چه جور تحت تأثیر شایعات هستید. یکی از آقایان به من گفت که این فرج سرکوهی که شما اعلام کردید آلمان رفته، آلمان گفته وارد آلمان نشده است. گفتیم همچنین چیزی نیست ما ۴۵ روز با آلمان بحث داشتیم که وارد آلمان شده یا نه؟ زن اول فرج سرکوهی مصاحبه کرد و گفت آن ها می گفتند وارد نشده. بعد با کشور ما تماس می گیره که چه جوری میشه فرج با این پرواز آمده چرا وارد نشده از پلیس بپرسین که زنش گفته مگه یه قرون دوزار است که بروم هامبورگ یا کلن و از پلیس بپرسم. فرج یا توی آلمان آمده یا نیامده؟ حال باید آن گونه نشویم که بیاییم مسائلی را مطرح کنیم که گرفتاری آن برای خود ما باشد.

۶ - شما حرف از دموکراسی زدید پس چرا در تبریز

کسی را که رأی اول را به دست آورده بدون این که خودش بداند اعلام شد که انصراف داده است؟

ج - من نمی دانم چه کسی بوده است چون ما چنین نماینده‌ای نداشتیم تا آنجائی که من می دانم يك نفر از آقایان اعلام انصراف کرد و خودش شخصاً اعلام کرد کسی از قول او نگفت - خودش قانع شد و ما کاسه داغ تر از آش نیستیم. در جمهوری اسلامی اتفاقاً مسئله انتخابات خیلی راحت حل میشه، در انتخابات جزو کشورهایی هستیم که به علت جناح‌هایی که در صندوق‌ها وجود دارند مسئله انتخابات بسیار دقیق تر انجام می شد، این را قاطعانه می گم، اگه شما با من رو در رو صحبت کنید من شما را قانع می کنم که این آقا چه مشکلی داشته که خودش انصراف داده چون من الآن در ذهنم نیست. من حاضریم اگه شما ثابت کردید در این جمع بگم که جمهوری اسلامی در این منطقه کلاً انتخاباتش باطل است ولی چنین چیزی نیست. ما برای انتخابات این سیکل‌ها را می گذرانیم این نیست که فقط شورای نگهبان بیاد تصمیم بگیره کاندیدا که میاد میره وزارت کشور به سیکلی را می گذرانند در استان خودش به سیکلی را می گذرانند انتخابات يك انتخابات بسیار پیچیده‌ای است که مراحل چك و بالانس بسیار زیادی داره به این راحتی نیست.

۷ - فرمودند قضیه دادگاه می‌کونوس از دیدگاه شما

جوسازی است یا يك واقعیت؟

ج - دادگاه می‌کونوس يك واقعیت است. یعنی این که دادگاهی تشکیل شده و به عده‌ای را به زور در دادگاه محاکمه می‌کنند. ما مسئول وزارت اطلاعات و آن‌ها آقای هاشمی و مقام رهبری را می‌خواستند حکم بکنند که دست داشتند در این جریان این يك واقعیت است. ولی آیا کارآلمان‌ها یا اسرائیلی‌ها، این کار اسرائیلی‌هاست. یعنی جناحی که بسیار فشار میاره به آلمان‌ها و هلموت کوهل هم در پیام محرمانه‌اش برای آقای هاشمی هم در پیام کتبی‌اش، به نوعی این را رسانده‌ام چند بار هم اشعیت باوثر رساند که ما خودمان در فشار هستیم و این جوئی است که جلو می‌برند حالا چه جوری بشه انشاءالله بعداً معلوم میشه ولی آیا ایران چنین جریانی را پیش آورده و این‌ها مربوط به ایران هستند یا خیر.

۸ - اظهار نگرانی گسترش پیدا کرده

اگر گسترش یابد ما مسئله امنیتی را گسترش می‌دهیم. جمهوری اسلامی سیاستش بر اساس گسترش طبقه متوسط است. خصوصاً ما در بحثی که در برنامه توسعه کردیم بحث جالبی که در شورای امنیت ملی می‌کردیم کوشش بر این بود که جو بین طبقه فقیر و غنی را کم کنیم بدون تعارف ما به سری ثروت‌های بادآورده‌ای را که يك عده قبلاً داشتند و خارج کردند، برگردانیم نسبتاً بعد از انقلاب فاصله بین فقیر

و غنی کم شده ولی با کلاشی‌هایی که عده‌ای کردند يك شبه ثروتمند شدند. ما شاهد يك طبقه غنی خاص يك طبقه فقیر خاص هستیم یعنی در تهران ما يك خانه داریم که يك میلیارد تومان قیمت آن است. ماشین داریم که ظرف زیرپایش است ۳۰ میلیون تومان است یا آن مازاراتی ایتالیائی که فقط ۳ میلیون تومان پول بیمه‌اش بود. این‌ها نشون میده که ما به سری مشکلات از لحاظ تقسیم ثروت در کشور داریم که ما خودمون درك می‌کنیم. تقسیم ثروت در حقیقت اگر عادلانه نباشد در کشور و یا تبعیض باشه. تبعیض فقط در مباحث اقتصادی نیست در اجتماعی هم است اگه بگوئید فارس و کرد، این تبعیض است. یعنی فارس درجه يك شهروند و کرد درجه ۲ تمام این تبعیضات در امنیت کشور اثر منفی داره و ما در تماس هستیم کلیه این تبعیضات در امنیت کشور اثر منفی دارد دیدگاه ما این است که تا حد توان کلیه این تبعیضات را از بین ببریم. بعضی چیزها قابل حل نیست. مثل آدمی که معامله‌ای کرده و ثروتمند شده نمی‌توانیم اموالش را ازش بگیریم و نه برخوردی میشه با اون کرد. امیدواریم در دراز مدت دنبال برنامه آقای هاشمی را که گسترش طبقه متوسط بوده پی بگیریم و سیاست حضرت امام هم همین بود. این سیاست جمهوری اسلامی است نیامده که غنی را فقیر کند جمهوری اسلامی آمده که غنی را طبقه متوسط کند و فقیر را به طبقه متوسط بکشد در حقیقت ما

کوشش‌مون این است که تقسیم ثروت عادلانه باشه بر اساس قسط باشه که این را جزو سیاست‌های اساسی دولت است و من فکر می‌کنم طبقه متوسط رو به گسترش است.

۹ - چرا جنایاتی که منافقین مرتکب می‌شوند به قدر کافی در رسانه‌ها اعلام نمی‌شود به جز ضربه‌های خیلی سنگین و بیشترین کار این افراد مخفی می‌ماند. عاقبت کار این افراد به طور مثال کسانی که در بمب گذاری‌ها شرکت می‌کنند مشخص نمیشه. چرا حیل‌های این افراد تا زمانی که برای مردم معین نشده باشند، به راحتی افراد ساده، فریب می‌خورند و پذیرای اندیشه‌های آنان می‌شوند با توجه به این که برای حرف‌های خود استدلال دارند هر چند هم که درست نیست. در ضمن متشکر می‌شوم اگر نظرات خود را در مورد اندیشه‌های دکتر سروش بگوئید. سروش را خودم عقیده دارم که باید در موردش صحبت بشه.

ج - در رابطه با منافقین يك سیستمی داریم آن با هر عامل بمب گذار که بمب وارد کشور کنه و کسی را ترور کنه حکمش اعدام است. در زاهدان با اینکه می‌خواست امام جمعه اهل سنت را بکشه در مسجد، مکرر بمب بگذاره بعد از آن واقعه حرم مطهر امام رضا و ید عده‌ای داشتند از این به عنوان شیعه سنی استفاده بکنند. بمب گذار را در خود زاهدان

دستگیر و با هماهنگی قوه قضائیه آنجا هر بمب گذار اعدام
 همیشه مگر این که دلائلی بر تخفیف ارائه بشه که در پرونده اش
 باشه یا مثلاً خودش بمب را تحویل داده باشه . شبکه ای را لو
 داده باشه . ولی در کل بمب گذار حکمش اعدام است .
 جاسوسی برای کشور در حال نبرد هم اعدام است . اعدام ها هم
 اعلام می شود اگر کسی در بعضی موارد شما می بینید اعلام
 نمی شه فقط به خاطر این است که حکم اعدام نخورده . اما در
 رابطه با این که چرا از طریق رسانه ها اعلام نمی کنیم سیستم
 امنیتی هیچوقت نباید تمام زیر و بم کاری که اتفاق می افتد
 بگوید . الان شما می بینید تا به سری انفجار در نیویورک شد
 سرویس امنیتی آمریکا نیامد بگه یه سری گروه های داخلی
 آمریکا دارند فعالیت میکنند در صورتی که FBI سالهاست
 تلاش می کرد ، اما این که توجه کنیم چرا مثل خیلی
 بریده هایی که از خارج کشور آمدند تو رده های بالا بودند
 کسانی که در ایران حکم اعدام داشتند ما این جا از رهبر عفو
 گرفتیم مثل سعید شاهشوندی که ما ردش کردیم رفت که
 مسئول رادیوی منافقین بوده تو عملیات مرصاد و عفو گرفتیم
 رفت آلمان . مشکلی نداره نظام که بخواد با اعدام پا برجا
 باشه چرا در اوایل چون آنها می کشتند ما جز کشتن راهی
 نداشتیم الان نیازی نیست . به همین خاطر نیازی به تبلیغ
 نداره چون فکر می کنیم جمع فعالیت همه آنها آنقدر نیست
 که کسی را جذب بکند و ما بخوایم بر علیه این جو تبلیغات

بکنیم اگر کسانی هستند می‌خواهند، علاقمند هستند که تحت عنوان سازمان مجاهدین خلق بدانند ما پرورشور کتاب‌های جدید آن‌ها را در اختیارشون می‌ذاریم تا خوانده بشود چون به نظر ما خیلی از این‌ها جواب‌های خودشون را دادند یعنی آنان حدود ۱۳ - ۱۴ جلد بریده‌های سازمان، یعنی کسانی که از سازمان جدا شدند چاپ کردند که وضعیت سازمان را مشخص کرده که به عنوان يك سازمان مطرح برای امنیت کشور ما مورد بررسی قرار نمی‌گیره برای ما مسائل فرهنگی در اولویت بیشتری قرار داره.

سؤال در مورد دکتر سروش. دکتر سروش را که در محیط‌های دانشگاهی که می‌دانید جزو اعضای شورای فرهنگی بود که بحث اسلامی شدن دانشگاه‌ها را پیش کشید و نظرات اولیه بود که این مورد را پیگیری می‌کرد. از اعضای قدیمی انجمن اسلامی در انگلیس بود اسم اصلی آن آقای حاج فرج است بعد از تحصیلات که در خارج کرد به ایران آمد. دعوی اصلی دکتر سروش از زمانی شروع شد که از ریاست فرهنگی کنار گذاشته شد و این دعوا آهسته آهسته دامنه دارترشد مباحث گسترش پیدا کرد و به سری کینه‌هایی بین سروش و مخالفین عقیده‌اش ایجاد شد به طوری که چند دانشگاه که دعوتش می‌کنند پشت این جریان‌ات دانشگاهی را که بررسی کردیم متوجه شدیم که جبهه ملی سابق، گروه‌هایی از وابستگان گروه امت سابق - توده‌ایها - طرفداران دکتر

پیمان و نهضت آزادی پشت این جریان است یعنی در حقیقت يك قالب دانشجویی در جلوی این کار است و يك عده بچه‌های انجمن‌های اسلامی دوست دارند این بیاد بحث بکنند در جاهای خاص. ولی در جریان زنجان برای ما ثابت شد که نیروهای ضد جمهوری اسلامی کل دعوای دکتر سروش را سازمان دهی می‌کردند یا در دانشگاه این بحث را چند بار به دکتر سروش (تشکیلاتی که مسئول او بودند) تذکر دادند. حتی يك مدتی دکتر سروش که فهمید تو یکی از استان‌ها در جلسه بر علیه روحانیت موضع‌گیری نکرد. چون بهش تذکر داده شده بود که تو اون جلسه طردش کردند که ما به دکتر سروش نشان دادیم اظهاراتی که بعضی از دعوت‌کنندگان گفته بودند که ما اینو آوردیم این‌جا که آخوندهارا بکوبه ما هم آمدیم یه مشت بحث اسلامی کرد تا اینو که نمی‌خواستیم، یعنی پشت جریان دکتر سروش هم سری به مسائل دیگری بود که در محیط‌های دانشگاهی این‌ها مشخصاً بروز نکرده تا قصه این بحث دامن زده شد متأسفانه از طرف آقایان حوزه همین جور برخورد شد و کشید به اصل جریان که سروش اسلام بدون روحانیت را پیش می‌کشد. در صورتی که من گفتم شما اگر این مباحثه را که سروش بحث کرده یا مباحثی که دکتر شایگان پخش کرده و بین دانشجویان دست به دست شده مثل زیر آسمان‌های جهان زمین تا آسمون تفاوت داره شایگان ریشه‌دین را زده کلاً و این معنی نمیده و گفته حکومت دینی معنی نمیده دکتر سروش

يك دفعه گل کرد یعنی يك سری جناح های سیاسی در کشور این را وسیله ای دیدن برای حل انقلاب خودشون. تو دانشگاه هم این نیست که يك جناح خاص باشه هر جناحی میخواد خودشونو جلو ببره، یه زمانی متأسفانه مد روز دکتر سروش بود و ما دیدیم در محیط های دانشگاهی عوض این که يك محیط برای بحث اساسی ایجاد شد يك محیط برای تشنج دانشجویی داره ایجاد میشه و ما دیدیم صحبت دکتر سروش به عوض این که روشنگر عقاید برای دانشجوی باشه و یه سری تفکرات را برای دانشجویان باز کند، داره تبدیل به درگیری های جناحی پشت پرده میشه و دامن زدن به مسائل، با این مسائل برخورد شد، به دکتر سروش حتی پیشنهاد شد که مباحثش را در يك سری مباحثی مثل مباحث آقای لاریجانی، آقای مصباح چند نفر بنشینند و مباحثه داشته باشند که دکتر سروش حاضر نشد و گفت من حاضر به مباحثه با کسی نیستم. گرچه در بیرون اعلام می کرد من حاضریم. این موضوع را حتی از دکتر لاریجانی رئیس صدا و سیما پیگیری کردم، گفت دکتر سروش آنقدر برای ما جا داره که يك مباحثه تلویزیونی داشته باشیم. یادش بخیر دکتر بهشتی آن اوایل که توده های ها پا گرفته بودند يك بحث را کرد یه عده از آقایون به شهید بهشتی حمله می کردند که یعنی چی تو آنقدر با توده ایها صحبت می کنی. بهشتی می گفت این بحثی که من دارم اعتقادی که به اسلام دارم يك مباحثه منطقی است یا غیرمنطقی، اگر منطقی است

که میرم ازش دفاع می‌کنم اگر ما بردیم یه سری توده‌ای
 می‌توانند زیرآب من را بزنند که بره بزنه، من شرایط مملکت
 را همین می‌بینم یعنی نیاز تیپ‌هایی مثل شهید بهشتی را
 داریم که مباحثه کنند و جو را باز کنند. شما در مورد فلان
 کاندیدای ریاست جمهوری بحث دارید چرا بحث نشه در مورد
 انتخابات چرا بحث نشه. یعنی ما دلیل داریم نه این طرف را
 برداشتیم همین جور حذفش کردیم. اگه دلیل نیس پس بگذار
 طرف مقابل بفهمه ما دلیل نداریم. من احساس می‌کنم که
 زمان برای دکتر سروش آن جور جلو می‌رفت که به جای این
 که ول کنه بره انگلیس، قبول بکند در ایران بتونه و
 بحث‌هایش را ادامه بده الآن تو انگلیس نشسته و هیچ کاری
 هم نداره، خودشم بسیار سرخورده است دوهفته پیش کوشش
 می‌کرد بره آمریکا ولی نشد الان سرویس‌های بیگانه با او
 تماس می‌گیرند. آلمانی‌ها با او تماس می‌گیرند یعنی دکتر
 سروش داره یه مباحثی میشه که باهاش جمهوری (اسلامی) را
 بکوبند و خوب جمهوری اجازه نمیده که هر کس به این راحتی
 وسیله دست سرویس‌های بیگانه باشد. الآن این فرج سرکوهی
 به بچه‌ها گفته بود که شما می‌دانید که سرویس‌های آلمان چند
 بار به من پیشنهاد کرده اند با آن‌ها همکاری کنیم با ماهی
 پنج هزار مارك که ما حاضر نشدیم. به او می‌گویند در
 هاینریش هاینه هم بهت جایگاه بدیم بری تحقیقات کنی پهلوی
 عباس معروفی. این جوری دشمن‌داره کار میکنه، عباس

معروفی، اصلاً در طول تاریخ وجود نداشته که در يك كشوري آن هم مثل آلمان بهش پناهندگی بدهند. عباس معروفی پهلوی خانه خودشان سفارت آلمان پناهندگی سیاسی بهش دادند و گفتند برو آنجا در مورد جناح‌های اسلامی در ادبیات فعلی ایران در صحنه‌های هنری ایران فعالیت کن. الآن در مؤسسه هاینریش هاینه نشسته ماهی ۲۵۰۰ مارك حقوق میگیره و در مورد شخصیت‌های مختلفی که در وزارت ارشاد هستند و شخصیت‌های اسلامی هستند داره برای آلمانی‌ها مطلب می‌نویسد. بچه‌ها با او تماس گرفتند که تو خجالت نمی‌کشی (عباس معروفی جزء اولین نفرات امور تربیتی آموزش و پرورش زمان شهید رجایی بود که می‌دانید چه تیپ نیروهایی است برای آموزش و پرورش گزینش می‌شد) آخرین باری که قهر کرده بود در شمیران بود با بسیجی‌ها درگیری پیدا کرد دو خانم را بغل کرده می‌بوسد و بچه‌ها ریختند که در روز روشن در تجریش این کار را می‌کرده. پس نمی‌توانیم به راحتی اینو قبول کنیم که عباس معروفی چه چیزهایی را داره برای سرویس آلمان مینویسه و چه خدماتی است که بگذاریم هر عباس معروفی در مملکت قد علم بکند. سعیدی سیرجانی گفت احسان یارشاطر، شما می‌گویید بهائی، بهائی نیست من می‌دانم چون پدرش یهودی بود من می‌دانم عمداً اسم خودش را گذاشته بود حاجی که همه فکر کنند مسلمونه خود احسان یارشاطر هم یهودی بود تمام پولی که میگیره مستقیماً از نیاد

ایرانیکا می‌گیرد که از اسرائیل تغذیه می‌شود. اصلاً کار امریکا نیست که شما شعار می‌دهید آمریکا، زنش بهائی است عکس بهاء الله را من در خانه‌اش دیدم. اون یارشاطر یهودی و یهودی زاده است و طبق دستور سرویس اطلاعاتی اسرائیل کار می‌کند در دانشگاه های ما یه سری از اساتید وصل هستند به احسان یارشاطر، نامه عاشقانه ای برای او می‌نویسد ۳۰۰۰ دلار برای او نقد تهیه می‌کند. ولی آیا با این اساتید ما برخورد کردیم نه، تا مادامی که توی چهارچوب خاصی هستند ما کارشون نداریم ولی وقتی می‌بینی يك استادی تحت پوشش مسافرت علمی می‌کشد به آمریکا و در آنجا سرویس اسرائیل با او ملاقات می‌کند یا تحت سفر ترکیه می‌کشد به ترکیه چون آنجا ویزا نمی‌خواهد و بعد آنجا با او ملاقات می‌کند برخورد می‌کنیم. حالا بیاییم در دانشگاه نقاره بنزیم که این استاد به سرویس اطلاعاتی اسرائیل وصل شده بود. سرویس اطلاعات این کار را که نمی‌کنه فردایش هم آن استاد می‌آید پخش می‌کند که بله چون من با اسلامی شدن دانشگاه مخالف بودم مرا برداشتند. نمی‌آید بگوید که من با افسر اطلاعاتی اسرائیل ملاقات داشتم. این مشکلات است سروش افتاد تویك محوری که دیگه درست شدنی نبود. آن عین مخملباف داره بکوب میزنه بره آمریکا. ما چند بار گفتیم نفع تو نیست. بیا خودت را جمع و جور کن. بری آنجا، چی آنجاست. یه تپپی بره آمریکا که دوره‌ای تو هالیوود بوده

کاری کرده کسی مثل العقاد که فیلم محمد رسول الله را می‌سازد، فیلم شیر صحرا را می‌سازد بری بشی مثل این آره، ولی تو که چیزی نمی‌شی تو اسباب بازی ضدانقلاب میشی، پس این مسائل پشت را، ما نمی‌توانیم بگوییم حمل بر نداشتن حرف نشه. ما می‌خواهیم حیثیت مردم را حفظ کنیم. نماینده‌ای را که ما در انتخابات ردش کردیم کلی هم تبلیغات کردند که ردم کردند. خوب ایشون چهارمورد زنای محصنه داشته. حالا ما بگذاریم نماینده مجلس بشه. بهش گفتم آقای فلان بیا این‌جا با این خانم شوهر دارد ارتباط داری قبول داری یانه؟ برو انصراف کن. حالا بیاییم تو بلندگو همه جا بگوییم زنای محصنه داشته این آبرو برای خود ما نمی‌گذاره اون هم میره تو استانش ژست می‌گیره که آقا جون بنده مخالف عقاید آخوند، بودم ردم کردند و انشاء الله يك جورى بشه که ما بتوانیم بگوییم. من الآن ديگه خسته شدم من در خدمت شما به همه سئوالات شما در این مورد است جواب می‌دهم ولی محدوده‌ای که آبروی مردم حفظ بشه. در استانی ما به مدیری را برداشتیم ۱۶ مورد زنای محصنه داشت و سابقه جبهه داشته و در صد بالای جانبازی، حالا من پیام این‌جا و آبرویش را ببرم که این زنا داشته و آبروی جانباز را ببرم جانبازی که تمام وجودش را برای حفظ اسلام گذاشته، همیشه. ما چون بهر صورت اسرار مخفی مردم را می‌بینیم. یکبار در مورد سروش و خانم اولش بحث شد و نوع برخوردی که با خانم

دومش داره یکی از بچه‌ها رفته بود در یکی از دانشگاه‌های تهران پخش شد من برخورد شدیدی با او کردم گفتم معنی نمیده زندگی شخصی او را رفتی گفتی. هرکسی زندگی خودش را داره. این اطلاعات را ما داریم سرش را با بحث شریعت باید پاسخ داد. ولی هنوز مباحث او بین دانشجویان درگیری ایجاد می‌کند. البته ما اطلاع داریم که سرش حداقل نماز می‌خواند. يك سری اطلاعات پشت پرده را بگذارید بماند. آنهایی که خودشان سکوت می‌کنند می‌دانند که يك چیزهایی تو دست ماست که اگر رو کنیم روی ماندن ندارند. هرکسی اطلاعاتی درمورد گروه‌ها می‌خواهد ما بروشور داریم ما الآن ۵۸ گروهك داریم که ضد جمهوری اسلامی هستند در ۴ دسته هستند یکی از گروهك‌های التقاطی تحت پوشش اسلام، یکی تفکرات چپ، یکی تفکرات راست، یکی تفکرات فرق و ادیبانی هستند، تفکرات درویش است که تفکرات وحشتناکی است که دارند رشد می‌کنند آدم‌های بسیار فاسدی بین این‌ها هستند ما عده زیادی از این‌ها را دستگیر کردیم و جوان‌ها را خصوصاً حرب‌اللهی را دور خودشان جمع کرده بودند. اگر بخواهید پژوهش کنید ستاد اطلاعاتی وزارت اطلاعات همه را در اختیار شما می‌گذارد چون مشکل اطلاعاتی درمورد گروه‌ها نداریم چون فکر می‌کنیم آنقدر اشراف گروهی بر روی این گروه‌ها و تشکیلات داریم که بتوانیم آن‌ها را کنترل کنیم و دادن اطلاعات به ما صدمه‌ای نخواهد زد.

تصاویر



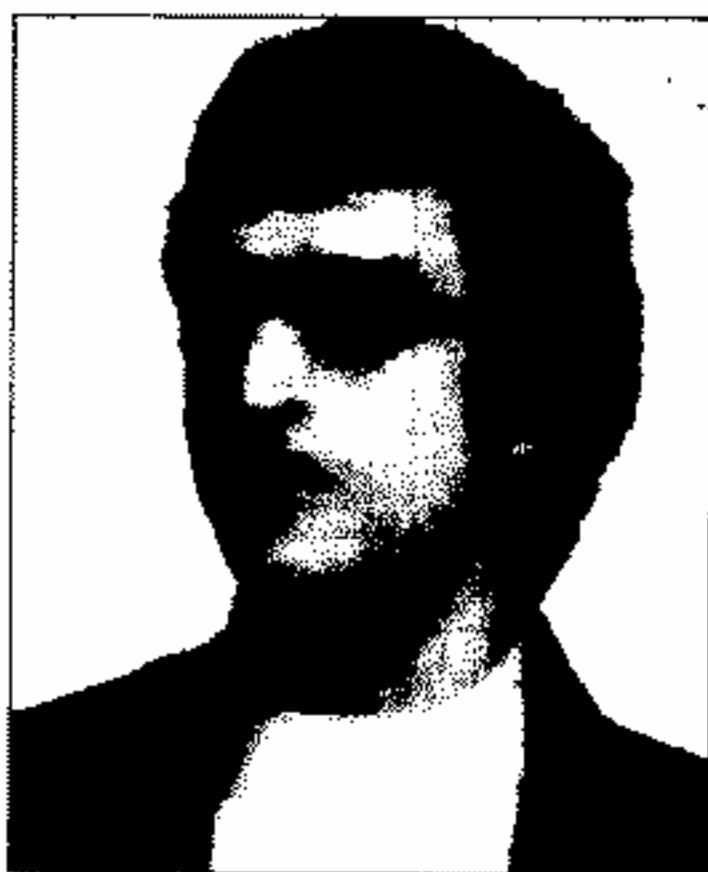
سیامک سنجری ...

او را به ضرب چندین ضربه دشته در سونای زعفرانیه به قتل رساندند و بعد جسدش را در زیر پل صدرکاوه رها کردند.

سیامک کارت دعوت عروسی اش را برای امامی و فلاحیان برده بود و زمانی که دریافت قصدکشتن او در میان است به گریه افتاد.

سعید امامی متأثر شد و به فلاحیان تلفن زد که شفاعت سیامک را بکنند حتی به او گفت برای ما کارت دعوت به عروسی اش را آورده است، اما فلاحیان تأکید کرد باید خلاصش کنید.

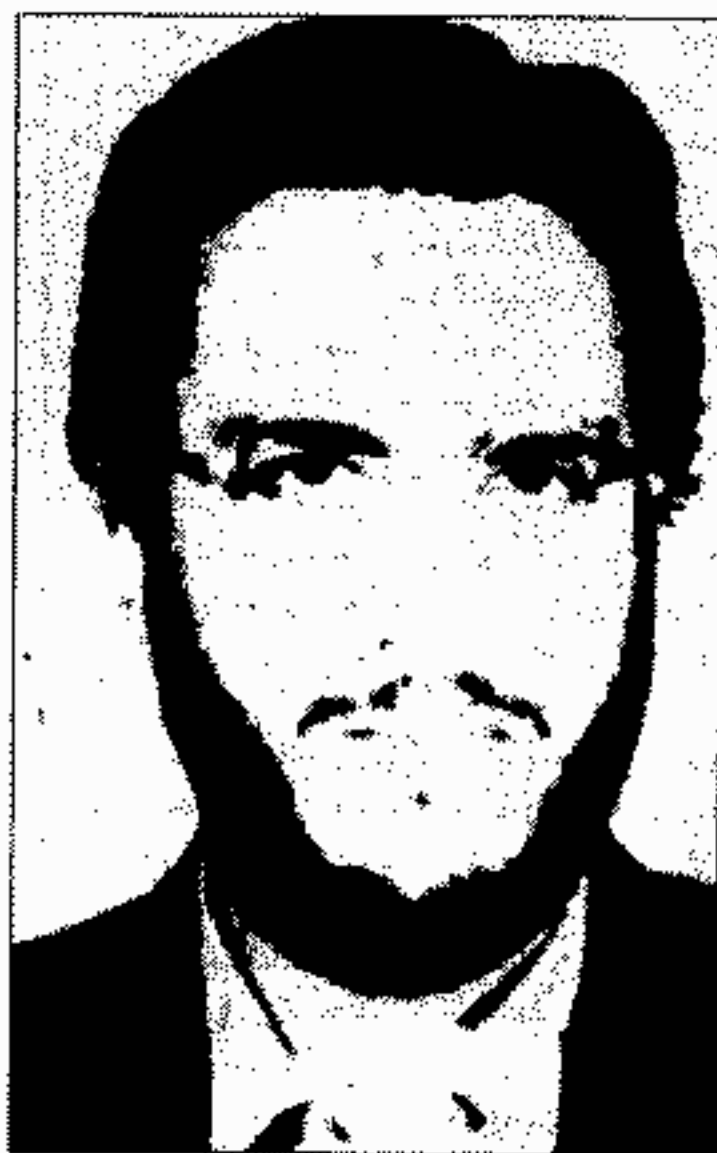
از «اعترافات خسروبراتی که در جلد دوم این کتاب خواهد آمد»



سعید امامی، اکلاهما سیتی، پیش از انقلاب



سعيد امامي



سعید امامی در آغاز ورود به وزارت اطلاعات

1. *Album de l'Agence*

Chargée de la Photographie

Antonique d'Oran pour la carte

des villes et institutions des pays

amis de faciliter le voyage de

M. SAÏD SAÏD

CHARGE DE SERVICE

et de leur fournir aide et assistance

en cas de besoin.

Antonique d'Oran

1958

Agence de l'Agence d'Oran

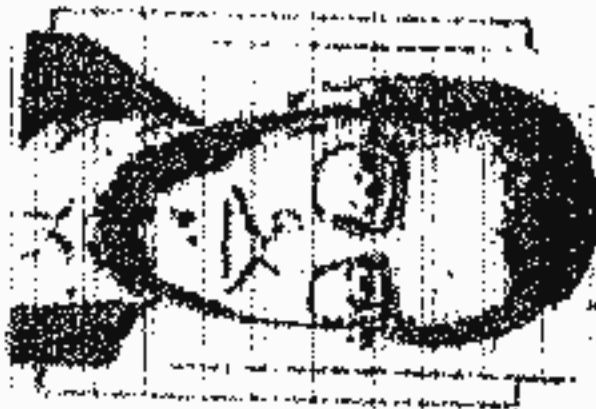
3

504284

17/2

كشوريات

Photographie de l'Agence



سعيد سعيد

Antonique d'Oran

1958

1958

Agence de l'Agence d'Oran

3

504284

گذرنامه سعيد امامي هنگام سفر به آلمان و بلژيك و فرانسه

۱۳۶۵

کارت دعوت عروسی میاصک سنجری که هنگام کشتن او، در جیب سعید اماسی بود.

بنام آنکه سرآوردن
نترن ، سیاهک

دست در دست هم نهادیم و دست پیوستیم
نزدترین بیدرگ

نذر گزیند کوچک که اسنایم
نشدن فرود آمدن

باید انتظار است شیرین

یادگار سنجری

پیش از همه ۹۲، ۷۵، ۷۳، ۶۷، ۶۶، ۶۵، ۶۴، ۶۳، ۶۲، ۶۱، ۶۰، ۵۹، ۵۸، ۵۷، ۵۶، ۵۵، ۵۴، ۵۳، ۵۲، ۵۱، ۵۰، ۴۹، ۴۸، ۴۷، ۴۶، ۴۵، ۴۴، ۴۳، ۴۲، ۴۱، ۴۰، ۳۹، ۳۸، ۳۷، ۳۶، ۳۵، ۳۴، ۳۳، ۳۲، ۳۱، ۳۰، ۲۹، ۲۸، ۲۷، ۲۶، ۲۵، ۲۴، ۲۳، ۲۲، ۲۱، ۲۰، ۱۹، ۱۸، ۱۷، ۱۶، ۱۵، ۱۴، ۱۳، ۱۲، ۱۱، ۱۰، ۹، ۸، ۷، ۶، ۵، ۴، ۳، ۲، ۱

نشان و با هزاره پندار و ننگ
نشان و با هزاره پندار و ننگ



قطعه ۷۳ بهشت زهرا ردیف ۳، آرامگاه سعید امامی



آخرین تصویر سعید امامی در سخنرانی برای ائمه جمعه يك
هفته پیش از انتخاب خاتمی اردیبهشت ۱۳۷۶